

ویژہ نامہ روز جهانی زن

اتحاد سوسیالیستی کارگری



بیانیه های اتحاد سوسیالیستی کارگری:

امسال ۸ مارس در گرماگرم یک جنبش دموکراتیک توده ای
صدمین سالگرد ۸ مارس و استراتژی رهایی زنان
در آستانه تحولی بزرگ به مناسبت روز جهانی زن
پیش به سوی افقی نو!
نظری بر مسئله زن و راه حل های آن در ایران
درباره جنبش زنان در ایران

مقالات:

بر سر دو راهی-جنبش زنان و جنبش جاری مردم ایران-سودابه
مهاجر

مصاحبه وبلاگ رهایی زنان ایران با سودابه مهاجر
به مناسبت ۸ مارچ روز جهانی زن-کمیته مرکزی سازمان
سوسیالیستهای کارگری افغانستان
و منم زنی تنها-سهراب صبح
یک روز از زندگی یک زن کارگر-مینا فرخنده
منشاء ستم و طبقاتی زنان طبقاتی زنان-سحر صبا
مزد برابر در ازاء کار برابر برای زن و مرد-سیما افروز

زنان کارگر در راه مصافی سرنوشت ساز!

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی

مطالب کلاسیک:

لوییز میشل : یک عمر سرشار از مبارزه-۳
الکساندرا کولنتای : تاریخچه روز بین المللی زن
کلارا زتکین : جنبش کمونیستی
کلارا زتکین : نین و مسأله ی زنان
الکساندرا کولنتای : تزهایی در باره اخلاق کمونیستی
در روابط زنانشویی
رزا لوکزامبورگ : حق رای زنان و مبارزه طبقاتی
اله نور مارکس : چگونه خود را سازماندهی کنیم
(سازمان یابی زنان کارگر)
سلطانزاده : موقعیت زن ایرانی

زنان کارگر در راه مصافی سرنوشت ساز!

در ایران نیز، دور جدید مبارزات مردمی به طرزی نمایان مرکز ثقل جنبش را به محله های کارگری تغییر داده است. اکنون صدای گام های انقلاب از کوچه های رودکی، جیحون و نواب، میدان امام حسین و محله های کارگر نشین شرق تهران، به گوش می رسد! تغییر جغرافیای مبارزات خیابانی، نشان از دگرگونی طبقاتی اعتراضات خیابانی و سنگین تر شدن وزنه کارگری آن دارد که نتیجه فوری اش، تعمیق جنبش سیاسی و اجتماعی و سپس به میدان آمدن کل طبقه کارگر با سلاح اعتصاب برای رقم زدن به سرنوشت جمهوری اسلامی است.

تحقق خواسته های زنان کارگر و زحمتکش به شدت با قوام گرفتن، تداوم و پیروزی این جنبش گره خورده است. در عین حال به گواهی تاریخ مبارزه طبقاتی در جهان، آنان پیگیر ترین مبارزین راه کسب نان، آزادی و کار بوده اند. تجربه قیام ۵۷، می بایست یادآور زنان زحمتکش توانا و مدبری باشد که شوراهای محلات کارگری چون دولت آباد، موسی آباد، نازی آباد و... را تشکیل دادند و مسئولیت اداره آن ها را به عهده گرفتند. اکنون یکی از فوری ترین وظایف همه سوسیالیست ها و فعالین کارگری کمک به سازمانیابی زنان کارگر، کمک به فرموله کردن خواسته های اقتصادی و سیاسی آنان و رفع موانع شرکت همه جانبه شان در جنبشی است که فرصتی تاریخی برای سرنوشتی جمهوری اسلامی فراهم کرده. زنان کارگر و تهیدست از صاحبان این جنبش اند؛ جنبشی که بیشترین منافع حاصل از نابودی سیستم سرمایه و سرمایه داران را نصیب آنان خواهد کرد و آزادی، نان و کار برای همه کارگران و تهیدستان را تامین خواهد نمود.

زنده باد آزادی! زنده باد انقلاب!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی
۸ اسفند ۱۳۸۹ - ۲۷ فوریه ۲۰۱۱

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی

جنبش سال ۸۸ مردم ایران، علیرغم تلاشهای اصلاح طلبان و لیبرالها برای محدود کردن آن در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی با حفظ اصل ولایت فقیه، نماد هائی رادیکال بر پرچم خود نهاد که بازتاب مطالبات و نیروهای محرکه آن بودند. از آن میان زنان و جوانان صحنه های حماسی آفریدند که تصویر هایش هنوز هم در موج دوم خیزش مردمی برسر دست هاست. در سال ۸۸، زنان و دختران جوان ایرانی با رزمندگی شگفت انگیز و با شعارهایی ساختار شکنانه به خیابانها آمدند تا بلکه بساط سی و اند ساله این سیستم اسلامی تعدی، سنگسار و بی حقوقی را برویند و در این میان به پیکارهای جانانه ای دست یازیدند. همگان شاهد بودیم که با چه رشادت و دلیری با نیروهای سرکوبگر درگیر شدند، جنگیدند، سینه شان آماج گلوله گشت، زندانی و شکنجه و اعدام شدند ولی سر تسلیم فرود نیاوردند. جنبش زنان آنجا که تحت نفوذ اندیشه های لیبرالی چون کمپین یک میلیون امضا و رهبرانی چون عبادی و رهنورد درکار اصلاح و بزرگ قانون اساسی، از دست بردن به ریشه ها وامانده بود، درخیابان ها بخشا نیروی خود را باز یافت. همراه با همه مردم شعار مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر استبداد را فریاد کرد و اهداف و شعارهای محدود اصلاح طلبان دولتی و لیبرالها را پشت سر نهاد و به شهادت میدیای جهانی به پای دائمی اعتراضات و تظاهرات ضد دیکتاتوری مبدل گشت. حتی پس از فروکش موج اول مبارزات مردمی، دیدیم که زنان دانشجو مسئولیت بزرگی در تداوم جنبش برعهده گرفته، بر لزوم سازمان یابی گرد استراتژی سوسیالیستی جنبش کارگری پای فشرده و تعمیق جنبش عمومی مردم را در گرو عروج جنبش کارگری دانستند.

در طی سی سال جهنم جمهوری اسلامی اما، محرومیت زنان از دسترسی به مشاغل دوچندان شد؛ زنان کارگر به خانه ها رانده شدند تا بهره کشی مضاعف از قطعه کاری، کار بی ثبات و کارنامن درخانه ها در کنار کارخانگی، فارغ از دغدغه های همان قانون کار نیم بند اسلامی به شیوه غالب کار زنان کارگر تبدیل گردد، تن فروشی دختران تازه بالغ را رواج دهد و کودکان خیابانی، کارتن خوابها و اعتیاد راگسترده تر سازد. چنین اوضاعی نمیتوانست دوام آورد. با قطع رایانه ها آخرین ضربات تیشه نیز فرود آمد.

اکنون در فراخنای زمانی ایستاده ایم که در سراسر دنیا مردم، کارگران و تهیدستان به جان آمده از بیکاری و گرسنگی و استبداد و خفقان، خیابانها را از خشم و خروش و طغیان خود آکنده اند. امواج سهمگین جنبشهای انقلابی مرز ها را در نوردیده و هر روز برتوش و توان آن افزوده میگردد. فریاد مردم، کارگران و تهیدستان به جان آمده از ذلت و فقر و فاقه لرزه بر دستگاه حاکمان افکنده است. زنان کارگر و زحمتکش شانه های خمیده از بار بحران را بر می افرازند تا به فلاکت ناشی از سیاستهای نئولیبرالی، نه بگویند! در مصر جنبش زنان کارگر و حاشیه نشین شهری، آغازگر و بخش مهمی از نیروی اعتراضات بوده. جنبش افزایش دستمزدها در بنگلادش را میلیونها زن کارگر به راه انداختند.

Louis Michel
une vie de combat

Les Amis de la Commune de Paris 1871

ترجمه و انتشار به فارسی
به مناسبت نخستین سالگرد درگذشت
پوران بازرگان، بانوی انقلاب و سومنیالیسم
پاریس - ۶ مارس ۲۰۰۸

انتشارات اندیشه و پیکار

Andeeshah va Peykar Publications
Postfach 600 132
60331 Frankfurt
Germany

post@peykarandeesh.org
www.peykarandeesh.org

لوئیز میشل

یک عمر سرشار از مبارزه

با سپاسگزاری از دوست مهربان پوران، خانم ک. ح. که در
بزرگداشت پوران گفت: او مرا به یاد لوئیز میشل می اندازد.

انجمن دوستداران کمون پاریس ۱۸۷۱

فهرست:

دوران کودکی در دامان طبیعت و شعر

مبارزه با امپراتوری [ناپلئون سوم]

پیش از کمون

تسلیم و خیانت

زنده باد کمون

از دوره سرکوب تا شور و علاقه به خلق کاناک

یک چهره، یک زندگی، یک سرمشق

لوئیز میشل سخن می گوید

چند تاریخ به یادماندنی در زندگی لوئیز میشل

بخشی از شعری از ویکتور هوگو

تنودور سیکس: مردم سرور خویش اند

عکس ها:

زادگاه لوئیز میشل در ۱۸۲۰. امروز جز ویرانه ای از این قصر کهنه

باقی نیست.

لوئیز در لباس گارد جمهوری

لوئیز میشل

بازگشت از تبعید. ورود لوئیز میشل به ایستگاه راه آهن سن لازار

مزار لوئیز میشل در قبرستان لوالوا پره

یکی از نخستین شماره های لیبرتر با مقاله ای از لوئیز میشل

در نظر جوانان، نام وی یادآور گذشته ای است که دیگر آن را به درستی نمی شناسند. این نام به خصوص از آنجا شورانگیزتر می نماید که دیگر به گستره افسانه ها پیوسته و می دانیم که درس های افسانه را از درس های تاریخ بهتر به گوش می سپارند. اما این گذشته که ما مدعی بودیم پرده از سستی ها و خطاهایش برگرفته ایم ارزش سرمشقی باشکوه دارد از قهرمانی ها. اعتباری که لوئیز میشل دارا بود قطعاً از دلوریش مایه می گرفت، از ایثار و از وفاداریش. او همچنین وامدار رنجی بود که همه کمونارها به جان خریدند.

فرانسیس ژوردن

(رئیس انجمن دوستداران کمون از ۱۹۲۸ تا زمان مرگش در ۱۹۵۸)

از بین تمام شخصیت های کمون [پاریس ۱۸۷۱] لوئیز میشل بدون شک نخستین زنی است که بر توطئه سکوت چیره آمده است. در این امر، او احتمالاً وامدار دقت و موشکافی سیاسی و پیگیری خلل ناپذیر مبارزه خویش است.

لوئیز میشل پیکارچو یا سخنور، معلم یا شاعر، سازمانگر تظاهرات و متهم به تبدیل دادگاه ها به تریبون، چهره ای از خویش ترسیم می کند که برای تمام انقلابیون از پایان قرن ۱۹ به بعد، حکم مرجع و سرمشق می یابد و ایدئولوژی های گوناگون و قاره ها را در می نوردد. شخصیتی شگفت انگیز در مرز تاریخ و افسانه.

دوران کودکی در دامان طبیعت و شعر

تولد لوئیز میشل در ورونکور (Vroncourt) واقع در منطقه

اوت مارن (Haute Marne) در ۲۹ مه ۱۸۲۰ مصادف بود با پایان

میشل داشت [که از آن مادرش بود] و این نام را برای خود همیشه حفظ کرد. هدفی که در نظر گرفته بود این بود که آموزگار شود و در ۱۸۵۲ بدان دست یافت.

مبارزه با امپراتوری [ناپلئون سوم]

فعالیت سیاسی لوئیز میشل با مقاومت در برابر امپراتوری ناپلئون سوم (۱۸۷۰ - ۱۸۵۲) آغاز می شود. او آموزگار است و خواستش این است که در یک مدرسه "آزاد" تدریس کند. آزاد یعنی بدون رابطه با قدرت حاکم، چون حاضر نبود به امپراتور سوگند بخورد. مدرسه ای که در آن کار می کند در ژانویه ۱۸۵۲ در اودلونکور (Audeloncourt) گشایش می یابد، همان شهری که مادرش در آن سکونت دارد.

برنامه آموزشی که او به پیش می برد واقعیت را قاطعانه در مد نظر قرار می دهد. نیایش بامدادی "مارسی یز" [سرود انقلاب فرانسه] است و از سرود مذهبی کلیسا که در ستایش امپراتور خوانده می شود انتقاد می کند. نخستین درگیری.

خواست های اولیه وی روشن است: ایجاد یک مرکز نیکوکاری و کمک در هر شهر و ده، برپایی کارگاهها و ایجاد شغل. برخورد و دید دانی او این است که کار و نان با آزادی در پیوند است و تا آخر چیزی جز این نمی گوید!

به شعر و به نثر قلم می زند، مقالات تند انتقادی و طنزآمیز می نویسد و نخستین جروبوت هایش با ادارات دولتی رخ می دهد.

اقامتی کوتاه در پاریس دارد: "تنها اینجا ست که می توان با امپراتوری مبارزه کرد" و سپس برای پرستاری از مادرش به اودلونکور برمی گردد و در میلییر (Milière) دو سال کار می کند.

در اوت مارن محیط برایش خفقان آور است و به پاریس بر می گردد.

در مدرسه واقع در شماره ۱۴ خیابان شاتودو (Château-d'Eau) پاریس، ناحیه دهم با همان هدف و روحیه ای که در اوت مارن داشت به نوآوری و ابتکار دست می زند. شیوه های آموزش خود را به

دوره سلطنت شارل دهم.

چند هفته بعد، لویی فیلیپ [بازهم از سلسله بوریبون ها] بنا یاری بورژواها که بین آنان یکی هم بود



که [آدولف] تییر (Thiers) نام داشت نظام جمهوری را مصادره کرد. لوئیز میشل در یک قصر زاده شد از مادری که کلفت قصر بود، کودکی "حرامزاده" با وضعیتی مبهم، زیرا در خانواده دوماهیس (Demahis) که خانواده ای قدیمی و پیرو سنت ولتر (voltaire) بود، دختر بچه رئیس خانواده را "پدربزرگ" صدا می زد، درحالی که مادرش بنا به رسم قدیم همان موقعیت خدمتکار را همچنان حفظ می کرد. چنین بود سرنوشت استثنائی وی در دهه ۱۸۲۰؛ سرنوشتی که پیش درآمد انقلابی شد که کمون در ۱۸۷۱ در وضعیت خانواده پدید آورد و تبعیض بین به اصطلاح کودک مشرور و کودک طبیعی را از میان برداشت.

تحصیل و تربیتی که از آن بهره مند شد کاملاً از روحیه عصر روشنگری و جمهوری اول [فرانسه ۱۷۹۲] سرشار بود و استوار بر مشاهده و مطالعه علمی جهان. در اینجا با اخلاقی سروکار داریم که حاصل دستاوردهای ماتریالیستی قرن ۱۸ بود و شور و ستایشی از "فضیلت" به مفهوم ژاکوبینی کلمه که لوئیز میشل آن را برای همیشه از آن خود کرد.

لوئیز، همدرد با فروافتادگان، نگران دردمندان - چه انسان و چه حیوان -، در شعله سوزان رمانتیسم نشو و نما یافت. آگاهی از بی عدالتی در توزیع ثروت، وی را در گام های نخستین به سوی امور خیریه کشاند ولی به زودی فهمید که این راه هیچ یک از مشکلات جهان را حل نمی کند.

به هنگام مرگ "دوماهیس" در سال ۱۸۵۰، لوئیز نام خانوادگی

پیش می برد و از همان آغاز می توان چند اصل زیر را به عنوان ویژگی آنها تشخیص داد:

- خطاب مدرسه باید به همگان باشد (دیگر هیچکس احق نیست، هیچکس دیوانه نیست).
- تبعض جنسی نباید در میان باشد.
- آموزش مسائل جنسی ضروری ست.
- ارتقاء دائمی دانش معلم امری ضروری ست.

طبیعتاً وی در این راه با طرفداران جمهوری و کسانی که با فساد نظام امپراتوری مخالف اند ملاقات می کند چنانکه با پیشگامان سوسیالیست مانند والس، فره، وارلن و اود (Vallès, Ferré, Varlin, Eudes).

با برخی از روزنامه های اپوزیسیون همکاری می کند، با ویکتور هوگو وارد مکاتبه می شود و اشعار خود را با نام مستعار آنژولراس (یکی از قهرمانان رمان بینوایان) امضا می کند.

به برخی انجمن های کمابیش قانونی مانند "انجمن دموکراتیک اشاعه اخلاق" می پیوندد. مبارزه با فحشا یکی از مضامین دائمی جنبش اجتماعی ست و لوئیز میشل در طول زندگی این مضامین را در اشکال مختلف دنبال می کند.

نظام امپراتوری دچار ضعف و بحران است و لوئیز میشل امیدوار است که در مراسم تشییع ویکتور نوار [یک روزنامه نگار اپوزیسیون که به دست پی بر بناپارت برادرزاده ناپلئون سوم ترور شد] در ۱۲ ژانویه ۱۸۷۰ نخستین جرقه های شورش پدید آید: "تقریباً همه کسانی که در مراسم به خاکسپاری حاضر شدند فکر می کردند که یا با اعلام جمهوری به خانه بر می گردند یا هرگز باز نخواهند گشت."

تجمع و بسیج نیروهای دولتی باعث هراس طرفداران جمهوری می شود که مبادا از نو کشتاری رخ دهد و لوئیز میشل سرخورده از اوضاع، لباس مردانه و خنجر را کنار می گذارد.

نظام امپراتوری خواستار جنگ بود و آن را راه حلی می دانست برای بحران سیاسی و اخلاقی ناشی از تبانی دستگاه حاکمه و

نزولخواران دغل امثال ژکر (Jecker).

ارتش ناپلئون سوم که در نتیجه شکست جنگ مکزیک به ناتوانی افتاده و اختیارش به دست ژنرال های فاسد سپرده شده بود یارای مقابله با ارتش پروس [پروس: نام قدیم بخش شمالی آلمان امروز] نداشت. در همین زمان، لوئیز میشل با چند خط شعر زیر، خواسته های جمهوری را به بهترین نحوی بیان می کند:

امپراتوری که نفس های آخرش را می کشید به دلخواه خود دست به کشتار می زد

درحالی که از آستانه کاخش بوی خون بلند بود.

او هنوز بر اریکه قدرت بود، اما آوای "مارسی یز" همه جا به گوش

می رسید

و سرخ بود خورشیدی که از افق برمیخاست.

پیش از کمون

جمهوری [سوم] درست بر همان سنت جمهوری اول شکل می گیرد، یعنی همان جمهوری سربازان سال دوم انقلاب (I'An II) و سرود "مارسی یز"؛ اما در گذر تاریخی خویش بعد نوینی به ایده آل خود می افزاید؛ بعد انقلاب ۱۸۴۸ که پرچم سرخ بر فراز آن در اهتزاز است. تمام کمون درگیر همین آمیزش و ترکیب است. لوئیز میشل کاملاً در این بلندیروازی سهیم است.

بنابراین، وی در ماجرای ویلت (Villette) به تاریخ ۱۵ اوت ۱۸۷۰ که در آن بلانکی خواستار تسریع گذار به جمهوری ست، دست دارد. بلافاصله پس از صدور حکم اعدام علیه اود و بریدو (Brideau)، لوئیز میشل برای نجات آنان تلاش می کند و به سازماندهی کمک به آنان می پردازد.

روز ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ که پارلمان ناپلئون سوم را خلع می کند و توده وسیع مردم جمهوری را اعلام می کنند، لوئیز در بین جمعیت است. در تظاهراتی که به منظور دفاع از استراسبورگ در ۱۹ سپتامبر ۱۸۷۰ برپا شده او حضور دارد [پروس در جنگ پیروز شده بود و می خواست این شهر را ضمیمه خاک خود کند].

تسلیم و خیانت

۲۲ ژانویه ۱۸۷۱ لوتیز میشل، قاطعانه، به مبارزی رزمنده بدل می شود تا آخر عمر.

گردان های گارد ملی پس از لت و پار شدن و خروج خونین از کاخ بوزنوال (Buzenval) [محل یکی از آخرین درگیری های محاصره پاریس در ۱۹ ژانویه ۱۸۷۱] دست به تظاهرات می زنند. لوتیز می گوید: "من تصمیم گرفتم که مانند رفقایم سلاح بر دوش گیرم". از تپه های مون مارتر با اونیفورم گارد ملی تفنگ به دست، به سوی عمارت شهرداری [در وسط پاریس] حرکت می کند. شکست این تلاش انقلابی باعث نمی شود که شور و علاقه او فرو بنشیند. فعالیت وی طی دوران محاصره پاریس جوانب متعددی دارد چه در عرصه سیاسی و چه در زمینه سازماندهی خدمات کمک رسانی و همبستگی با مردم؛ امری که باعث محبوبیت فراوان وی در محیط انقلابی پاریس می شود.

قرارداد ترک مواضعه [بین فرانسه - پروس] امضا می شود. پارلمان که در شهر بورگو تشکیل جلسه می دهد تی پر را در مقام خویش ابقا می کند و تسلیم فرانسه را در برابر پروس تصویب می نماید. آژاس و بخشی از لورن به دشمن واگذار می گردد. غرب پاریس چند روز در اشغال پروسی ها (آلمانیها) باقی می ماند. لوتیز خوشحال است که پاریسی ها به نحوی شرافت آمیز از درگیری اجتناب کرده اند.

بین دولت از یک طرف و مردم از طرف دیگر فاصله هرچه عمیقتر می شود. پارلمان که در آن اکثریت با طرفداران سلطنت است و در انقیاد کلیسای کاتولیک، خصم پاریسی ها است که نماد همه انقلابها هستند. پارلمان ورسای، شهر پادشاهان فرانسه، را به عنوان محل انعقاد جلسات خود بر می گزیند که خود امری است تحریک آمیز و غیرقابل تحمل.

پیامدهای حوادث از این به بعد بر همگان معلوم است [رجوع شود به تاریخ کمون پاریس]. در نتیجه شکست عملیات ارتش جهت تصرف توپخانه که گارد ملی آن را در جاهای امنی مستقر کرده بود، حوادثی رخ داد که به ۱۸ مارس [و اعلام تشکیل کمون] انجامید. مشارکت فعال لوتیز در رابطه با توپخانه مون مارتر در تاریخ ثبت است:

نبرد به خاطر جلب مشارکت توده ای در ارتش که وی پیش می برد در راستای همان سنت انقلابی دیرین است. اینجا ست که او را بازداشت می کنند و بعد از چند ساعت آزاد می شود. این اولین بار از سلسله بازداشت هایی است که بعداً برایش پیش می آید. با این ملاحظه که نظام جمهوری ست که او را بازداشت می کند!

لوتیز میشل مانند بسیاری از گرایش های مختلف طرفدار جمهوری، به خوبی هراس دولت دفاع ملی و اهداف آن را درک می کند: قطع جنگ برای اجتناب از خطر انقلاب.

برپایی کمیته های مراقبت در ناحیه های مختلف پاریس خواست طرفداران جمهوری ست که می خواهند از طریق اقدام و ابتکار خود شهروندان، آن سیاست مقاومتی را که رژیم به پیش می برد تحت نظر قرار دهند. آنها به دولت اعتمادی ندارند، به ویژه نسبت به ژنرال تروشو (Trochou) که آلت دست مقامات مذهبی ست و آدمی کوفه بین.

در جریان محاصره پاریس [توسط ارتش پروس] که مصیبتی وحشتناک برای مردم شهر بود، لوتیز میشل رئیس کمیته مراقبت متشکل از زنان در محله مون مارتر بود، این کمیته بیانگر مبارزه زنان در راه کسب حقوق خویش در زمینه سیاسی و مدنی بود. در این فعالیت است که او با تئوفیل فره (Théophile Ferré) آشنا می شود و زندگی مشترکشان تا زمانی که فره اعدام شد ادامه می یابد.

در محله مون مارتر دو کمیته مراقبت و دو باشگاه انقلابی وجود دارد که هر دو با یکدیگر همکاری و تداخل دارند.

- کمیته مراقبت متشکل از مردان به ریاست تئوفیل فره واقع در شماره ۴۱ جاده کلینیاکور.

- کمیته مراقبت متشکل از زنان واقع در خیابان شاپل، سالن عدالت صلح آمیز. لوتیز میشل از نوامبر ۱۸۷۰ رئیس منتخب این کمیته است. همین محل مقر یکی از دو باشگاه انقلابی نیز هست که ریاست آن را نیز لوتیز به عهده دارد. مقر باشگاه انقلابی دیگر، سالن پرو (Perot) است که فره رئیس آن است. لوتیز عضو هر دو کمیته مراقبت است.

دوشادوش آنان مبارزه کرده بودم کمتر ملاقات داشتم. من از زمانی که توانستم بیندیشم و جنایت همایی را که در جامعه رخ می دهد دیدم زندگی ام را وقف مبارزه کردم. از ۲ آوریل تا زمانی که نیروهای ورسای وارد پاریس شدند من تنها دویار به مدت چند ساعت از صف گروهان جدا شدم آنهم برای اینکه به پاریس بیایم. وقتی گردان ۶۱ که من به آن تعلق داشتم به مقر بازمی گشت در کنار دیگران بودم یعنی با "بچه های گم شده" با "پیشقراولان"، با توپچی های مون مارتز در قلعه ایسی (Issy)، در تپه های بروری (Bruyères) در نویی (Neuilly). اگر قضات اشتباه نمی کردند، نیازی به بازپرسی اینقدر طولانی نبود و علاوه بر این، درک می کردند که من با تمام قدرت و از صمیم قلب در خدمت کمون بوده ام چنان که حقیقت هم همین بوده است.

تعهد مبارزاتی وی پابرجا ست...

سرکوب بیداد می کند و لونیژ میشل به رغم آنکه سلاح را بر زمین می گذارد، از مبارزه دست نمی کشد. خاطرات کمونارها از او به عنوان قهرمان مبارکادها، نمونه ای یک زن مبارز و یکی از نمادهای برابری بین زن و مرد یاد می کنند.



اربابان برای حفظ زمین هاشان اینچنین کشتار می کنند گله ها را عربها و یهودیان، چه فلاکتی! خون شما باید در جوی ها جاری شود.

آنگاه که بینوایان نابود شوند سلاطین طلا و مستبدان

می توانند آزمندان بی وجدان را فریه تر کنند.

آه از توده های فقیری که سرکوب می شوند

و آنان را چون سگ های شکاری

در شکارگاه به کار می گیرند.

آنجا قربانی چه شکار باشد چه سگ شکاری، جز از خود توده نیست!

زمان که گرد و غبارها را درهم می آمیزد

در پرتو نور خویش، نقاب از چهره قاتلان واقعی خواهد افکند.

او یکی از نخستین زنانی ست که به مسئولین مون مارتز اعلام خطر کرد و در نخستین صف زنان بود که به سربازان [دولتی] فراخوان برادری داد. چنانکه پرستاری و معالجه یکی از سربازان گارد ملی به نام تورین که نخستین قربانی حمله ارتش ورسای بود او به عهده داشت.

زنده باد کمون

در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ تنها هدف زندگی برای لونیژ میشل کمون است و تحقق رؤیای یک جمهوری دمکراتیک و اجتماعی در یک چشم انداز برادرانه.

در مطبوعات (روزنامه Le Voleur) دادگاه وی را چنین گزارش کرده اند:

در ۱۸ مارس، لونیژ میشل بی آنکه از مدیریت مدرسه کناره بگیرد، کار را به چند نفر جایگزین می سپارد و با ذهنی پرشور به سیاست روی می آورد. با مجامع مختلف انقلابی رفت و آمد می کند و رفتار و زیانتش که یادآور شور و حرارت انقلابیون سال ۱۷۹۲ است وی را از دیگران متمایز نشان می



دهد. ایده ها و نظرات او درباره رهایی خلق توجه مردانی که رهبری قیام را در دست داشتند جلب می کند، به شورای رهبری جنبش راه می یابد و در بحث ها و تصمیم گیری ها مشارکت می ورزد.

خود وی در این باره چنین می گوید:

"اتفاقاً درست از ۱۸ مارس به بعد بود که من با رفقای که سالها

از دوره سرکوب تا شور و علاقه به خلق کاناک

دستگیری

از حوادث هفته خونین خبر داریم که حتی مخالفان کمون به فجایعی که به بار آورد معترف اند. لوئیژ میشل پس از سقوط باریکاد کلینیان کور می توان گفت که مخفی نمی شود. به مبارزه اش ادامه می دهد و سپس تلاش می کند به خانه خویش که مادرش در انتظار اوست برود. مادرش دستگیر شده بود. برای اینکه مجاددا مادرش را به جای او اعدام کنند به شتاب، خود را معرفی می کند و منتظر است که همراه کمونارهای دیگر او را اعدام کنند. اما وی را اعدام نمی کنند بی آنکه خود بداند چرا! آنهم در زمان کشتارهای کور و بی رویه (۲۴ مه).

به پادگان نظامی ساتوری [Satory واقع در جنوب کاخ ورسای] منتقل می شود و توصیفی فراموش نشدنی از آن برای ما برجای می گذارد. در اینجا نیز ویژگی خویش را چه در قاطعیت و پافشاری بر مواضع سیاسی خود و چه در مهربانی و همبستگی با رفقای نشان می دهد. در ۲۸ مه که کمون خاموش می شود او در ساتوری در بازداشت بسر می برد.

از آنجا به زندان شانتییه (Chantiers) در ورسای و سپس به آراس منتقل می شود و روز ۲۸ نوامبر که تنوکیل فره را به قتل می رسانند، لوئیژ را به ورسای برمی گردانند.

محاکمه

در ۱۶ دسامبر ۱۸۷۱ "شورای جنگ" تشکیل جلسه می دهد. لوئیژ در خاطرات خود می نویسد که حکم تبعید وی بنا بر تصمیم عالیجناب کمیسر امپراتوری صادر شده و این بیش از آن که خشم لوئیژ را برانگیزد، در نظرش مضحک می نماید؛ در دید وی ورسای هنوز همان "امپراتوری" ست.

لوئیژ میشل رودروی دادرسان می ایستد و مانند تنوکیل فره و ترنکه (Trinquet) صریحاً بر مشارکت خود در اقدامات کمون تأکید

می ورزد و حتی در نقش خود در آتش سوزیها مبالغه می کند. در اینجا سخنان او را در دادگاه آنطور که ایساگاره (Lissagaray) خلاصه کرده می آوریم:

"من نمی خواهم از خود دفاع کنم، نمی خواهم کسی از من دفاع کند. من با تمام وجود به انقلاب اجتماعی تعلق دارم و مسئولیت خود را نسبت به کلیه اقداماتم به عهده می گیرم. آن را بی هیچ محدودیتی می پذیرم. شما مرا متهم می کنید که در اعدام ژنرال ها دست داشته ام؛ پاسخ من این است که آنها می خواستند مردم را به گلوله بیندند و من نمی باید در به گلوله بستن کسانی که چنان دستوری می دهند اندکی تردید می کردم. در مورد آتش سوزی پاریس هم باید بگویم آری در آن شرکت داشته ام زیرا می خواستم با شعله های آتش راه را بر تجاوزگران ورسایی سد کنم. در این باره کسی هم دست من نبوده و من بنا بر اراده خود اقدام کرده ام. و سپس سخنان خود را چنین پایان می دهد: "حرف من تمام شد. اگر یزدل نیستید مرا بکشید!"

لوئیژ میشل به تبعید درون یک قلعه محکوم شد و زنده به افسانه ها پیوست.

زندان اوپریو (Auberive)، لوئیژ شماره ۲۱۸۲

زمستان ۱۸۷۱ را در زندان اوپریو در اوت مارن (Haute Marne) می گذرانند همراه با بیست محکوم دیگر، از جمله ناتالی لومل (Nathalie Le Mel) دبیر اتحادیه زنان پاریس در کمون. [بیست ماه در این زندان می ماند.]

۲۴ اوت ۱۸۷۲ از زندان به [بندر] روشل منتقل می شود تا با کشتی به کالدونیای جدید [مستعمره فرانسه در اقیانوس آرام] تبعید گردد.

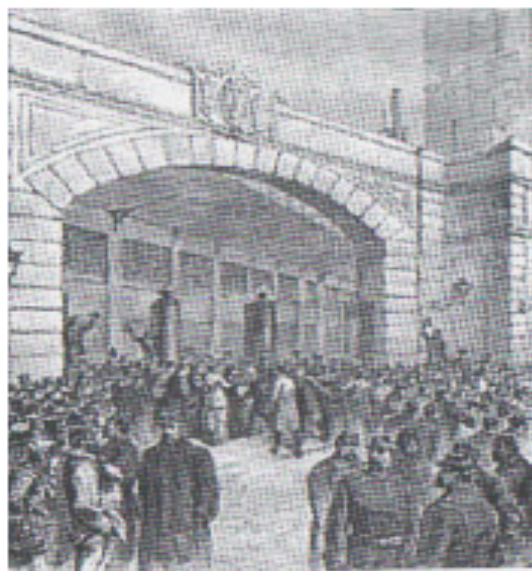
سفر

در کشتی که "ویرژینی" نام دارد، همبستگی خود را با همه مسافران تبعیدی نشان می دهد و به رفقا کمک می کند. شعر می سراید و اشعار خود را با هانری روشفور (Henri Rochefort) [روزنامه نگار،

پیوست که ذهنیتشان چنان رفتاری را نمی پذیرفت اعتنائی نکرد. لذت آموزش را دوباره چشید.

لونیژ وقتی کالدونیای جدید را ترک کرد پیرو مکتب "آنارشیسیم" شده بود. او هر شکلی از قدرت را رد می کرد و به جریانی پیوست که از شکست کمون و نیز از تغییراتی که در وضعیت اقتصادی و اجتماعی پدید آمده بود زاده شد.

بازگشت



پس از گذری سریع به سیدنی و اقامتی کوتاه در لندن به فرانسه بازگشت، فرانسه سالهای ۱۸۸۰- پناهندگان سیاسی فرانسوی و نیز آلمانی و روس با سردادن سرود ماسرسی یز از وی استقبال می کنند. وقتی وارد بندر دی پ (Dieppe) در شمال فرانسه شد نیز فراوان به استقبالش آمدند. وقتی به ایستگاه راه آهن سن لازار وارد شد، مردم برخلاف دستور شهربانی و ممنوعیت استقبال، از او استقبالی فراموش نشدنی به عمل آوردند.

هائری روشفور هم در بین استقبال کنندگان بود و نیز ژول والس (Jules Vallès) که به لونیژ کمک کرد تا گریه هایی را که از کالدونیای جدید به صورت قاچاق با خود آورده بود مخفی کند (واقعاً هردوشان معترضین اصلاح ناپذیری بودند!).

لونیژ که در بازگشت از زندان و اعمال شاقه، به آنارشیسیم به عنوان تنها راه ممکن اعتقاد داشت به نوعی میسیونر (مبلغ و مروج)

سیاستمدار و نویسنده فرانسوی] که در بخش دیگری از کشتی زندانی بود مبادله می کند و از منظره دریا که پیش از آن هرگز ندیده بود لذت می برد. حتی نسبت به سرنوشت نوعی از مرغان دریایی به نام آلباتروس که می گیرند و به قفس می اندازند دلسوزی می کند. همراه با ناتالی لومل مبارزه ای را به پیش می برد تا از دیگر رفقا جدا نیفتد. پس از ۴ ماه در آساز دسامبر ۱۸۷۲ در ساحل نومئا (Nouméa) پایتخت کالدونیای جدید پیاده می شود.

شور و عشق آزادی همه را دربر می گیرد.

وقتی همه جوانب فعالیت لونیژ را در کالدونیای جدید در نظر بگیریم شگفت زده می شویم که هشیاری سیاسی او هرگز دچار کنده نمی شود.

او این طبیعت نوین، جانوران و گیاهان را مشاهده می کند. از مناظر طبیعی لذت می برد با [خلق] کاناک رابطه برقرار می کند، زبانشان را فرا می گیرد و از آداب و رسوم و افسانه هاشان یادداشت بر می دارد.

اما بی وقفه به مبارزه اش ادامه می دهد. از ۱۸۷۵ با ارسال نامه هایی به سیدنی (استرالیا) افکار عمومی را در جریان [وقایع کمون] قرار می دهد. سرسختانه هرگونه اقدام برای عفو را رد می کند (نامه ۱۸ آوریل منتشر شده در Revue australienne).

می توان گفت که در کالدونیای جدید است که لونیژ میشل بازم با قاطعیت بیشتر بر زنده بودن ایده های کمون پای می فشارد. لونیژ به دفاع از بومیان می پردازد و از شورش آلمان (۱۸۷۸) دفاع می کند، چنان که از اعراب الجزایر که پس از شورش ۱۸۷۱ (ایالت کابیلی) به کالدونیای جدید تبعید شده بودند همچون برادران خود استقبال می کند، درحالی که طرفداران جمهوری و سوسیالیست ها که مسلماً در مخالفت با برده داری مبارزه کرده بودند همچنان در دام [اهداف] "انسانی" استعمار گرفتار بودند و می پنداشتند که مقصود از استعمار بهره مند کردن مردمان "وحشی" از مزایای تمدن است.

به محض اینکه امکانش را یافت شغل آموزگاری را از سر گرفت و به آموزش کاناک ها پرداخت و به مخالفت کولون های سفید

- در ژانویه ۱۸۸۸ در یک سوء قصد در بندر هاور زخمی می‌شود ولی جان سالم بدر می‌برد. این امر برای وی فرصتی پیش می‌آورد تا با موضعگیری علیه مجازات اعدام، از کسی که به خود او حمله کرده دفاع کند.

- ۲۰ آوریل ۱۸۸۸ برای تدارک تظاهرات اول مه به وین (Vienne) می‌رود. وی را دستگیر و زندانی می‌کنند و یک ماه بعد آزاد می‌شود.

- ۱۸۹۰ او را متهم به "دیوانگی" می‌کنند و در خطر بستری شدن اجباری در آسایشگاه روانی قرار می‌گیرد. ناگزیر فرانسه را ترک می‌کند و به لندن می‌رود و تا ۱۸۹۵ در آنجا می‌ماند.

- به پاریس باز می‌گردد و سفرهای تبلیغی خود را از سر می‌گیرد، به شهرهایی از فرانسه و نیز به هلند و الجزایر می‌رود و در ۲۷ ژوئیه ۱۸۹۶ در کنگره سوسیالیستی لندن شرکت می‌کند.

- در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ در مarse، شمع وجودش خاموش می‌شود. لوئیز میشل را نزدیک مادرش در گورستان لووالوا (Levallois) همانجا که تنوفیل فره نیز دفن شده به خاک سپردند. جمعیت انبوهی از گاردولپون تا گورستان، موکب تشییع را همراهی کردند، به رغم مزاحمت های پلیس که از مarse تا لووالوا هرگز متوقف نشد.

یک چهره، یک زندگی، یک سرمشق

مدل تلقی کردن لوئیز میشل بیش از هرچیز دیگر با وجود او تضاد دارد. اگر سنت مردمی او را "مریم سرخ" نامیده، اما بهترین تجلیل را از زیبان شاعر بزرگ فرانسه ورن (Verlaine) می‌شنویم که گفته است: "لوئیز خیلی خوب است".

چطور می‌توان مسیری را که این زن پیموده ارج نهاد؟

- خردگرا (راسیونالیست) بود و علناً خود را بی‌خدا (آته‌نیست) معرفی می‌کرد: "چیزی پس از مرگ وجود ندارد. به نظر می‌رسد که متأسفانه محال است پس از مرگ، چیزی از ما باقی بماند، همانطور که از شعله یک شمع وقتی خاموش می‌شود چیزی باقی نمی‌ماند".

انقلاب تبدیل شد و از این شهر یا کشور به شهر یا کشور دیگر سفر میکرد.

در سالهای آخر عمرش بارها با محکومیت و زندان روبرو شد: - محکومیت به ۱۵ روز در سن لازار، از ۱۸ ژانویه ۱۸۸۲ به خاطر آهانت به مأمور دولت.

- محکومیت به ۶ سال زندان از ۱۸۸۲ به بعد (بیش از ۱۰ سال تحت نظر بودن) در پی تظاهرات بیکاران در ۹ مارس ۱۸۸۳. کیفر را در کلرمون دو لواز می‌گذرانند. مادرش در ژانویه ۱۸۸۴ می‌میرد، بی آنکه لوئیز بتواند او را ببیند. در ژانویه ۱۸۸۶ آزاد می‌شود.

- در فوریه ۱۸۸۶ در دکازویل (Décazeville) با ژول گند، پل لافارگ و دکتر سوسینی [از رهبران معروف انترناسیونال] گفتگو می‌کند و به همین خاطر به ۴ ماه زندان محکوم می‌شود.

لوئیز میشل حامی دریفوس

[در ۱۸۹۸ در ماجرای دریفوس و تلاش برای آزادی وی فعالانه شرکت می‌کند. در زیر متنی را می‌آوریم تحت عنوان تاریخ یا افسانه؟]

در آغاز ماجرای دریفوس، جمعی از افراد پرشور که به دادگستری و قوانین امیدی نداشتند و می‌خواستند هرچه زودتر سروان دریفوس را آزاد کنند، طرحی را با لوئیز میشل در میان می‌گذارند: یک کشتی اجاره می‌کنیم، اسلحه به درون آن می‌بریم، اگر ممکن باشد نگهبانان را می‌خریم و به هرصورت "این قریبانی بزرگ" را از شکنجه و زندان آزاد می‌کنیم.

لوئیز این طرح را می‌پسندد و حتی می‌خواهد خود در عملیات شرکت کند، اما آنها به پول زیاد، خیلی زیاد نیاز داشتند. از آنجا که سندیکای کزایی هنوز دبیرخانه شناخته شده ای نداشت، توطئه چینیان به لوئیز اطلاع می‌دهند که تصمیم دارند پول را از جاهایی که وجود دارد به دست آورند، از جیب و گاوصندوق ثروتمندترین ها، هرکه باشد. لوئیز می‌گوید: از نظر من فرقی نمی‌کند. بدزدید. دستبرد بزنید، به این امید که بشود دریفوس را آزاد کرد. از آنجا که عدالت نیازمند آن است که چنین اقدامی صورت گیرد تا معنا بدهد، خوب، بدزدیم، دستبرد بزنیم.

(از کتاب لوئیز مهربان اثر ارنست ژیرو (Ernest Giraut) ص ۴۲، ۴۳ از انتشارات کتابخانه نویسندگان مدرن - پاریس ۱۹۰۶)

لوئیز میشل سخن می گوید

مسئولیت تی بر

در نخستین سالگرد اعلام کمون پاریس در ۱۸ مارس، لوئیز نامهای به تی بر [رئیس جمهوری] می نویسد، وی را متهم می کند و نشان می دهد که کسی مسئولیت او را [در سرکوب کمون] فراموش نمی کند. اینک نامه:

به رئیس جمهوری

از زندان مرکزی اوپریو، ۱۸ مارس ۱۸۷۲

آقای رئیس جمهور

وقتی زنگ برخی سالگردها به صدا در می آید حتی در زندانها و زیرزمینها صدای آن به گوش می رسد.

۱۸ مارس من نیاز داشتم به مسئول کشتار ترانسنونین (Transnonain) [اشاره است به کشتار ۱۸۲۴ در خیابان ترانسنونین پاریس که تی بر در آن دست داشت]، پاریس و ساتوری، نخستین سالگرد آن پیروزی مردمی را یادآوری کنم که خائنان به هیچ رو انتظارش را نداشتند.

سال گذشته در چنین روزهایی، همین گارد ملی که دیگر وجود خارجی ندارد فرماندهی پاریس را در دست داشت.

آیا از این نمی ترسید که همه این مردگان در خانه شما را بکوبند؟

دیگر اینکه یکی از کسانی که درست ۶ ماه پس از پیروزی شما در ساتوری به قتل رسیدند در آن روز جانش را به خطر انداخت تا جان افسرانی را نجات دهد.

همو، سپس، با ممانعت از رفتن من به ورسای، جان شما را خرید زیرا من می خواستم کاری کنم که بیر یا زود رخ خواهد داد.

من خواستم همین ها را امروز به شما یادآوری کنم.

از روزهای سالگرد برحذر باشید.

لوئیز میشل

– انساندوست به معنی واقعی کلمه بود. او مهربانی خود را شامل همه زندگان می داند و نمی خواهد در دام نژادپرستی یا تحقیر دیگران بیفتد، چه از کاتاک باشند چه عرب و چه از روسپیان.

– بزرگمنش و ایثارگر بود: او در هرکاری تا آخرین حد پیش می رفت، در خشم، در دوستی و در گسست. این ارزیابی مادرش بود.

– برخوردار علمی داشت و از آزمون آزادانه اشیاء به سمت درک و فهم آنها حرکت می کرد، یعنی همان روحیه قرنهای ۱۸ و ۱۹. اعتقاد او به پیشرفت متعلق به زمانه اش بود، معمولاً آینده نگر.

– نویسنده بود: او به تبار رمانتیک ها پیوست. از شعر آغاز کرد و به تئاتر و به رمان روی آورد.

– معلم بود: وی خواستار یک نظام آموزشی مبنی بر آزادی، واقعیت و خرد بود و با تعلیمات دینی مخالف.

– فمینیست بود به معنای برابری طلبانه کلمه و خود را در صحنه عمل در برابر قضات، زنی رزمنده به تمام معنا معرفی کرد.

– فعال سیاسی بود: لوئیز اعتمادی به هیچ نوع فعالیتی که در حزب یا نهادی سازمان یافته باشد نداشت. روش وی عمل مستقیم بود.

هیچ نوع قدرتی جز به گونه دیگری از ستم نمی انجامد: دنیا بطور کامل متعلق به همگان است که در آن هرکس آنچه را نیاز دارد برمیگیرد.

او نمونه است، بدون شک، اما به ویژه نمونه درستی، وفاداری به گزینش هایش و به

همرزمانش، به جذب شدن در مبارزه واقعی اجتماعی تا پایان

عمر.



اما کمون که از هرطرف با خطر محاصره شده بود و طولی نکشید که با خیانت‌هایی هم روبرو گردید، نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد، مگر آنکه از همان نخستین روزها به تصرف ورسای دست بزند. این ایده اقلیت بود و تا امروز حق با اقلیت‌ها بوده است.

تئوفیل فره، تمام کمیته مراقبت مون مارتر، حتی کل مون مارتر، گهواره و کانون انقلاب، جانبدار حرکت فوری به سوی ورسای بودند. این اشتباه بود که ما از نظر اکثریت پیروی کردیم.

خطای دیگر مراعات برخی امور بود. اگر به بانک حمله می‌شد جان بسیاری نجات می‌یافت.

بناهای یادبود، نهادها و ادارات در همه جا بر جان انسانها تقدم یافت.

هیچ شکی نیست که جنگ بین ملت‌ها به پایان خواهد رسید، همانطور که جنگ بین این و آن ایالت به پایان رسیده است. چنین بود ایده انترناسیونال پیش از ۱۸۷۱.



کمون، تاریخ آن و آینده اش

کنت هریسون (le comte Hérisson) که دست اندر کار تهیه کتابی درباره کمون بود (و اعتقاد داشت که در درون لوئیژ میشل یک نوع پلانکی مؤنث وجود دارد که بازماندگان کمون مقام و اتوریته او را قبول دارند) از لوئیژ تقاضا کرد خلاصه ای از اندیشه های خود را درباره کمون و آینده در اختیار وی قرار دهد.

کنت هریسون هرچند "ورسایی" بود، ولی تردیدی به خود راه نداد که نظر لوئیژ را در کتاب خود به نام "کمون: یادداشت های جدید یک معاون فرماندهی" (انتشارات اولندورف، ۱۸۹۱) منتشر کند. لوئیژ این نامه را در پاسخ نوشت:

به آقای هریسون
لوالوا، ۱۳ آوریل ۱۸۸۸

آقای عزیز

شما از طرف مغلوب خواسته اید روایت خود را از حوادث بنویسد که تا کنون طرف غالب آنها را رسماً روایت کرده است. این نشان می‌دهد که شما به حقیقت احترام می‌گذارید و به من اطمینان می‌بخشد که پاسخ من بدون آنکه چیزی از آن حذف شود در کتابتان خواهد آمد. به این دلیل است که در پاسخ به شما تردیدی به خود راه نمی‌دهم:

کمون پاریس زاده خشم علیه بزدلی، علیه خیانت و بی‌لیاقتی کسانی بود که آن روزها حکومت را در دست داشتند و امروز نیز همچنان حکومت می‌کنند. آزادی که از بیست سال پیش، از همیشه روزگار، دربند بوده منفجر شد و در ۱۸ مارس، درست در حالی که فکر می‌کردیم جان خود را برای آزادی فدا می‌کنیم، کنترل اوضاع در دست ما قرار گرفت.

آنان که حماسه ۱۸۷۱ را زیسته اند می‌دانند که چقدر فراوان بودند مردم خشمگین که به صفوف انقلابیون پیوستند. زمانه، زمانه پیشرفت بود، طوفان آزادی می‌وزید و علاوه بر این، حکومت آنقدر مغفور بود که کمون تنها با مبارزه ۱۸ مارس توانست مستقر شود.

جمهوری که رفتارش با مردم حکم گرگ قصه ها دارد یا کلاه قرمزی. این است احتضار قدرت حاکم. در آخرین لحظات زندگی حتی هذیان می گوید، پرت و پلا می یافد.

هرکس دیگری هم به جای اینها بود فرقی نمی کرد، ما به جامعه دیگری نیاز داریم، دنیای نوینی که عصر انتقالی ما آبستن آن است. هرچند اگر کسان دیگری هم بودند فرقی نمی کرد، اما آن حکومتی که آخرین لحظاتهش را می گذراند ممکن بود نزاکت بیشتری داشته باشد. این آنقدرها هم دشوار نبود.

در بین اراذل نحسی که ما شاهد ناپدیدشدنشمان بوده ایم کوتوله شگفت انگیزی هست به نام تی بر که مردم به او حقیر و بی عرضه لقب داده اند.

قدرت در چنگال یک کوتوله هار و موذی از او یک گول بی شاخ و دم ساخته است. لازمه اش همین است!

این کوتوله بدترکیب، مثل همه پلیده های جنس خودش، آرزوی گول شدن داشت و واقعاً در جنایت چنین شد.

پس از آنکه با سربریدن پاریس خون از قلب فرانسه جاری ساخت، بین چقدر به ریش دیگران خندیده که او را آزاد کننده سرزمین نامیده اند چرا که پول دیگران را به عنوان غرامت جنگ پرداخته بود!

چقدر به ریش دیگران خندیده که بازهم به هزینه دیگران، خانه اش را بازسازی کرده، خانه ای که برای تخریبش چقدر جانها و آزادی انسانها را فدا کرده بود!

خاک زمانه ما پدید آورنده محصولات سمی ست. تی بر حقیر یکی از این محصولات است و از شر آن نمی توان خلاص شد جز با ازبین بردن این خاک.

شما از من می پرسید که چگونه دستگیر شدم. من دستگیر نشدم. خودم را معرفی کردم زیرا مادرم را به جای من گرفته بودند. این وسیله ای کاملاً مؤثر بود. ۲۶ مه بود.

اما در مورد سهم من در حوادث سال ۱۸۷۱، من هم یکی بودم مثل رفقای که با تمام وجود، از صمیم قلب وارد میدان شدند و تا پایان ادامه دادند.

بسیاری از ما انترناسیونالیست بودیم ولی خشم از شکست نیز به همان اندازه شکست، بزرگ بود. اگر کمون به این سرعت به قتل نرسیده بود به جای پرداخت میلیون ها [غرامت] به پروس، کوشش می کردیم دژها و ناوها را دوباره پس بگیریم.

شاید محال بود بتوان درگیرودار تجاوز و خیانت بیش از این دوام آورد. بگنویم که بین ما فراوان بودند کسانی که به عقب، به ۱۷۸۹ می نگریستند.

یک انقلاب باید به پیش برود و به عقب رو برنگرداند. صحبت بر سر اعتراض و شکایت از اعمال انجام شده نیست، هدف این است که دوباره همان خطاها تکرار نشود.

در روزهای اندوهبار ماه مه [۱۸۷۱] بود که کمون قهرمانانه ایستاد. آنان که از عمارت شهرداری (هتل دوویل) که در آتش می سوخت حرکت کردند و خود را به آخرین پارکادهای در پرلاشز (Père Lachaise) رساندند و بسیاری دیگر که زمین را با خونشان آبیاری کردند، این قهرمانی را نشان دادند.

پاریس در سحرگاه سرخ حریق و تا آخرین لحظه توانست قاتلان خود را نسبت به پیرویشان به تردید بیندازد.

روز جمعه در زندان ساتوری خطاب به آنان که بر ما پیروز شدند و با شنیدن دو شلیک توپ پشت سرهم رنگ از رویشان پرید می گفتیم: این پایان ماجرا نیست.

آخرین شلیک ها بود. اما نه، ماجرا پایان نیافته است. آن ایده پرتو افکنده، آن بذرها که با خون آبیاری شده به سنبل بدل شده اند و انترناسیونال نوع بشر دارد از راه می رسد.

همان زیبارویی که، به گفته پی بر دوپون (Pierre Dupont)، جهان انتظارش را می کشد. (...)

دولت ۴ سپتامبر همین است که داریم. - همان آدم ها با همان بی کفایتی ها، با همان دلهره، با همان رذالتی که آنان را دمخش و بی رحم می کند؛ حتی جمهوری نیست، یک امپراتوری ست با لباس میدل

چند تاریخ به یادماندنی در زندگی لوئیز میشل

۲۹ مه ۱۸۳۰ تولد در ورونکور (اوت مارن)
 ۱۸۵۱ خود را برای آموزگاری آماده می کند
 ژانویه ۱۸۵۲ مدرسه آزاد در اودلونکور (اوت مارن) تأسیس می کند.
 نخستین اقامت در پاریس
 ۱۸۵۶ (؟) کار در مدرسه شاتودو در پاریس
 ۱۸۵۶ تا ۱۸۷۰ شرکت در تهیه و بسیج به طرفداری از جمهوری. اقدام
 درباره وضعیت زنان
 ۱۸۶۵ تأسیس مدرسه خیابان هودون در پاریس ناحیه ۱۸
 ۱۲ ژانویه ۱۸۷۰ تشییع جنازه ویکتور نوآر
 ۱۴ اوت ۱۸۷۰ ماجرای ویلت
 ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ اعلام جمهوری در فرانسه
 ۱۸ سپتامبر ۱۸۷۰ تظاهرات در دفاع از استراسبورگ
 ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ لوئیز در نخستین تلاش جهت قیام علیه حکومت شرکت
 می کند
 نوامبر ۱۸۷۰ لوئیز رئیس کمیته مراقبت متشکل از شهروندان ناحیه ۱۸
 پاریس است
 ۲۲ ژانویه ۱۸۷۱ لوئیز در عمارت شهرداری (هتل دو ویل) می جنگد
 ۱۸ مارس ۱۸۷۱ شرکت در دفاع از توپخانه مستقر در مون مارتر
 ۱۸ تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ شرکت در پیکار همراه با گارد ملی در نوبی، ایسی،
 کلامار، مون روژ، و پشت باریکادها طی هفته خونین
 برای آزاد کردن مادرش که به گروگان گرفته شده بود، خود را به
 ورسایها معرفی می کند
 انتقال به زندان ساتوری
 انتقال به زندان شانتیه در ورسای
 ۱۳ نوامبر ۱۸۷۱ انتقال به آراس
 ۲۸ نوامبر ۱۸۷۱ او را به ورسای بر می گردانند. همان روز که فره
 اعدام می شود
 ۱۶ دسامبر ۱۸۷۱ لوئیز در برابر شورای جنگ؛ محکومیت به تبعید و

مرگ مرا نطلبید، شاید بدان جهت که زحمت روی گرداندن از آن
 را به خود ندادم. ممکن است در فرصت آینده کمتر فراموشکار باشم.
 بعضی اوقات آدم شانس می آورد.
 این قرن که به پایان می رسد همهء ننیای کهن را با خود دفن
 خواهد کرد، تأسفی هم ندارد.
 لوئیز میشل

یک فمینیست سازش ناپذیر
 - اگر برابری دو جنس زن و مرد به رسمیت شناخته شود
 حماقت انسان شکاف برخواهد داشت
 - تا اطلاع ثانوی، زن همیشه - همانطور که موایر پیر می گفت -
 غذای مرد بوده است.
 - جنس قوی برای تملق از جنس دیگر، لطف کرده او را جنس
 لطیف توصیف کند.
 - دیر زمانی ست که ما این قدرت و زور [مرد] را نپذیرفته ایم و
 شمار ما زنان شورشی هم کم نیست. ما جای خود را در میارزه باز
 کرده ایم بی آنکه از کسی اجازه بگیریم وگرنه تا ابد باید چانه می زدیم!
 خاطرات، لوئیز میشل

* Prosper Olivier Lissagaray روزنامه نگار فرانسوی (۱۹۰۱ - ۱۸۲۹)
 بنیانگذار "نشریه جریانهای ادبی". او که بارها علیه امپراتوری دوم موضعگیری
 کرده بود به کمون پیوست و دو نشریه "اقدام" (L'Action) و "دانشواه
 خلق" (Le Tribun du peuple) را در دوره کمون منتشر می کرد. پس از
 سرکوب کمون، تا ۱۸۸۰ که (به محکومان) عفو داده شد در انگلستان در تبعید
 بسر برد. از او یک کتاب به نام "هشت روز پشت باریکادها" (۱۸۷۱) به یادگار
 مانده و به ویژه یک بررسی تحقیقی به نام "تاریخ کمون پاریس" (۱۸۷۶) که به
 قلم یک شاهد عینی و بازیگر وقایع به نگارش درآمده و یکی از ارزشمندترین
 منابع اطلاعاتی درباره این دوره است (فرهنگ رویر - اعلام). "تاریخ کمون" در
 سال های اخیر تجدید چاپ شده و آنچه در بالا از آن نقل شده در ص ۴۲۰
 چاپ ۱۹۹۶ آمده است (انتشارات La Découverte).

شعری از ویکتور هوگو

شعر زیر* در دسامبر ۱۸۷۱ ظاهراً فردای محکومیت لوئیز میشل در دادگاه، سروده شده است:

آنها که با اشعار رازآمیز و نغز تو،
با روزهای تو، با شبهای تو، با تیمارهای تو، با سرشکی که نتار همگان میکتی،
با فراموش کردن خودت برای نجات دیگران،
و با سختی که به شعله حواریون می ماند
آشنايند؛

آنان که میدانند سرپناه بدون اجاق، بدون هوا و بدون نان،
با تختی چوبین و میزی از کاج، چه معنا می دهد؛
آنان که از مهربانیت، از افتخارت به زنی در بین زنها بودن،
از مهر بی کرائی که زیر خشم تو نهفته است،
از نگاه نافذت که به هرآنچه غیر انسانی ست کینه دارد،
و از پاهای کودکانی که در دستهای تو گرم می شوند،
خبر دارند؛

همه آنان در برابر عظمت سرکش تو، ای زن،
به اندیشه فرو می رفتند و به رگم چین تلخ دهانت،
به رگم آن [قاضی] محکوم ساز که خصمانه بر تو تاخت،
و نعره های خشماگین قانون بر تو فرو ریخت،
به رگم آوای مرگبار و گوشخراشی که به اتهام تو برخاست،
همه می دیدند که از ورای چهره مدرسا چه فرشته ای می درخشد...

* بخشی از شعر (Viro Major (Toute la Lyre) برگرفته از فرهنگ بیوگرافیک جنبش کارگری فرانسه - ۱۹۹۷

Dictionnaire biographique du mouvement ouvrier français – Ed. De l'Atelier.

انتقال به اوپریو (اوت مارن)
اوت ۱۸۷۲ حرکت به سوی [بندر] روشل؛ سفر با کشتی "ورژینی" به کالدونیای جدید
۸ دسامبر ۱۸۷۲ ورود به نومه
۱۸۸۰ صدور فرمان عفو [از محکومین]
۹ نوامبر ۱۸۸۰ بازگشت به پاریس از طریق دیپ - استقبال پیروزمندانه از او
۱۴ تا ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۱ کنگره بین المللی آنارشیست ها در لندن
ژانویه ۱۸۸۲ محکومیت به ۱۵ روز زندان
۲۳ ژوئن ۱۸۸۲ محکومیت به ۶ سال تحت نظر بودن
۳ ژانویه ۱۸۸۵ درگذشت مادرش وقتی خودش در زندان بود
۱۲ اوت ۱۸۸۶ محکومیت به ۴ ماه زندان پس از اعتصاب دکازویل
۲۲ ژانویه ۱۸۸۸ سوء قصد به او در هاور
۱۸۹۰ تا ۱۸۹۵ اقامت در لندن - مدرسه فرانسوی
۱۸۹۶ ایراد کتفرانس هایی در جاهای مختلف هلند
۹ ژانویه ۱۹۰۵ مرگ او در ماریسی فرا می رسد
۲۱ ژانویه ۱۹۰۵ جمعیتی انبوه در مراسم تدفین او در گورستان لوالوا [حومه پاریس] شرکت می کنند

مردم سرور خویش اند تئودور سیکس

تئودور سیکس، کارگر فرشبیاف، در ژوئن ۱۸۲۲ در نبرد محله ی سن سوری، در باریکاده‌های سوریه و ژوئن ۱۸۴۸ و نیز در جنبش مقاومت علیه کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ شرکت داشت و لذا محکوم شد و به الجزایر تبعید گردید. در زندان دلیس، زمانی که دوره ی محکومیت به اعمال شاقه را می گذراند، شعر «مردم سرور خویش اند» را سرود (ژوئن ۱۸۵۲) و آن را در سوریه ی ۱۸۷۱ در آستانه ی قیام کمون پاریس به صورت آکهی دیواری منتشر کرد. سیکس مبلغ و سازمانگر تعاونی های کارگری بود و در دوره ی کمون در صفوف هنگ هفتم می رزمید.

رهسپار به سوی میدان شهر، روزی گفتم:
چه نیکو ست زندگی با کار،
مرگ در پیکار
گفتم: هوای کلبه ام خفه می کند
می خواهم نفس بکشم.
گفتم: انسانها برابرند
گفتم: جمهوری جهانی.
از این رو دستگیرم کردند
در سیاهچالم انداختند،
هفته های طولانی
بر پوشال های گندیده ام افکندند
و آنگاه شبی به زنجیرم کشیدند.

مرا به بیغوله ای در کشتی بردند،
آکنده از حشرات موذی
و در کنار جانیان،
محکوم به اعمال شاقه.
سپس بسی دورترم بردند

که خونم همان اندازه سرخ است که خون آنان.
هرچیزی به من نشان می داد
که دارا و ندار یعنی رباخواری و بردگی،
یعنی ای تهیدست!
من سرمایه مزد ترا تعیین می کنم،
یعنی ای تهیدست!
تو خواهی خورد، اگر من بخوام.
عصاره ات را خواهم کشید
آن سان که چرخشت انگور را
تا از آن خون زمین را برگیرد.
چنین شد که گفتم:
نابود باد استثمار انسان از انسان
گفتم: زمین از آن کسی ست که آن را می کارد.
گفتم:
آنکه تولید نمی کند سزاوار زیست نیست.
و اینجا بود که مرا کشتند.

این شعر را چار زدم تا بتوانم بگویم
از همگان برای همگان.
ای خلق! بیندیش و به یاد آر
که تو نیرومند و پرشماری،
ولی آنگاه
که نیرو و شمار تو از ایده تهی باشد
حیوان بارکشی بیش نخواهی بود.
این را چار زدم که بگویم ای خلق!
رهایی تو در همبستگی تو ست،
که بگویم پایان شب سیه سفید است.



Viva Commune 1871

La Commune

BULLETIN DE L'ASSOCIATION DES AMIS DE LA COMMUNE DE PARIS-1871

LA COMMUNE
DE PARIS-1871

des lettres en 1917.
Membre de l'Association des Amis de la Commune de Paris depuis sa création, il nous a fait connaître de nombreux faits et gestes de nos aïeux.

Amis de la Commune



Décès
Pierre Barogier, né le 14 mars 1907 à Paris, est décédé le 14 mars 1982 à Paris. Ses obsèques ont eu lieu le 14 mars 1982 à Paris. Il était membre de l'Association des Amis de la Commune de Paris-1871.

contraint de fuir son pays à deux reprises en 1973 et en 1982.
Membre de l'Association des Amis de la Commune de Paris-1871, il a participé à de nombreuses activités de la Commune de Paris-1871, à la poursuite de la mémoire de nos aïeux et à la défense de nos idées.

23

Nous étions nombreux et profondément peines aux obsèques, à la Commune, de Jean-Charles Luchet, ce 14 février.
Né en 1932, ancien métallurgiste, ancien dirigeant de la CGT, il a été membre de la Commune de Paris-1871.

et les dix mille de la Commune de Paris-1871.
Nous l'aimons pour son œuvre et son engagement de 1968 à 1982. Ses obsèques ont eu lieu le 14 février 1982 à Paris.

نشریه کمون، از انتشارات انجمن دوستداران کمون پاریس ۱۸۷۱، بهار- تابستان ۲۰۰۷

amis@commune1871.org
www.commune1871.org



۱۹۲۰ نوشت، در این مقاله او به پیوند مبارزات زنان با مبارزات طبقه کارگر تأکید فراوان دارد.

جشنی رزمنده

روز زنان یا روز زنان کارگر روز همبستگی بین المللی و روزی برای ارزیابی نیرو و سازمان یافتگی زنان کارگر است. اما این روز فقط برای زنان ویژگی ندارد. هشت مارس روز تاریخی و فراموش نشدنی برای کارگران و دهقانان، برای تمام کارگران روسی و کارگران دنیا است. در ۱۹۱۷ در این سال، انقلاب عظیم فوریه آغاز شد. این زنان کارگر پترزبورگ بودند که این انقلاب را آغاز کردند، آن ها اولین کسانی بودند که تصمیم گرفتند پرچم مخالفت علیه تزار و همپانگی هایش را برافرازند. بنابراین روز بین المللی زنان جشنی نوگانه برای ما است. اما اگر این تعطیلی همگانی برای تمام پروتلاریا است پس چرا ما آن را «روز زنان» می نامیم؟ پس چرا ما جشن ها و جلسات مخصوص که مشخصاً زنان کارگر و دهقان را مورد خطاب قرار می دهند، برگزار می کنیم؟ آیا این اتحاد و همبستگی طبقه کارگر را مورد خطر قرار نمی دهد؟ برای جواب به این سوالات نگاهی به گذشته می افکنیم تا ببینیم که روز زنان چگونه شروع شد و به چه منظوری سازمان یافت.

روز زنان چرا و چگونه سازمان یافت؟

مدتی پیش در حقیقت، حدود ۱۰ سال پیش، مسأله برابری زنان و این که آیا زنان می توانند در جوار مردان در حکومت شرکت کنند بحث داغی بود. طبقه کارگر در تمام کشورهای سرمایه داری برای حقوق زنان کارگر مبارزه می کرد. بورژوازی نمی خواست این حقوق را بپذیرد. به نفع بورژوازی نبود که صدای طبقه کارگر را در

تاریخچه ی روز بین المللی زنان

الکساندرا کولنتای در سال ۱۸۷۲ در روسیه به دنیا آمد. در ۲۶ سالگی برای تحصیلات دانشگاهی به سوئیس رفت، در آن زمان زنان از تحصیلات دانشگاهی در روسیه محروم بودند. او به هنگام بازگشت به پترزبورگ به مبارزات مبارزات انقلابی پیوست. در سال ۱۹۰۹ به دنبال تهدید به دست گیری مجبور به ترک روسیه شد و تا ماه مارس ۱۹۱۷ در تبعید ماند. کولنتای در اولین حکومت بلشویک ها وزیر رفاه اجتماعی بود. او تنها زنی بود که چنین پستی داشت. کولنتای نوشته های بسیاری درباره مسأله زنان دارد. در نوشته هایش به تجزیه و تحلیل موقعیت زن در جامعه سرمایه داری و ارتباط مبارزات زنان با جنبش انقلابی و مبارزه برای سوسیالیسم پرداخته است؛ و خانواده، آموزش در جامعه، روابط شخصی انسان ها را بررسی می کند و به خوبی نشان می دهد که این پدیده ها به طور اساسی به نحوه سازمان اجتماعی مربوط می گردند. کولنتای مقاله ی «روز بین المللی زنان» را در سال

انتخاب شدن را گسترش می داد. تصمیم بر این شد که در هر کشوری یک «روز زنان» به عنوان شکلی از مبارزه برای به دست آوردن حق رأی برای زنان کارگر برگزار شود. این روز می بایست روز همبستگی بین المللی در مبارزه برای اهداف مشترک و روزی برای ارزیابی نیروی سازمان یافته زنان کارگر در زیر پرچم سوسیالیست می بود.

اولین روز بین المللی

تصمیمی که در دومین کنفرانس بین المللی زنان سوسیالیست گرفته شد. در صفحه کاغذ نماد. تصمیم بر آن شد که اولین روز بین المللی زنان در روز ۱۹ مارس ۱۹۱۱ برگزار شود. این تاریخ اتفاقی انتخاب نشد. رفقای آلمانی ما این روز را انتخاب کردند، زیرا اهمیت تاریخی برای پروتاریای آلمان داشت. در ۱۹ مارس، در سال انقلاب ۱۸۴۸ شاه پروس برای اولین بار قدرت توده های مسلح را به رسمیت شناخت و در برابر تهدید شورش پروتاریا سر فرود آورد. در میان تمام وعده هایی که او داد و بعداً خلف وعده کرد، وعده دادن حق رأی به زنان بود. پس از ژانویه ۱۹۱۱ فعالیت هایی در آلمان و اتریش برای تدارک روز زنان شد. آنان برنامه های تظاهرات را شفافاً و از طریق مطبوعات اعلام کردند. یک هفته پیش از روز زنان دو مجله منتشر شد، در آلمان «رأی برای زنان» و در اتریش «روز زنان» منتشر شد. مقالات مختلفی به روز زنان اختصاص داده شدند. «زنان و پارلمان»، «زنان کارگر و امور کشوری»، «رابطه زنان خانه دار با سیاست چیست؟» و غیره. مسأله برابری زنان در حکومت و در جامعه به طوری همه جانبه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. تمام مقالات بر یک نکته تأکید داشتند، این که برای دموکراتیک تر کردن پارلمان، حق رأی و حق انتخاب شدن زنان ضرورت مطلق دارد. اولین روز بین المللی زنان در سال ۱۹۱۱ برگزار شد. موفقیت آن فراتر از تمام انتظارات رفت. آلمان و اتریش در

پارلمان نیرومندتر کند. در تمام کشورها آن ها از تصویب شدن قوانینی که به زنان کارگر حق رأی برای زنان با اصرار خاصی تأکید داشتند. در فوریه ۱۹۰۷ زنان سوسیالیست آمریکا تظاهرات و جلسات عظیمی در سراسر کشور بر پا داشتند. آنان خواستار حقوق سیاسی برای زنان کارگر بودند. این اولین «روز زنان» بود. بنابر این ابتکار سازمان دهن «روز زنان» به زنان آمریکا تعلق دارد. در سال ۱۹۱۰ در دومین کنفرانس بین المللی زنان کارگر سوسیالیست، کلرا زتکین مسأله سازمان دهن روز بین المللی زنان را مطرح کرد. کنفرانس تصمیم گرفت هر سال در تمام کشورها، زنان باید یک روز واحد را با شعار "حق رأی برای زنان، نیروی مان را در مبارزه برای سوسیالیسم متحد خواهد کرد." جشن گیرند. در آن سال ها مسأله دموکراتیک تر کردن پارلمان یعنی گسترش حق رأی و حق انتخاب شدن، به طوری که شامل زنان نیز گردد، امری حیاتی بود. حتی قبل از جنگ جهانی اول، کارگران در تمام کشورهای بورژوا به جز روسیه حق رأی داشتند. تنها زنان، در کنار دیوانگان بدون این حقوق باقی ماندند. با وجود این در همان زمان، واقعیت سخت سرمایه داری خواستار شرکت زنان در اقتصاد کشور بود. هر ساله تعداد زنانی که مجبور بودند در کارخانه ها و کارگاه ها کار کنند و یا مستخدم و پیشخدمت خانه ها شوند افزایش می یافت. زنان در کنار مردان کار می کردند و ثروت مملکت با دست های آنان ساخته می شد، اما زنان بدون رأی باقی ماندند. در سال های آخر ما قبل جنگ، افزایش قیمت ها حتی صلح جوترین زنان خانه دار را هم مجبور کرد که به مسائل سیاسی علاقه مند شوند و بر علیه اقتصاد چپاول گرانه بورژوازی با صدای رسا اعتراض کنند. «شورش زنان خانه دار» مکرراً تکرار می شد و در اوقات مختلف در اتریش، انگلستان، فرانسه و آلمان اوج می گرفت. زنان کارگر فهمیدند که فقط کافی نیست در تخته ی نکان ها را در بازار بشکنند و یا تاجر تک و توکی را تهدید کنند. آن ها فهمیدند که چنین حرکتی مخارج زندگی را پائین نمی آورد. آن ها می بایست سیاست های حکومت را تغییر بدهند. بدین منظور، طبقه کارگر باید حق رأی و حق

خدمت دیگری هم کرد. همبستگی بین المللی کارگران را قوت بخشید. احزاب کشورهای مختلف معمولاً در این مواقع سخن ران مبادله می کنند، رفتای آلمانی به انگلستان می روند، رفتای انگلیسی به هلند می روند و غیره، پیوستگی بین المللی زنان کارگر محکم و قوی شد و این بدین معنی است که نیروی مبارزاتی پرولتاریا مجموعاً رشد کرده است. این ها نتایج روز رزمندگی زنان کارگر است. این نتایج نشان می دهند، که کسانی که طوری حرف می زنند که قویا ارزشی ندارد که روز رزمنده جدانگه زنان برگزار شود، اشتباه می کردند. تجربه چندین ساله چیزی دیگر به ما می آموزد. روز رزمندگی زنان کارگر به افزایش آگاهی و سازمان دهی زنان پرولتاریا کمک می کند. یعنی سهم مهمی در موفقیت کسانی که برای آینده ای بهتر برای طبقه کارگر مبارزه می کنند، دارد.

روز زنان کارگر روسیه

زنان کارگر روسی اولین بار در سال ۱۹۱۳ در روز «روز زنان کارگر» شرکت کردند این دوره ی ارتجاع زمانی بود که تزار کارگران و دهقانان را در پنجه فاسد خود می فشرد. فکر این که «روز زنان کارگر» آشکارا و به شکل تظاهرات جشن گرفته شود نمی توانست مطرح باشد. اما زنان کارگر سازمان یافته قادر بودند که روز بین المللی خود را به ثبت رسانند. دو روزنامه قانونی طبقه کارگر، «پراودا» ی بلشویک ها و «لنووچ» منشیویک ها مقالاتی درباره روز بین المللی زنان داشتند. آن ها مقالات مخصوصی داشتند و عکس هایی از کسانی نظیر رفتای خارجی «لگوست بیل» و «کلارا زتکین» که مبارزه می کردند و در جنبش زنان کارگر شرکت داشتند. در آن سال های تاریک جلسات ممنوع بودند، اما در پتروگراد، در مرکز مخابراتی «کالاشیکووسکی» زنان کارگری که متعلق به حزب بودند، یک روز صبح، سخن رانی و بحث در باره مسأله زن ترتیب دادند. ورودیه ۵ فیک بود. این جلسه

روز بین المللی زنان کارگر، برای جوشان و ملتیمی از زنان بودند. جلسات در همه جا ترتیب داده شدند. در شهرهای کوچک و حتا در دهات. سالن ها چنان تنگاتنگ پر شدند که از کارگران خواسته شد که جای خود را به زنان دهند. یقیناً این اولین نمایش رزمندگی زنان کارگر بود. مردها به جای زنان یا بچه ها در خانه ها ماندند و زنان شان، زنان دار محبوس به جلسات رفتند. در اتریش با پلیس تصادم شد. طی بزرگ ترین تظاهرات خیابانی که در آن ۳۰۰۰۰ نفر شرکت داشتند پلیس تصمیم گرفت که برجم های تظاهرکنندگان را از آنان بگیرد. زنان کارگر مقاومت کردند. در برخوردی که به دنبال آمد، جلوی خوتریزی با کمک نمایندگان سوسیالیست پارلمان گرفته شد. در سال ۱۹۱۳ روز بین المللی زنان به ۸ مارس منتقل شد. از آن پس تاریخ ۸ مارس، روز رزمندگی زنان کارگر باقی ماند.

آیا روز زنان ضروری است؟

روز زنان در اروپا و آمریکا نتایج حیرت آوری داشته است. درست است که هیچ یک از پارلمان های بورژوا به فکر دادن امتیازی به کارگران نیفتادند و یا به درخواست های زنان جوابی ندادند، چرا که در آن زمان بورژوازی با انقلاب سوسیالیستی تهدید نمی شد. اما روز زنان دست آورد داشت. برتر از همه تبدیل به روش عالی تبلیغ در میان خواهران پرولتاری که کم تر سیاسی بودند شد. آن ها نمی توانستند به جلسات، تظاهرات، یسترها، جزوه ها، روزنامه هایی که به زنان کارگر اختصاص داده شده بودند، بی توجه بمانند. حتا زنان کارگری که از نظر سیاسی در میان عقب افتاده ترین قرار می گرفتند نیز با خود فکر می کردند. "این روز ما است مسئولی برای زنان کارگر" و به شتاب به جلسات می رفتند هر روز زنان کارگر، زنان پیش تری به احزاب سوسیالیستی می پیوستند و اتحادیه های کارگری رشد کردند. سازمان دهی بهتر شد و آگاهی سیاسی رشد کرد. روز زنان

برگزار کنند و نشان دهند که بر خلاف امپال بورژوازی روح همیستگی در میان کارگران هم چنان زنده است، امتناع شد. در سال ۱۹۱۵ فقط در نروژ توانستند که تظاهراتی در روز زنان برگزار کنند. نمایندگانی از روسیه و کشورهای بی طرف در آن شرکت کردند. فکر برگزار کردن روز زنان در روسیه واهی بود زیرا که قدرت تراریسم و مانین نظامی انجام گسیخته بود.

اما پس از آن، سال بر عظمت ۱۹۱۷ فرا رسید. گرسنگی، سرما، محاکمات جنگی صبر زنان کارگر و دهقان روسیه را درهم شکست. در سال ۱۹۱۷ در ۸ مارس در روز زنان کارگر، آنان دلیرانه به خیابان های پتروگراد آمدند. زنان، برخی از کارگران، برخی از همسران سربازان، خواستار "انان برای فرزندان" و "بازگشت شوهران از سنگرها" بودند. در این زمان تعیین کننده مخالفت زنان کارگر چنان تهدیدآمیز بود که حتی نیروهای امنیتی تراری جسارت نکردند که معامله معمولی را که با «یاغیان» می کردند، با آن ها نیز بکنند، بلکه با گنجی به دریای طوفانی خشم مردم چشم دوختند.

در سال ۱۹۱۷ روز زنان کارگر به روزی فراموش نشدنی در تاریخ میل شد. در این روز زنان روسی مشعل انقلاب پرولتاریا را برافروختند و تمام دنیا را به آتش کشیدند. این روز، روز آغاز انقلاب نوریه بود.

فراخوان ما برای رویارویی

«روز زنان کارگر» اولین بار ۱۰ سال پیش به عنوان جزئی از رشته اقداماتی بود که برای برابری سیاسی زنان و مبارزه برای سوسیالیسم سازمان یافت. این هدف برای زنان کارگر روسیه تحقق یافته است. در جمهوری شوراهای، زنان کارگر و دهقان نیازی به مبارزه برای حق رأی و حق انتخاب شدن و حقوق مدنی ندارند، آنان هم اکنون این حقوق را کسب کرده اند. زنان کارگر و دهقان روسی شهروندان برابر

غیرقانونی بود، اما سالن کاملاً پر شده بود، اعضا حزب صحبت کردند، اما قبل از اتمام این جلسه، پلیس که گوش به زنگ بود و احساس خطر می کرد مداخله کرد و بسیاری از سخن رانان را دست گیر نمود. این که زنان روسیه، که تحت ستم تراری می زیستند، توانستند به مبارزه بپیوندند و به نحوی با عمل خود روز جهانی زنان را اذعان دارند اهمیت عظیمی برای کارگران تمام جهان داشت. این علامت خوبی مبنی بر آن بود که روسیه داشت بیدار می شد و زندان ها و جوبه های دار تراری توان این را نداشتند که روح مبارزه جوئی و اعتراض جوئی کارگران را نابود کنند. در سال ۱۹۱۴ «روز زنان کارگر» در روسیه بهتر سازمان دهی شد. هر دو روزنامه کارگران مربوط جشن بودند. رفقای ما نیروی بسیاری به تدارک «روز زنان کارگر» روسیه اختصاص دادند. به خاطر مخالفت پلیس آنان نتوانستند تظاهرات سازمان دهند. کسانی که دست اندر کار برنامه ریزی «روز زنان کارگر» بودند خود را در زندان های تزار یافتند و بسیاری از آن ها بعدها به شمال سرد فرستاده شدند. شعار «برای حق رأی زنان کارگر مبارزه کن» طبیعتاً در روسیه به درخواست صریحی برای سرنگونی اتوکراسی تراری تبدیل شد.

روز زنان کارگر به هنگام جنگ امپریالیستی

اولین جنگ جهانی شروع شد. خون جنگ، سراپای طبقه کارگر تمام کشورها را در بر گرفت. در سال ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ «روز زنان کارگر» در خارج حادثه ای بی رونق بود. زنان سوسیالیست چینی که در نظریات حزب بلشویک سهیم بودند تلاش کردند که ۸ مارس را به تظاهرات ضدجنگ زنان کارگر میل کنند. اما احزاب سوسیالیست خیانت کار در آلمان و در سایر کشورها اجازه به زنان سوسیالیست ندادند که گرد همائی های خود را ترتیب دهند. از دادن پاسپورت به زنان سوسیالیست برای رفتن به کشورهای بی طرف، جاهانی که زنان کارگر می خواستند جلسات بین المللی

سال پیش روز کارگر این بود: «همه برای پیروزی جبهه سرخ». حال ما از زنان کارگر می خواهیم که نیروی خود را حول جبهه ی بدون خونریزی گرد آورند؛ جبهه کار! ارتش سرخ دشمن خارجی را شکست داد، زیرا سازمان یافته، با انضباط و آماده برای شاکری بود. با سازمان دهی، کار سخت، نظم و فداکاری جمهوری کارگران به دشمن داخلی نیز غلبه خواهد کرد. به خرابی وسائط نقلیه و اقتصاد، گرسنگی، سرما و بیماری.

«همه برای پیروزی جبهه بدون خونریزی کار! همه برای این پیروزی»

وظایف نوین «روز زنان کارگر»

انقلاب اکثر به زنان برابری با مردان را تا آن جایی که به حقوق مدنی مربوط بود، داد. زن پروتاریائی روسی کسی که چندی پیش، ستمدیده ترین و بدبخت ترین بود، حال در جمهوری شوراهای قلمر است که با غرور به رفقا در کشورهای دیگر، راه برابری سیاسی و آزادی کامل زنان از طریق استقرار دیکتاتوری پروتاریا و قدرت شوراهای را نشان دهد. شرایط فرق زیادی، با کشورهای سرمایه داری، جایی که زنان بیش از حد کار می کنند و فاقد امتیازات هستند، دارد. در این کشورها صدای زنان ضعیف و بی رمق است. این درست است که در کشورهای مختلف: نروژ، استرالیا، فنلاند و در برخی از ایالات آمریکای شمالی زنان حقوق مدنی خود را حتی پیش از جنگ به دست آورده بودند.

در آلمان، بعد از این که «قیصر» سرنگون شد و جمهوری بورژوازی به سرکردگی «مسلحه گران» مستقر شد، ۳۶ زن وارد پارلمان شدند اما حتی یک کمونیست هم در میان آنان نبود. در سال ۱۹۱۹ در انگلستان یک زن برای اولین بار به نمایندگی مجلس انتخاب شد. اما او چه کسی بود؟ یک «خاتم» یعنی یک زمین دار، یک اشرافی. هم چنین در فرانسه اخیراً مسئله دادن حق رأی و حق انتخاب شدن به زنان

هستند. در دست شان سلاح قدرت مدنی که مبارزه برای زندگی بهتر را سهل تر می کند، حق رأی و حق شرکت در شوراهای و تمام سازمان های اشتراکی را دارند.

اما داشتن حق به تنهایی کافی نیست. ما باید یاد بگیریم که از این حق استفاده کنیم. حق رأی سلاهی است که ما باید استادانه یاد بگیریم که چگونه از آن به نفع خود و به نفع جمهوری کارگران استفاده کنیم. در طی دو سال قدرت شوراهای زندگی کاملاً تغییر نیافته است. ما فقط در جریان مبارزه برای کمونیسم هستیم. ما در جبهه‌ای که از گذشته تاریک و ستم پرمان به ارث برده ایم در محاصره ایم. بندهای خانوادگی، کار خانگی، فحشاء، هم چنان به سنگینی بر زنان کارگر فشار می آورند. زنان کارگر و دهقان فقط زمانی می توانند خود را از این شرایط رها سازند و برابری را در خود زندگی و نه فقط در برابر قانون کسب کنند که تمام نیروی شان را برای ساختن روسیه شورائی به عنوان یک جامعه واقعاً کمونیستی اختصاص دهند.

برای تسریع این امر، ما باید اول اقتصاد در هم شکسته روسیه را بسازیم. ما باید حل نو وظیفه فوری را بررسی کنیم. ساختن نیروی کار با انضباط و با آگاهی سیاسی و استقرار دوباره وسائط نقلیه. اگر ارتش کار ما خوب کار کند ما به زودی و دوباره صاحب ماشین بخار خواهیم شد، راه آهن شروع به کار خواهد کرد. این به معنی این است که زنان و مردان کارگر نان، هیزم و مواد خامی را که نیاز حیاتی بدان دارند به دست می آورند.

برگرداندن وسائط نقلیه به حالت عادی، پیروزی کمونیسم را تسریع خواهد کرد. با پیروزی کمونیسم برابری کامل و اساسی زنان جامعه عمل می پوشد. امسال در «روز زنان کارگر» زنان کارگر و دهقان، مابران، همسران و خواهران تمام هم خود را به کمک به کارگران و رفقای که در جهت غلبه به هرج و مرج در راه های آهن به راه انداختن دوباره وسائط نقلیه هستند اختصاص دهید! همه در جهت مبارزه برای نان و هیزم و مواد خام!

می کردند که اگر بتوانند چند نماینده به پارلمان بفرستند زندگی آسوده تری خواهند داشت و ستم سرمایه داری قابل تحمل تر خواهد شد. حالا آن ها چیز دیگری می دانند. فقط سرنگونی سرمایه داری و استقرار قدرت شورائی می تواند آنان را از دنیای از عذاب ها، تحقیرها و ناپرابری ها که زندگی زنان کارگر را در کشورهای سرمایه داری چنان سخت می کند، نجات دهد" «روز زنان کارگر» از روز مبارزه برای حق رأی و حق انتخاب شدن به روز بین المللی مبارزه برای آزادی تمام و کمال زنان تبدیل می شود، یعنی مبارزه برای پیروزی شوراها و کمونیسم.

* سرنگون باد جهان مالکیت و قدرت سرمایه!

* نابود باد ناپرابری، نبود حقوق و ستم بر زنان، میراثی از دنیای بورژوا.

* پیش به سوی اتحاد بین المللی زنان کارگر و کارگران در مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا، پرولتاریای هر دو جنس!

کولنتای

ترجمه: قره داغی

منبع: نشریه کارگر سوسیالیست شماره ۳۳ اسفند ۱۳۷۴ صفحه ۲

بازنویس: یاشار آتری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مستول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آتری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

طرح می شود. اما قایده این حقوق برای زنان کارگر در چهارچوب پارلمان بورژوازی چیست؟ در حالی که قدرت در دست سرمایه داران و زمین داران است، هیچ حق سیاسی، زنان کارگر را از موقعیت سنتی بردگی خانگی در خانه و جامعه نجات نمی دهد. بورژوازی فرانسه آماده است که رشوه دیگری به طبقه کارگر دهد. در مقابله با رشد نفوذ عقید بلشویکی در میان پرولتاریا، آنان حاضرند که به زنان حق رأی بدهند.

آقای بورژوا، آقا - خیلی دیر شده است!

بعد از تجربه انقلاب روسیه، برای هر زن کارگر در فرانسه، در انگلستان و در سایر کشورها واضح است که فقط دیکتاتوری طبقه کارگر، فقط قدرت شوراها می تواند برابری تمام و کمال را ضمانت کند. فقط پیروزی نهایی کمونیسم می تواند زنجیرهای قرنی از ستم و نبود حقوق را پاره کند. اگر وظیفه روز بین المللی زنان کارگر پیش از این و در مقابل برتری پارلمان های بورژوازی مبارزه برای حق رأی زنان بود، طبقه کارگر امروزه وظیفه نویسی دارد، سازمان دهی زنان کارگر کرد شعار رزمنده انترناسیونال سومر به جای درخواست شرکت در کار پارلمان بورژوا.

به آوانی که از روسیه می آید گوش دهید.

"زنان کارگر تمام کشورها! جبهه متحد پرولتاریا را برای مبارزه علیه کسانی که دنیا را غارت می کنند سازمان دهید! سرنگون باد پارلمانتاریسم بورژوازی! ما قدرت شوراها را خوش آمد می گوئیم! نابود باد ناپرابرهای که مردان و زنان کارگر را رنج می دهند! ما به همراه کارگران برای پیروزی کمونیسم در جهان مبارزه خواهیم کرد!"

"این آوا، اولین بار در میان تجربیات نظم نوین به گوش رسید. در جنگ داخلی به گوش زنان کارگر کشورهای دیگر خواهد رسید و قلوب آنان را خاطره ای به طپش خواهد انداخت. زنان کارگر گوش خواهند داد و به درستی این آوا ایمان خواهند آورد. تا همین اواخر آن ها تصور می کردند که به دست آوردن حق رأی ارزش دارد. تصور

جنبش کمونیستی زنان

کلارا ستکین

جنبش کمونیستی زنان دارای تاریخچه ای کوتاه ولی پر بار است. این جنبش در مهمترین دوره ای که بشریت تا به حال شناخته است بوجود آمده و توسعه یافته است. دوره ای که با اکتبر سرخ ۱۹۱۷ یعنی با شروع انقلاب جهانی پرولتری آغاز شده و بر مبنای براندازی مالکیت خصوصی و مسائل تولید و تحقق کمونیزم به مثابه نظم [نوین] اجتماعی، تمام سد های اقتصادی - اجتماعی بین انسانها را از بین برده و فرم نوین زندگی اجتماعی را به وجود آورده است. این تحول عظیم جامعه، شرط غیر قابل اجتنابی برای ایجاد رابطه بهتر بین زن و مرد، پدر و مادر و فرزندان و نهایتاً برای رهایی کامل انسانی و برابری تمامی جنس زن است. جنبش کمونیستی زنان آگاهانه می خواهد و باید در خدمت آن هدفی قرار گیرد که به واقعیت در آوردن آن [از طریق] آماده نمودن تمامی استثمار شدگان و تحت ستم قرارگرفتنگان نظام سرمایه داری در تمامی جهان باشد که تحت بیثرونی و رهبری طبقاتی پرولتاریا به رزمندگان انقلابی تبدیل می شوند. فعالیت زنان کمونیست، از نظر برنامه و سازمانیافتگی در جهتی گام برمی دارد که توده های وسیع زنان را که به واسطه حاکمیت مالکان بزرگ غارت شده اند، زنان شاغل را که در قید حاکمیت جنسی مرد اسیر می باشند و زنان تمامی اقطار جامعه را به همزمانی در جهت این دستاورد رهایی بخش ارتقا دهد. خواست و عمل این زیردستان مضاعف باید از آن آگاهی سرچشمه گیرد که انقلاب پرولتری جهانی تنها راه رهایی آنهاست.

در مرحله بالاتری از شناخت تاریخی، علمی و فعالیت عملی، جنبش کمونیستی زنان آن دستاوردی را دنبال می کند که جنبش سوسیال دمکراتیک زنان زمانی با روح مارکسیستی و خود خواسته شروع کرده بود ولی امروزه بدان خیانت شده است. بین این دو جنبش تضادی آشکی ناپذیر عمیقاً شکاف می اندازد:

- مواضع آنها در مقابل نظم اجتماعی بورژوائی، اقتصاد و دولت آن.

- رهایی کامل زنان بواسطه رفاه جامعه بورژوائی یا بواسطه انقلاب.

این مسئله ای است که هر دو جنبش را چه در اساس و چه در تکنیک از هم جدا می کند. جنبش سوسیال دمکراتیک بورژوا زده زنان، انقلاب سئیزانه از فراگیری روشن و صریح رویدادها از سال ۱۹۱۴ به بعد سر باز می زند. برعکس جنبش کمونیستی زنان در تئوری و پراتیک از نتایج رهنمود

میزان آزادی زن
معیار آزادی جامعه است!



به ارگان های خاصی دارند که این ارگان ها نهایتاً و در طول زمان وجودشان غیر ضروری خواهد شد. جگونگی ترکیب این ارگان ها - بهترین شکل ترکیبی است از رقای زن و مرد - سؤال درستی است. آنچه که برای جنبش بین المللی کمونیستی زنان اهمیت دارد شرکت فعال با برنامه مشخص و سازمان یافته در احزاب کمونیستی و تحت نام پرولتارهای زن و زنان شاغل، در جهت به حرکت در آوردن توده ها علیه سرمایه داری و نظم بورژوائی است.

سومین کنگره جهانی انترناسیونال کمونیستی این خط مشی را مورد تأیید قرار داد. کنفرانس ها و شوراهای سازمان یافته زنان کمونیست در انطباق با خط فکری شان - دو کنفرانس در برلین و بقیه در مسکو - به مهمترین بخش های کار حزبی از جمله تجزیه و تحلیل مسائلی چون سندیکا، شرکت های تعاونی و حوزه های تعلیم و تربیت می پردازند. نشست ها با شرکت زنان و هیئت نمایندگی جمعیت های کارگران زن به کار خود ادامه می دهند و کنفرانس ها به عنوان وسیله با ارزشی در جهت جذب زنان شاغل در خارج از محدوده حزب کمونیست و همزمان تربیت آنها برای کار جمعی - سوسیالیستی به کار گرفته می شوند. کنفرانس ها به همین شکل بر سازمانهای توده ای، سمینارها و بخصوص سازمانهای توده ای زنان فرا حزبی تأثیر می گذارند و نشست های کشوری زنان کمونیست فعالیت های خود را به همین شکل و قاعده در ارتباط با حزب کمونیست کشور خود انجام می دهند. از سال ۱۹۲۱ دو دفتر بین المللی زنان - یکی در برلین برای غرب، و دیگری در مسکو برای شرق - برای ایجاد ارتباط مستحکم جنبش کمونیستی زنان در تک تک کشورها با یکدیگر و نیز ارتباط با رهبری انترناسیونال کمونیستی ایجاد شدند. این دو دفتر بعد از چهارمین کنگره جهانی در هم ادغام و بعنوان بخش اجرایی زنان [انترناسیونال کمونیستی] اعلام شد. مقر آن در مسکو بود و با کار خود تمام بخش ها و ارگانهای ستاد سازمان جهانی پرولتری را نظم می بخشید که نمونه خوب آن، رهبری بخش کشوری است.

وحدت بین المللی در جهت ایجاد مواضع اصولی و سازماندهی، عملیات جنبش کمونیستی زنان را قدرتمند ساخته و به آن ستاب و نیروی رهبری می بخشید. فراخوان زنان کمونیست برای کمک به گرسنگان روسیه شوروی در سال ۱۹۲۱ در قلب بشمارای از زنان حتی در کشورهای سرمایه داری شعله افکند و منجر به کمک های زیادی شد. روز بین المللی زن - هشت مارس - همه ساله توده های انقلابی رشد یافته زنان را در اتحاد جماهیر شوروی و زنان انقلابی بیشتر در کشورهای سرمایه داری، مستعمره و نیمه مستعمره را در جهت آگاهی جمعی بر همبستگی بین المللی با یکدیگر و نیز با برادرانشان و در جهت تحقق یافتن کمونیسم رهائی بخش متحد می کند. هنگامی که احزاب کمونیستی کشورها در قالب انترناسیونال سوم و توده های پرولتر و شاغلان تمامی اقسام، اعلام مبارزه متفق و مصمم و متحد علیه خطرات جنگ امپریالیستی و علیه اتحاد خصمانه بورژوائی، سوسیال دمکراتیک و

بخش و هدف بخش جنگ جهانی امپریالیستی، انقلاب روسی و دیگر حوادث تاریخی تاکنون آموخته است و متأثر از نظریه تاریخی و با ثبات مارکسیسم انقلابی و نتایج آن با به کارگیری فعال لنینیسم در رابطه با مسائل و وظائف پیروسه تکاملی جامعه است.

پایه گذاری جنبش کمونیستی سازمان یافته زنان در کنگره انترناسیونال سوم در مسکو و در ماه مارس ۱۹۱۹ انجام گرفت. تأثیر رابطه جنبش کمونیستی زنان با این سازمان جهانی پرولتاریا در گسترش سریع عینی، ذهنی و تاریخی تکامل اجتماعی، در جهت انقلاب پرولتری منعکس می گردد. کنگره انترناسیونال سوم مانند انترناسیونال دوم تنها بدین قانع نشد که صرفاً بخاطر خواست برابری طلبی زنان و بیوسن و قرار گرفتن آنها در صف پرولتاریای رزمنده آنها را تشویق و تمجید نماید و نه بیشتر [بلکه] به تقاضای رقای روسی - زنان کمونیست خارجی به خاطر دشواری های نا معمول آن زمان برای برقراری رفت و آمد ارتباطی با روسیه شورائی نتوانسته بودند در کنگره شرکت نمایند - یک قطعنامه با رأی همگانی به تصویب رسید که بر برابری کامل زنان و اهمیت زنان بعنوان نیروهای انقلابی صحه گذاشت. در این قطعنامه تأکید می شود که «تنها صف فشرده و یکپارچه زنان و مردان مبارز طبقه کارگر می تواند ضامن این باشد که انترناسیونال کمونیستی به انجام وظایف بیش روی خود بپردازد و پیروزی نهائی پرولتاریا و براندازی کامل نظم سرمایه داری امکان پذیر شود. دیکتاتوری پرولتاریا فقط با شرکت منظم و فعال زنان طبقه کارگر تحقق می یابد و خود را تثبیت می کند.»

هدف از این تصمیم گیری ایجاد و توسعه جنبش کمونیستی زنان و تأثیر گذاری بر رابطه این جنبش با انترناسیونال کمونیستی و واحدهای ملی آن بوده است. انترناسیونال دوم، چه از زاویه تئوریک و چه سازماندهی، ترکیب بدون محتوایی است که فاقد قدرت مسئول و رهبری کننده در جهت صدور قطعنامه ها و برقراری تظاهرات می باشد و جنبش سوسیال دمکراتیک زنان [نیز] در همین چارچوب شکل گرفته است بدون آنکه رهبری آن را به پذیرد. انترناسیونال سوم از رویدادهای امپریالیستی دوران خود و از کمبودها و نیز از آخرین شکست ننگ آمیز و خیانت های گذشتگان خود درس گرفت و برخلاف انترناسیونال دوم، چه از زاویه ایدئولوژیک و چه سازماندهی، مجموعه ای است استوار. بدین جهت است که جنبش کمونیستی زنان نه تنها در چارچوب انترناسیونال سوم، بلکه در یک هماهنگی ناگسستی با آن و تحت رهبری آن فعالیت می کند. درست مثل تمامی سازمانهای جهانی عظیم پرولتری، جنبش کمونیستی زنان نیز کار و مبارزه خود را به اندیشه ماقریالیسم تاریخی که لنین آن را به مرحله عمل در می آورد توسعه می دهد و خود را به تجربیات و آموزه های انقلاب روسی مجهز می کند.

ضوابط سازمانی [بربنای] وحدت بین المللی، و کار سازمانی که با آن توده های زنان شاغل را که با متز و دست کار می کنند به نیروهائی تبدیل نماید که همراه با برادران هم طبقه ای خود انقلاب را

همراه با انترناسیونال سوم جنبش کمونیستی زنان در سایر نقاط کره زمین گسترش می یابد. نه تنها در کانادا و ایالات متحده آمریکا بلکه در مکزیک، آمریکای مرکزی و جنوبی، آفریقای جنوبی و استرالیا. جنبش کمونیستی زنان از توده های وسیعی از زنان در کشورهای خاورمیانه و خاور دور و از زنانی که بوسیله فرم زندگی اقتصادی، اجتماعی چند هزار ساله به زنجیر کشیده شده اند و برده ترین برده های جنسی اند، عناصر انقلابی می سازد. البته هجوم تجارت سرمایه داری در این کشورها و در برخی از آنها ورود تولیدات سرمایه داری باعث ایجاد جنبش بورژوازی زنان شده است، که نتایج قابل توجهی بدست آورده است. علاوه بر ماهیت و اهداف بورژوازی اش، به دلیل اینکه این جنبش فاقد تحرک وسیع و شتاب و فاقد اهداف عالی بود در بطن این جوامع نفوذ نکرده است.

با کمک و راهنمایی خیرگان شوروی و در هماهنگی با حزب کمونیست در کشورهای شرقی، جنبش کمونیستی زنان بوجود آمد. جنبش کمونیستی زنان خصوصاً در چین مجموعه ای از پرولترهای زن، دهقانان زن و همچنین تعداد بیشماری دانشجویان زن و خرده بورژواها بود. این جنبش، این زنان را به جانباختگان مبارز انقلابی صعود داد. در روز بین المللی زن در ۱۹۲۷ در استان Hebee یک کنفرانس زنان تشکیل شد که با شعار «انقلاب تنها راه رهایی زن است» شروع گردید.

نکته قابل اهمیت، رشد و کارایی های جنبش کمونیستی زنان است. پیروزی ها نیایستی او را سرمست، بلکه باید متعهد کند. این برای کمونیسم ناشایسته است که زنان مبارز پیشاهنگ سازمان یافته آن بخواهند کار خود را [صرفاً] در رابطه با دستیابی به توده های زنان پرولتر و شاغل ارزیابی کنند و نه در رابطه با بزرگی و اهمیت وظیفه ای که در دوران سرنگونی سرمایه داری جهانی و شروع توقف ناپذیر رشد انقلاب پرولتری جهانی پیش روی آنهاست. حاملین جنبش کمونیستی باید این را به شکل یک واقعیت در نظر داشته باشند.

صرف نظر از رشد و تأثیراتش در اتحاد جماهیر شوروی، جنبش کمونیستی زنان هنوز ضعیف است. تقریباً در تمام بخش های کشوری انترناسیونال کمونیستی، رهبری و ارگان های مربوطه مدعی اند که درک لازم برای ضرورت شرکت توده های زنان شاغل در نبرد انقلابی طبقاتی پرولتاریا و شرایط مفروض تاریخی این شرکت ناکافی است. هر جا که سرمایه داری امپریالیستی حاکم است و استثمار می کند، جنبش کمونیستی زنان فشار اقتصادی آن، دولت آن و نظم اجتماعی آن را در مقابل خویش می بیند و به علاوه این جنبش در رقابتی قوی و دردناک با جنبش بورژوازی و سوسیال دموکراتیک زنان می باشد. جنبش کمونیستی زنان هنوز جوان است. بر مبنای اصول قابل درک تاریخی، که ضعف و اشتباهات احزاب کمونیستی هم در آن نفوذ خواهند داشت.

این مسئله و موانع دیگر موقعیت عالی جنبش کمونیستی زنان را به خطر نمی اندازد، بلکه برعکس موجب بالاترین حد تکامل اراده و نیروی آن می گردد.

ضد بلشویکی، که در ضدیت با شوروی قصد سرکوب اقتصادی اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا را داشتند، نمودند، زنان در صفوف اولیه با تمام قوا آماده بودند که به خاطر مسائل انقلاب و در نهایت به خاطر مسائل خاص خود نیرو بگذارند.

زنان شاغل همه جا با شجاعت و فداکاری بی شائبه، ارزش انقلابی شرکت خود را همراه با مبارزات برادرانشان در تاریخ ثبت نموده اند. [از آنجمله اند] شرکت در ارتقاء شرایط اجتماعی - ملی است و عقب مانده در بلغارستان، رومانی و یوگسلاوی، شرکت در مبارزات صنعتگران، دهقانان و روشنفکران علیه فاشیسم و ترور در ایتالیا و لهستان و کشورهای دیگر، شرکت در مبارزات عظیم کارگران معدن در بریتانیای کبیر، شرکت در مبارزات انقلابی کارگران - دهقانان، خرده بورژوازی و روشنفکران علیه بردگی اجتماعی - ملی در چین، هندوستان، اندونزی و هندوچین، آفریقای جنوب غربی و بقیه مناطقی که به وسیله امپریالیسم غارت شده است، شرکت در کلیه اعتصابات و بایکوت ها از هر نوع، که به ندرت نمونه ای بوده است که کارگران زن و همسران کارگران در آن سهمی نداشته باشند، شرکت در نبردهای سخت به خاطر ایجاد مقررات سیاسی، اجتماعی و احقاق حقوق فرهنگی، سیاسی بی چیزان و غیره. همیشه و در همه جا در حالیکه زنان فعالانه در تمام وقایع شرکت می کنند، اگر چه برخی فعالیت ها مورد توجه قرار نمی گیرد، عزم و عشق مبارزاتی آنان با آگاهی بر همبستگی بین المللی افزایش می یابد. بزرگ اندیشه های انقلابی جنبش کمونیستی زنان جوانه می زند و رشد می کند.

رقای سازمان یافته جنبش کمونیستی زنان در اتحاد جماهیر شوروی مانند هنگی قوی و منظم، که به درستی مانند یک ارتش کامل دولتی اند، بیشترین و با ارزش ترین چیزی را که بدست می آورند نیروی کمی و قدرت برابری با مردان در دولت دیکتاتوری پرولتاریا و در [ارگان] رهبری کننده اش حزب کمونیست روسی است. تجربیات این رزمندگان انقلابی در دوره برقراری و تثبیت قدرت دولتی به وسیله پرولتاریا و در دوره استفاده از قدرت برای بنا نهادن سوسیالیسم، و تجربیات آنها در تربیت و آگاه کردن توده های پرولتری و دهقانی - بخصوص توده های زنان شاغل - ، گنجینه ای است غنی. مطمئناً کاربرد این تجربیات برای جنبش کمونیستی زنان در خارج از شوروی و تحت شرایط تاریخی دگرگونه به معنای تقلیدی کورکورانه و برده وار نیست، بلکه پیام آور انگیزه فکری کامل و بر بار می باشد. نیروی انقلابی جنبش کمونیستی زنان همانند چشمه ای همیشه جوشان در مبارزات آزادیخواهانه رزمندگان زن جاری است. نمونه درخشان آن شرکت زنان در اکبر سرخ، مبارزه علیه محاصره اقتصادی و جنگ داخلی و شرکت دلاورانه زنان در ایجاد نظام سوسیالیستی است. کمونیست های زن در سایر کشورها می توانند از این جنبش بیاموزند که چگونه انسان برای انقلاب می میرد - چیزی که دشوار ترین است - و چگونه برای انقلاب زندگی می کند.



با جوهر لنینیستی و با کمک ماتریالیسم دیالکتیک، جنبش کمونیستی زنان شرایط بلوغ خود را بررسی می کند و در پی شناخت اصولی تئوری، موفقیت عملی خود را تضمین می کند.

جنبش کمونیستی زنان آگاهانه، فعال و رزمنده بر موانع و دشواری ها چیره می گردد و خواستههایش در رابطه با هم ارزشی زنان به مثابه نیروهای انقلاب و کمونیسم و با عمل استحکام می یابد و مهمتر از همه اینکه زنان کمونیست سازمانیافته اشتباهات و نقایص مواضع تئوریک و عملی خود را تصحیح می کنند و غیورانه و آگاهانه در از میان بردن اشتباهات و کمبودهای مربوط به پروسه تکاملی تبدیل واحدهای کشوری به احزاب رهبری کننده توده ای پرولتاریای انقلابی سهم می شوند. در برابر جنبش کمونیستی زنان یک موضوع جالب توجه قرار دارد و آن اولین دولت دیکتاتوری پرولتری است که در قانون اساسی آن برابری کامل جنس زن تعیین می گردد و این برابری با مقرراتی در جهت تضمین آموزش شغلی و فرهنگی همگانی و تضمین شغلی زنان شاغل و کمک های وسیع اجتماعی برای مادران و کودکان و نوآوری های اصولی تضمین می شود. جنبش کمونیستی زنان تحت تأثیر عناصر عینی ای به پیش می رود که [این عناصر عینی] با وجود ثبات و توازن اقتصادی ای که تحت حاکمیت بی رحمانه سرمایه های انحصاری امپریالیستی [بوجود آمده است] پایان نظم جامعه سرمایه داری را سرعت می بخشند. همراه با استمرار شدگان انقلابی رزمنده سازمانیافته در تمام کشور ها و مناطق تحت قدرت سرمایه داری، جنبش کمونیستی زنان نیز به مثابه یک فاکتور ذهنی سرنگونی نظام سرمایه داری و تحقق کمونیسم خود را تثبیت می کند. در چنین نقشی جنبش کمونیستی زنان باید توده های شاغل زنان را از جنگ جنبش های ضد انقلابی بورژوائی و سوسیال دمکراتیک زنان در بیاورد. [البته] نیروی کمی به تنهایی، که می توان بدان مغرور هم بود، به معنای تحول اجتماعی و نیروی رهائی بخش نیست. ارزیابی صحیح از تکامل اجتماعی و نیروی برخاسته از اراده و عمل از ارزش های تاریخی به حساب می آید. بر مبنای این ارزش های تاریخی، جنبش جوان کمونیستی زنان بر هر دو جنبش ضد انقلابی زنان [جنبش بورژوائی و سوسیال دمکراتیک زنان] و بر تمام فشارهای جامعه بورژوائی نهایتاً پیروز خواهد شد. به کمک این شناخت که با عمل بدست می آید زنان پرولتر و شاغل آموزش داده می شوند و به زیر پرچم سرخ گرد هم می آیند و پیروزی انقلاب بمتابه نیروی رهائی بخش زنان، دستاورد جنبش کمونیستی زنان نیز خواهد بود.

مترجم آزاده پورآذر

مأخذ: Zetkin Clara: Zur Geschichte der Proletarischen Frauenbewegung

Deutschlands, Frankfurt am Main 1979 s. 162 - 170

<http://www.marxistische-bibliothek.de/zetkin6.html>

www.aazarakhsh.org

توضیحات درون گروه از مترجم است.

لنین و مسأله ی زنان

لنین، بارها مسایل مربوط به حقوق زنان را با من به بحث گذاشت. بدیهی است، که وی اهمیت زیادی برای جنبش زنان قابل بود. جنبشی که در نظر او، یک جزء حیاتی جنبش توده ای بود و در شرایطی می توانست در پیروزی این جنبش قطع عمل کند. لازم به گفتن نیست، که لنین برابری اجتماعی کامل زنان را به مثابه یک مسأله ی اساسی می دید؛ مسأله ای که هیچ کمونیستی نمی توانست آن را نادیده انگارد. ما اولین گفتگوی طولانی خود در این مورد را در پاییز ۱۹۲۰ در کرملین انجام دادیم. لنین پشت میزی پوشیده از کتاب و کاغذ نشسته بود، که به میزان کار و مطالعه ی وی اشاره داشت.

پس از خوش آمدگویی به من، گفت: «ما باید یک جنبش بین المللی به تمام معنا قدرت مند زنان را بر مبنای تئوری های بنیادی روشن بر پا داریم. بدیهی است، که بدون تئوری مارکسیسم نمی توانیم عمل مناسبی در این باره داشته باشیم. ما کمونیست ها به شفافیت مقولات پایه ای نیز داریم. ما باید خط قطعی میان خود و احزاب دیگر بکشیم. کنگره ی دوم بین الملل ما، متأسفانه به انتظارات در مورد مباحث مربوط به مسأله ی زنان پاسخ نداد. مسأله را مطرح کرد، اما به موضع گیری مشخصی نرسید. کمیته ای هنوز مسئول این امر است و قرار است قطع نامه ها، ترها و دستورالعمل هایی را طرح بریزد. اما تا این جا پیش رفت کمی کرده است. شما باید به پیش برد این امر کمک کنید.

من آن چه را که اکنون لنین می گفت، قبلاً از دیگران شنیده بودم و شگفتی خود را نیز بیان کرده بودم. من به خاطر همه ی آن چه که زنان روسیه در طول انقلاب انجام داده بودند و برای همه ی آن چه که در دفاع و برای پیش رفت بیشتر انقلاب در حال انجام بودند، لیریز از شوق بودم. فکر می کردم حزب بلشویک در رابطه با مواضع و

لنین و مسأله ی زنان



کلارا زتکین

یازتویس - یاشار آقاری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/mashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 7XK, UK

ایمیل: yasharazari@netscape.net

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آقاری

تاریخ یازتویس: ۱۳۸۳

خود به سرانجام برسد. به من بگویند کار کمونیستی در خارج از کشور چگونه پیش می‌رود؟» گفتیم تا آن جایی که می‌توانستیم کارهایی کردیم. آن هم با توجه به ارتباط ضعیف و غیر منظمی که احزاب کمینترن با یک دیگر دارند.

لنین با نکت گوش می‌داد. به جلو خم شده بود، بدون هیچ نشانی از بی‌حوصلگی، ناشکیبایی و یا خستگی. مشتاقانه همه‌ی جزئیات و حتا آن چه که از اهمیت نرجه‌ی نوم برخوردار بود را دنبال می‌کرد. من هرگز کسی را که شنونده‌ی بهتری از او باشد، نشناختم. یا کسی که بتواند همه‌ی آن چه را که شنیده است، بهتر از او به سرعت هماهنگ و جمع بندی کند. این امر همیشه از سنوالات کوتاه و بسیاری که وی گاه در رابطه با آن چه که به او گفته بودم از من می‌کرد، مشاهده می‌شد و یا از این واقعیت که وی گاه گاه به این و آن نکته‌ای که قبلاً گفته بودم، گذری می‌کرد. لنین یادداشت‌هایی کوتاهی برمی‌داشت.

طبیعی است، که من در مورد امور خارجی آلمان یا تمام جزئیات اش صحبت کردم. در مورد اهمیت زیادی که روزا لوگزامبورگ برای کشاندن بیشترین تعداد زنان به مبارزات انقلابی قیل بود، توضیح دادم. هنگامی که حزب کمونیست ایجاد شد، روزا بر انتشار روزنامه‌ی زنان پای تضرده. هنگامی که من و لیبو بیوکشینز برای آخرین بار - سی و شش ساعت پیش از آن که به قتل برسد - روزا را ملاقات کردیم، وی برنامه‌ی کار حزب را با من مورد بحث قرار داد. و انجام وظایف متنوعی را به عهده‌ی من گذاشت، از جمله برنامه‌ای برای سازمان دهی زنان کارگر. حزب در اولین کنفرانس غیرقانونی خود این امر را بر عهده گرفت. زنان مبلغ و رهبران مجرب و آموزش یافته، که قبل از جنگ و به هنگام آن برجسته بودند - و تقریباً بدون استثنا سوسیال دمکرات - در این و یا آن شکل، زنان پرولتاریای به جوش آمده و فعال را تحت عقاید خود به این سو و آن سو می‌کشاندند. به هر حال، هسته‌ی کوچکی از زنان پر انرژی و علاقه مند بودند که در همه‌ی فعالیت‌ها و نیردهای حزب شرکت می‌کردند. علاوه بر آن، خود حزب هم فعالیت‌های مرتبی را در میان زنان کارگر

فعالیت‌های زنان، واقماً یک حزب نمونه است؛ حزبی که به تنهایی برای جنبش جهانی کمونیستی زنان، نیروهای آموزش یافته و مجرب را به وجود آورده است؛ حزبی که برای تاریخ، مللی والا است.

لنین با لبخندی ضعیف اظهار داشت: «این درست و عالی است. در پتروگراد، در این جا (یعنی مسکو) و در دیگر مراکز شهرها و مراکز صنعتی، زنان پرولتاریا در دوران انقلاب، عظمتی را به نمایش گذاشتند. بدون آنان به سختی می‌توانستیم پیروز شویم. این نظر من است. چه شجاعتی از خود نشان دادند. و هنوز چقدر شجاع هستند. رنج و محرومیتی را که آن‌ها تحمل می‌کنند، مجسم کنید. اما آنها استقامت می‌کنند؛ زیرا می‌خواهند از شوراهای شجاع کنند؛ زیرا آزادی و کمونیسم را می‌خواهند. آری، زنان کارگر ما، رزمندگان طبقاتی برجسته‌ای هستند. آنها ارزش تصنیف و عشق را دارند. (البته باید این را هم به رسمیت شناخت، که حتا خاتم‌های دمکرات قانون اساسی طلب پتروگراد هم در جنگ علیه ما از خود شجاعت بیشتری نسبت به افسران نظامی شان نشان دادند.) واقعیت این است که در حزب، زمانی قابل اتکا، روشن فکر و خستگی ناپذیر داریم. آنها مقامات مهمی را در شوراهای بر عهده دارند؛ در مدیریت کمیته‌ها، در کمیساریای مردم، و در دیگر انواع ادارات دولتی. بسیاری از آنها شب‌ها و روزها کار می‌کنند، حالا یا در حزب یا در میان کارگران و دهقانان و یا در ارتش سرخ. و این، برای ما ارزش بسیاری دارد. برای زنان همه‌ی دنیا مهم است. موقعیت و فعالیت زنان در این جا، گواهی است بر ظرفیت آنان و بر ارزش عظیم کاری که برای جامعه انجام می‌دهند. اولین دیکتاتوری پرولتاریا، صادقانه در حال صاف کردن جاده برای برابری کامل زنان است. این امر پیش داوری‌های انبیاات کمونیستی را ریشه کن می‌سازد. به هر حال، علی‌رغم همه‌ی این‌ها، ما هنوز یک جنبش بین‌المللی کمونیستی زنان نداریم. باید بدون هیچ غفلتی آن را ایجاد کنیم. باید بلادرنگ شروع به این کار کنیم. بدون چنین جنبشی، فعالیت بین‌المللی ما کامل نبوده و هرگز هم نخواهد شد. آری، کار انقلابی ما باید در تمامیت

چگونگی سازمان دهی آنان به مثابه یک نسخه ی محتملاً انقلابی و منتشر کردن یک روزنامه ی اتحادیه ای برای آنان، چیز دیگری. مسأله ی تن فروشی حتا ما را هم در کشورمان با مسایل سخت بسیاری روبرو خواهد ساخت. زنان تن فروش را به کار تولیدی بازگردانید و در اقتصاد اجتماعی برای شان جایگاهی بیابید. این، آن چیزی است که باید انجام بشود. اما شرایط اقتصادی کنونی ما، و کلیت اوضاع، این امر را سخت و مشکل می سازد. شما جوانی از مشکلات زنان را پیش رو دارید، که حتا پس از آن که پرولتاریا به قدرت رسید و خواهان یک راه عملی برای حل آن ها شد نیز با تمام عظمت شان قدامت می کنند. هنوز هم کوشش بسیاری در این جا، در روسیه ی شوروی، طلبیده می شود. اما بازگردیم به مشکل ویژه ی شما در آلمان. حزب نباید در تحت هیچ شرایطی در مقابل اعمال نامناسب اعضایش خون سرد باشد. این امر، به سردرگمی و تفرقه در بین نیروهای ما می انجامد. شما چه کاری کرده اید، که این اعمال را متوقف کنید؟»

و پیش از آن که پاسخ دهم، ادامه داد: «اسناد خطاهای شما کلارا، حتا بدتر از اینها است. به من گفته شده، که در شب هایی که جهت مطالعه و بحث با زنان برنامه ریزی شده است، مسأله ی سکس و مشکلات ازواج، در درجه ی اول قرار می گیرد. گفته می شود، که اینها مباحث اصلی درس های سیاسی و کار آموزشی زنان هستند. به گوش هایم اعتماد نکنیم، وقتی اینها را شنیدم. اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا در حال مبارزه با ضدانقلابی ها در تمام دنیا است. وضعیت در خود آلمان، بزرگ ترین اتحاد همه ی نیروی انقلابی پرولتاریایی را می طلبد، تا آنها قادر به دفع ضدانقلابی که فشار می آورد، بشوند. اما، زنان کمونیست فعال مشغول بحث در مورد مشکلات ازواج و اشکال آن در گذشته، حال و آینده هستند. آنها، این بحث را مهم ترین وظیفه ی خود برای روشننگری زنان در مورد این مسایل به حساب می آورند. گفته می شود، که جزوه ای در مورد مسایل مربوط به سکس توسط یک نویسنده ی کمونیست از وین نوشته شده، که از محبوبیت بسیاری برخوردار است. چقدر این

سازماندهی کرده بود. البته همه ی این ها فقط یک آغاز بود، اما با این حال آغاز خوبی بود.

لنین گفت: «بید نیست. اصلاً بید نیست. انرژی، علاقه مندی و اشتیاق زنان کمونیست، شجاعت و روشن فکری آنها در دوران غیرقانونی و نیمه قانونی، پیش رفت کارهای ما را وعده می دهد. این امر برای گسترش حزب و رشد قدرت آن، جهت جذب توده ها برای ادامه ی این فعالیت ها مفید است. اما چطور است، که به همه ی رفقا ترک روشنی از اصول این مسأله داده و آنها را آموزش بدهیم؟ این، آن چیزی است که در رابطه با کار در میان توده ها، بزرگ ترین وزنه به حساب می آید. این کار در رابطه با ایده هایی که ما به توده ها انتقال می دهیم، و برای آن چه که می خواهیم توده ها به آن عادت کرده و از آن الهام بگیرند، نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است. الان به خاطر ندارم، که چه کسی گفت برای انجام کارهای بزرگ، الهام لازم است. ما و مردم کارگر تمام جهان، هنوز کارهای واقعاً بزرگی داریم که به سرانجام برسانیم. رفقای شما را چه چیزی الهام می بخشد؟ منظورم، زنان پرولتاریا آلمان است. آیا متافع و فعالیت های آنها در مرکز خواسته های سیاسی کنونی قرار دارد؟ نقطه ی تمرکز افکار آنها چیست؟ چیزهای عجیب و غریبی در این باره از رفقای روس و آلمان شنیده ام. باید بگویم منظورم چیست. می دانم که در هامبورگ، یک زن با استعداد کمونیست روزنامه ای برای زنان تن فروش منتشر می کند و در صدد سازمان دهی آنها برای مبارزات انقلابی است. روزا، یک کمونیست واقعی است. وقتی که او در دفاع از زنان تن فروش مطلبی نوشت، به مثابه یک انسان، احساس و عمل کرد. تن فروشی که در مقابله با مقررات پلیس در رابطه با تجارت غم گینانه ی خود به زندان افتاده بودند. آنان، نه یک بار، که دو بار، قریباً نگویند بخت جامعه ی بورژوایی هستند. اول، قریباً سیستم نفرین شده ی مالکیت خصوصی؛ و دوم، قریباً اخلاقیات رینکراته ی آن. هیچ شکی در این نیست. فقط یک انسان خشن و کم بین می تواند این حقیقت را فراموش کند. اما، فهمیدن این امر یک چیز است و

جزوه قلمداد است. کارگران آن چه را که در این جزوه درست قلمداد شده است، مدت ها پیش در تجیل خوانده اند. و نه فقط در اشکال کسل کننده و خشک مندرج در جزوه، بلکه به صورت تبلیغ همه گیری که در جامعه بورژوازی مقرر است. اشاره به فرضیه های فروید در جزوه هم به این منظور است، که به آن یک پوشش علمی داده شود. اما، این ناشی گیری یک آستور است. تئوری های فروید اکنون دیگر از مد افتاده است. من به تئوری های مربوط به سکس، که در مقاله ها، رساله ها و جزوه ها تفسیر شده است، اعتمادی ندارم. به اختصار بگویم، به آن تئوری هایی که با این ادبیات به خصوص پروراند می شوند و این چنین بر پشته های کود جامعه ی بورژوازی جواره می زنند، اعتماد ندارم. من به آن تئوری هایی که همیشه غرق در مسایل مربوط به سکس هستند، اعتماد ندارم. این کار درست شبیه آن کار یک روحانی هندی است، که غرق در تعویق ناف خود است. به نظرم می رسد، که وفور تئوری های سکس - که بیشترین آنها فقط فرضیه و اغلب نیز قراردادی هستند - از نیازهای شخصی نشأت می گیرند. از تمایل به توجیه سکس غیرعادی و مفرط فرد در مقابل اخلاقیات بورژوازی و جهت تقاضای تحمل آن، ناشی می شوند. برای من، این احترام مستور برای اخلاقیات بورژوازی، همان قدر نفرت انگیز است که همه چیز را به سکس ربط دادن. مهم نیست که چقدر سرکش و انقلابی ظاهر شود، در تحلیل تئوری بورژوازی است. روشن فکران و مشابه های آنان در این مورد مشتاق هستند. اما در حزب، در آگاهی طبقاتی، و در تیرد پروتاریا، برای آن جایی نیست.»

من در بحث مداخله کردم. گفتم که چگونه مالکیت خصوصی و نظم غالب اجتماعی بورژوازی و مسایل مربوط به سکس و ازدواج، به مشکلات متعدد، به کشمکش ها، و به زجر زنان همه ی طبقات و اقشار اجتماعی، از دید می بخشد. تا آن جایی که به زنان مربوط می شود، جنگ و نتایج آن، کشمکش ها و زجر آنان در محدوده ی روابط سکسی را به انتها درجه تشدید کرده است. مسائلی که قبلاً از زنان پنهان نگاه داشته می شد، اکنون عریان شده اند. به این امر، قضای اولیه ی انقلاب هم اضافه

شده بود. دنیای احساسات و افکار کهنه داشت شکاف بر می داشت. روابط اجتماعی گذشته داشت از هم گسیخته و شکسته می شد. روابط جنسی در میان مردم داشت شکل می گرفت. توجه به این مشکلات، خود به مثابه بیان نیاز برای روشن نگری و نیز یک جهت گیری نوین بود. این امر به علاوه، عکس العملی علیه دیکتاتوری و ریاستی جامعه ی بورژوازی بود. دانش تغییر اشکال ازدواج و خانواده، که در زمینه ی تاریخ و ضمیمه های اقتصادی آن شکل گرفت، به خلاصی افکار زنان کارگر از ایده هایی که توسط جوهره ی جامعه ی بورژوازی از قبل در آن ها صورت بسته بود، خدمت می کرد. رفتار منتقدانه ی تاریخی در مورد این امر باید به یک تحلیل بی امان از جامعه ی بورژوازی، به یک افشاگری از ماهیت و بیامدهای آن، و از جمله به خاطر نشان کردن اخلاقیات کاتب در مورد سکس، هدایت شود. همه ی راه ها به رم ختم می شود. هر تحلیل واقعی ی مارکسیستی از یک بخش مهم ساختار ایدئولوژیک جامعه، و تحلیل از پدیده های برجسته ی اجتماعی، باید به یک تحلیل جامعه ی بورژوازی و اساس آن - یعنی مالکیت خصوصی - رهنمون شود. این تحلیل باید به این جمع بندی برسد، که «باربری با گاری باید نابود شود»، لنین، با لیختن، سرش را به علامت توافق تکان داد و گفت: «شما از رقبا و حزب تان مانند یک وکیل مدافع دفاع کنید. آن چه که می گوئید البته که راست است. اما این می تواند در بهترین شکل خود، غر و نه توجیه اشتباهات مرتکب شده در آلمان را بخواهد. آیا می توانید مرا با تمام خلوص نیت قانع کنید، که در طول شب های مطالعه و مباحثه، مسایل مربوط به سکس و ازدواج از نقطه نظر ماتریالیسم تاریخی حیاتی پیش رفته مورد بررسی قرار گرفته است؟ این امر، متضمن دانش گسترده ی صبیق و تسلط کامل مارکسیستی بر منابع بسیاری است. آیا اکنون شما نیروهای لازمه ی این کار را دارید؟ اگر داشتید که دیگر جزوه ای مانند آن چه که بحث آن رفت، برای تعلیم در شب های مطالعه و بحث مورد استفاده قرار نمی گرفت. آن جزوه منتشر می شود، به آن ارجاع می شود، به جای آن که مورد انتقاد قرار بگیرد. چرا برخورد به این امر

نابسنده و غیرمارکسیستی است؟ برای این که مسأله ی سکس و ازدواج به مثابه تنها بخشی از مشکلات اصلی اجتماعی در نظر گرفته نمی شود. برعکس، مسأله ی اصلی اجتماعی به عنوان یک بخش و یک ضمیمه ی فرعی امر سکس تلقی می شود. موضوع اصلی به پشت صحنه برده می شود. بدین ترتیب، نه تنها این مسأله مبهم باقی می ماند، بلکه افکار و آگاهی طبقاتی زنان کارگر را به طور کلی کند می نماید. علاوه بر این، سولومون (Soolomon) دانشمند می گوید: برای هر چیزی زمانی است. این گفته اهمیت کمی ندارد. از شما می پرسیم آیا اکنون وقت آن است، که زنان کارگر را ماه ها با مسایلی نظیر چگونه عشق ورزیدن و یا مورد عشق قرار گرفتن، چگونه اظهار عشق کردن و مورد اظهار عشق قرار گرفتن، مشغول داشت؟ آن هم در رابطه با گذشته، حال و آینده و در میان نژادهای مختلف، این امر، با افتخار، ماتریالیسم تاریخی قلمداد شده است. امروزه، تمام افکار زنان کمونیست و زنان کارگر باید بر انقلاب پروتاریایی متمرکز شود. انقلابی که تجدید نظر ضروری در مورد روابط مادی و سکس را، در کنار مسایل دیگر، پایه ریزی می کند. در این شرایط ما باید به مسایل دیگری غیر از اشکال متداول ازدواج بومیان استرالیایی، یا ازدواج خواهر و برادر در دوران بلستان، ارجحیت بدهیم. برای پروتاریای آلمان، مسأله ی شوهرها، معاهده ی ورسای و تأثیر آن بر زندگی زنان، مسأله ی بیکاری، عدم پرداخت دست مزد، مسأله ی مالیات، و بسیاری مسایل دیگر در دستور روز باقی می ماند. کوتاه کنیم. من هنوز بر این عقیده ام، که این نوع آموزش سیاسی و اجتماعی زنان کارگر مطلقاً غلط است. چطور می توانید در مورد این امر سکوت کنید؟ شما باید از آئورینه ی خود علیه این امر استفاده کنید.» به دوست پرشور خود گفتم، که من هرگز از انتقاد و نکوهش رفقای زن رهبر در مکان های مختلف کوتاهی نکرده ام. اما، همانگونه که خود نیز می داند، هیچ پیامبری در کشور و یا خانه ی خود امتیازی ندارد. من با انتقاد خود، این بدگمانی را به وجود آوردم، که در تفکر من «رفتار بازماندگان سوسیال دموکراسی و ابدال عقب مانده، هنوز قدرت مند

است.» به هر حال اما، سرانجام انتقاد مؤثر به کرسی نشست. سکس و ازدواج دیگر موضوعات اصلی خطابه های مباحثه شبانه نیستند.

لنین گفت «آری، آری. من این را می دانم. بسیاری از مردم به بی فرهنگی من در این مورد مظنون هستند. اگرچه چنین برخوردی در نظر من نفرت انگیز است، اما تنگ نظری و ریاکاری بسیاری را آشکار می سازد. خوب، من از این برخورد عصبانی نشدم. همه ی جوجه های نوک زرد تازه بال و پر در آورده که اخیراً از تخم های آلوده ی بورژوازی خود سر در آورده اند، بسیار باهوش هستند. ما باید با آن ها کنار بیاییم، بدون آن که شیوه های مان را تغییر بدهیم. جنبش جوانان نیز تحت تأثیر برخورد مدرن به مسأله ی سکس و توجه مغرط به آن قرار گرفته است.»

لنین بر روی کلمه ی «مدرن» با ژستی طعنه آمیز و از سر نارضایتی، تأکید کرد و ادامه داد: «همچنین به من گفته شده، که مسایل مربوط به سکس به موضوع مطلوبی در سازمان های جوانان شما بدل شده است. و اینکه، بندرت خطابه ی بسنده ای در مورد این موضوع در آن جا گفته می شود. این مزخرفات برای جنبش جوانان، خطرات ویژه ای به هم راه دارد. این امر به راحتی می تواند به اقراطر سکس، به زیاده برانگیخته شدن در آن، و به هر رفتن سلامت و نیروی جوانان، منتهی شود. شما باید با این امر هم مبارزه کنید. هیچ عدم ارتباطی بین جنبش جوانان و جنبش زنان وجود ندارد. زنان کمونیست ما در همه جا و به طور مرتب باید با جوانان هم کاری کنند. این امر، نه تنها تقوای مائری کردن است، بلکه مائری کردن را ارتقاء می بخشد و از حیطه ی فردی به دایره ی اجتماعی گسترش می دهد. زندگی و فعالیت های اجتماعی بدون زنان باید ارتقاء یابند، تا جایی که زنان بتوانند از باریک بینی مبتدل و از روحیه ی فردگرایی متمرکز در خانه و خانواده ی خود بیرون بیایند. این، امری حتمی است. در کشور ما هم تعداد قابل ملاحظه ای از جوانان مشغول تجدید نظر در افراعات و اخلاقیات بورژوازی در زمینه ی مسایل مربوط به سکس هستند. بگذارید اضافه کنم، که این امر بخش چشم گیری از بهترین پسران و

بخصوصه ی درهم و برهم مشکلات، که ناشی از این اوضاع است، می برند. هر دو، هم زنان و هم جوانان، از حالت آشفته ی کنونی روابط سکسی شدیداً در رنج هستند. جوانان با تمام غضب سال های عمرشان علیه آن بر پا می خیزند. این طبیعی است. هیچ چیزی نمی تواند غلط تر از موعظه کردن ترک رهیافتی لذات نفس و بهره‌زکاری از اخلاقیات بلید بورژوازی برای جوانان باشد. به هر حال هیچ چیز خوبی نیست، که در چنین زمانی فرض شود: سکس، که توسط حواس فیزیکی شدیداً احساس می شود، باید این قدر در روان شناسی جوانان برجستگی پیدا کند. نتیجه ی منطقی آن، چیز مصیبت آمیزی است. از رفیق لی لینا (Lilina) در این مورد بپرسید. وی حتماً تجارب بسیاری در کار مداوم خود در نهادهای آموزشی مختلف دارد و شما می دانید که وی یک کمونیست به تمام معنی است و هیچ غرض ورزی بی ندارد. تغییر رفتار جوانان در مورد مسئله ی سکس، البته بنیادی است و مبتنی بر تئوری، بسیاری از مردم آن را انقلابی و کمونیست می خوانند. آنها خالصانه معتقدند، که چنین است. من البته مرد سنی هستم و این را دوست ندارم. ممکن است یک مرتاض عبوس باشم، اما اغلب این به اصطلاح زندگی جدید سکس جوانان، و هم چنین بزرگسالان، در نظر من بورژوایی ناب بوده و خیلی ساده به مثابه دنبال چه ای از فاحشه خانه های خوب قدیمی بورژوازی است. تمام اینها هیچ ربطی به عشق آزادی که ما کمونیست ها در نظر داریم، ندارد. شکی ندارم شما در مورد این تئوری مشهور شنیده اید، که در جامعه ی کمونیستی برآوردن نیازهای سکسی و هوس عشق کردن به همان اندازه ی نوشیدن یک لیوان آب، آسان و ناچیز است. بخشی از جوانان، دیوانه ی این تئوری لیوان آب شده اند. کاملاً دیوانه. این تئوری برای بسیاری از جوانان پسر و دختر مصیبت آمیز بوده است. هواداران این تئوری، ادعا می کنند که این تئوری مارکسیستی است. من هیچ بخشی از آن نوع مارکسیستی را که همه ی پدیده ها و همه ی تغییرات روبنایی ایدئولوژیک جامعه را مستقیماً و مطلوبانه از پایه های اقتصادی آن استنتاج می کند، نمی خواهم. مسایل به همین سانگی هم

دختران ما را درگیر می کند. همانگونه که خود شما همین حالا گفتید، در فضای خلق شده توسط عواقب جنگ و انقلابی که شروع شده است، ارزش های ایدئولوژیک کهنه. که خود را در جامعه ای می یابند، که زیربنای اقتصادی آن در حال یک تغییر ریشه ای است. در شرف نابودی و از دست دادن نیروهای مهارکننده ی خود هستند. ارزش های جدید در مبارزات به آرامی شکل می گیرند. احساسات و افکار در روابط بین مردم، و بین مرد و زن، در حال انقلابی شدن هستند. مرزهای جدیدی بین حقوق فردی و اجتماعی افراد، و به دنبال آن وظایف افراد، در حال کشیده شدن است. همه چیز، هنوز در جوش و خروش کامل و بی نظم است. مسیر و پتانسل گرایشات متناقض و متعوج، هنوز هم ممکن است به طور کافی به روشنی دیده نشوند. این یک پیروسه ی آرام و اغلب دردناک مرگ و زندگی است. همه ی این چیزها در زمینه ی روابط سکسی، ازدواج و خانواده نیز صدق می کند. انحطاط، فساد و پلیدی ازدواج بورژوایی، به هم راه مشکل فسخ آن، خلاصی شوهر و اسارت زن، و اخلاقیات تنفرآمیز غلط آن در مورد سکس و روابط آن، فعال ترین مردم را با منتها درجه ی بیزاری مشغول می سازد. اجبار ازدواج بورژوایی و قوانین بورژوایی در مورد خانواده، زین را تشدید کرده و کشمکش را افزون می کند. این اجبار مالکیت مقدس است. این امر، رشو گیری، بی اصولی و کثافت را تقدیس می بخشد. رسوم ریافتارانه ی جامعه ی بورژوازی محترم از عهده ی همه چیز بر می آید. مردم علیه پلیدی ها و انحرافات غالب شورش می کنند. و سرانجام، هنگامی که ملل مقتدر نابود شدند، هنگامی که روابط قدر قدرتی گذشته در هم گسیخته شد، و هنگامی که کلیه ی جهان اجتماعی رو به قد علم کردن گذاشت، احساسات فردی دست خوش تغییرات سریعی می شود. دیگر به سانگی، تشنگی هیجان آمیز برای انواع مختلف لذت جویی، نیروی غیرقابل مقاومتی می یابد. رفرم ها در مورد سکس و ازدواج، دیگر به معنای بورژوایی آن کاره ای نیستند. در زمینه ی روابط سکسی و ازدواج، انقلابی به موازات انقلاب پرولتاریایی نزدیک می شود. البته زنان و جوانان نفع عمیقی در این

هم راه داشته باشد. اگرچه امروزه به نظر من، داشتن افراط در سکس لذت و قوت را تمر نمی دهد، بلکه بر عکس به آنها ضرر می رساند. این، بد است. واقعاً در عصر انقلاب خیلی بد است. جوانان به ویژه محتاج لذت و قوت هستند. ورزش سالم مانند ژیمناستیک، شنا، کوه نوردی، ورزش های جسمی از هر نوع اش و علائق گسترده ی روشن نکرانه. هم چنین بافکیری و مطالعه و تحقیق، تا آن جایی که ممکن است به طور جمعی. اینها به مراتب خیلی بیشتر به فرد جوانان می خورند، تا خطابه ها و میلحت بی پایان در مورد سکس و در مورد زندگی انسان بنا به طبیعت خود. نه تارک دنیا باش و نه دون ژوان و نه چیزی بین او دو، مثل آن آلمانی بی فرهنگ. شما رفیق X را می شناسید. جوان والا و با استعدادی است. با تمام این حرف ها، من از این می ترسم که وی به هیچ جایی نرسد. وی مرتباً، یکی پس از دیگری، رابطه ی عشقی دارد. این وضعیت برای مبارزه ی انقلابی و انقلاب خوب نیست. من به اعتبار و پایداری زمانی که رابطه ی عشقی شان با سیاست قاطبی می شود، اعتمادی ندارم. و هم چنین به مردانی، که دنبال هر لباس زیر زنانه ای می روند و با هر زن جوانی رابطه برقرار می کنند. نه، نه، این با انقلاب جور در نمی آید.

لنین به پا خواست، با دست هایش بر روی میز کوبید، و در اطاق بالا و پایین رفت. «انقلاب، تمرکز و تقویت توده ها و افراد را می طلبد. وضعیت خوش گذرانی متداول بین قهرمانان و شیرزنان منحط را تحمل نمی کند. لایبالی گری جنسی، بورژوازی است. تشاهی است از فساد. پرولتاریا یک طبقه ی بپا خاسته است. نیازی به تخدیر یا به لکل ندارد. پرولتاریا نباید پستی، پلیدی و وحشی گری سرمایه داری را فراموش کند و نخواهد هم کرد. پرولتاریا قوی ترین الهام خود برای مبارزه از موضع طبقاتی اش را از ایده آل کمونیستی می گیرد. آن چه که نیاز دارد، روشن بینی، روشن بینی، و باز هم روشن بینی است. از این لحاظ، تکرار می کنم نه سستی، نه بیهوشی و نه عیاشی نباید وجود داشته باشد. خود کنترلی و خود نظمی،

نیستند. فردریک انگلس این امر را، در رابطه با مائریالیسم تاریخی، مدت ها پیش تأیید کرده است. من تئوری معروف لیوان آب را به طور کامل غیر مارکسیستی می دانم و علاوه بر آن، ضد اجتماعی به حساب می آورم. نه فقط آن چه طبیعت داده است، بلکه هم چنین آن چه که به صورت فرهنگ در آمده، در هر سطحی. چه زیاد و چه کم. در زندگی سکسی نقش بیزی می کند. انگلس در کتاب «منشاء خانواده توضیح می دهد: چه پراهمیت بود، که روابط سکسی اشتراکی به عشق سکسی فردی پیش رفت کرد و بدین معنی، خالصانه تر شد. روابط سکسی به طور ساده بیان تأثیر متقابل بین خواست اقتصادی و خواست جسمی بی که تماماً جهت آزمایش جسمی انتخاب شده باشد، نیست. این، توجیهی و غیر مارکسیستی خواهد بود اگر بگوئیم که تغییر در این روابط را مستقیماً از مبنای اقتصادی جامعه و جدا از ارتباط آن با ایدئولوژی به مثابه یک کل استنتاج کنیم. مطمئناً تشنگی را باید فرو نشاند. اما آیا یک انسان نرمال در قاضلاب دراز می کشد و از چاله ی قاضلاب آب می نوشد؟ و یا حتی از لیوانی که لبه هایش آثار چربی لب های بسیاری را دارد؟ اما جنبه ی اجتماعی این پدیده از هر چیز دیگری مهم تر است. نوشیدن آب واقعاً یک امر فردی است. اما عشق بیزی کردن به دو تن نیاز دارد و به نفر سومی که احتمالاً هستی می یابد. این کار، یک چهره ی اجتماعی دارد و وظیفه ای را برای اجتماع بنیان می گذارد. من به عنوان یک کمونیست هیچ علاقه ای به تئوری لیوان آب، علی رغم بر چسب جالب توجه آن: آزادی عشق، ندارم. به علاوه، آزادی عشق نه یک رمان است و نه یک ایده ی کمونیستی. به یاد بیاورید، که آزادی عشق در ادبیات لطیف اواسط قرن گذشته به آزادی قلب ترقی کرد. در عمل بورژواها، این به آزادی شهوت مادیت یافت. و با مهارت بسیاری نسبت به حالا موعظه می شد. نمی توانم قضاوت کنم، که چگونه عمل می شده است. نه این که بخواهم یا انتقادم، اصول ریاضت کشی را به یار بیاورم. این از افکار من به دور است. کمونیسم نباید به ریاضت کسی میدان بدهد، بلکه باید از جمله ی چیزهای دیگر. توانایی بهره بردن و لذت از یک زندگی عشقی کامل را به

به شیرینی لیخندی زد و گفت: «ممکن است روزی در مورد مسایلی که بحث کردیم، صحبت کنم و یا بنویسم. اما نه حالا، بعداً حالا باید تمام وقت و نیروی مان بر روی چیزهای دیگری متمرکز شود. کارهای بزرگ تر و مهم تری برای انجام وجود دارند. مبارزه برای حفظ و تقویت شوراهای هنوز به هیچ مفهومی به پایان نرسیده است. سخت ترین قسمت وظیفه ی ما، یعنی بازسازی، هنوز در پیش است. این امر هم چنین مسایل مربوط به روابط سکسی، ازواج، و خانواده را نیز به نمایش می گذارد. در این شرایط شما باید آن را به نحو احسن، هر جا و هر زمانی که تیار بود، رسیدگی کنید. شما نباید اجازه بدهید، که این مسایل با یک روش غیرمکمیستی بررسی شود و یا به مثابه زمینه ای به تحقيقات و سیمه های نفاق افکنانه خدمت کنند. حالا سرانجام به کار شما می پردازم.»

لنین نگاهی به ساعتش انداخت و گفت: «نیمی از وقتی را که در اختیار شما گذاشته بودم، به پایان رسیده است. خیلی طولانی گپ زدم. شما باید رهنمودهای کمونیستی را به میان زنان ببرید. من برخورد اصولی و تجربه ی عملی شما را می شناسم. بنابراین صحبت ما در این مورد کوتاه خواهد بود. بهتر است شما است به کار شوید. فکر می کنید رهنمودها چی باید باشند؟

تا آن جایی که لازم بود گزارش مختصری در این باره به وی دادم. لنین بدون اینکه وسط حرف هایم بپرد، سرش را چندین بار به علامت تأیید تکان داد. وقتی حرفم را تمام کردم، پرسش آمیز به وی نگریستم. گفت: «صحیح است. خوب بود اگر می توانستید جلسه ای از رفقای زن مسئول در حزب تشکیل داده و یا آنها گفتگو می کردید. حیفا که رفیق اینسا (Inessa) اینجا نیست. وی مریض است و به قفقاز رفته است. پس از مباحثه، ترها را به رشته ی تحریر در بیاورید. یک کمیته به آن نظری خواهد انداخت. و کمیته ی اجرایی تصمیم نهایی را خواهد گرفت. من نظرم را فقط در مورد برخی نکات اصلی که کاملاً هم شبیه نظر شماست، می دهم. اینها برای کار تبلیغی و ترویجی به نظرم مهم می آیند. اگر چنانچه قرار است جاده برای عمل

بندگی و حتا بندگی در عشق نیست. اما مرا ببخشید کلارا، که از موضوعی که قرار بود مورد بحث قرار بدهیم، بسیار منحرف شدم. چرا مرا سر جایم برنگردانید. دل نگرانی مرا وادار به صحت کرد. آینده ی جوانان مان برابم خیلی اهمیت دارد. این، بخشی و جزئی از انقلاب است. هر وقتی که عوامل مضر ظاهر می شوند، باید قوری علیه آن ها اقدام کرد؛ عواملی که از جامعه ی بورژوازی به نیتای انقلاب خزیده و مثل ریشه ی علف هرز، بارور و گسترده می شوند. مسایلی که درباره ی آن صحبت کردیم نیز بخشی از مسایل زنان هستند.»

لنین با اعتقاد و سوزندگی عمیقی صحبت می کرد. می توانستم احساس کنم، که هر کلمه ای از قلبش نشأت می گیرد. حالت صورتش نیز این احساس را تشدید می کرد. گاه ایده ای را با انرژی تمام شرح می داد. متحیر بودم، که چقدر به موارد جزئی توجه نشان می دهد و چقدر با آنها، در کنار مسایل بسیار مهم سیاسی دیگر، آشنایی دارد؛ و البته نه فقط در مورد مسایل مربوط به روسیه ی شوروی، بلکه حتا در مورد مسایل کشورهایی که هنوز سرمایه داری بودند. به عنوان یک مارکسیست والا، هر چیز جزئی بی را که در هر جایی و به هر شکلی خود را نشان می داد، در ارتباط با خود و در رابطه با کل می فهمید. تمام رغبت و نیت وی در سرعت بخشیدن به انقلاب به مثابه یک کار توده ای متمرکز می شد. او هر چیزی را در رابطه با تأثیر آن بر آگاهی نیروهای محرک انقلاب ارزیابی می کرد، چه در سطح کشوری و چه در سطح بین المللی؛ زیرا وی هم زمان با ارزیابی از شرایط متمایز تاریخی هر کشور و مراحل مختلف پیش رخت آنها، چشم های خود را بر روی انقلاب جهانی پرولتاریای تفرقه ناپذیر نیز گشوده داشت.

به وی گفتم: رفیق لنین، چقدر متأسفم که صحبت های شما توسط صداها و هزاران نفر مردم شنیده نشده است. همان طوری که می دانید شما مجبور نیستید مرا متقاعد کنید. اما چقدر مهم خواهد بود، که دوست و دشمن نظرات شما را بشنوند.

و مبارزه‌ی موفقیت آمیز صاف شود، ترها باید قویاً بر این تأکید داشته باشند که رهایی واقعی زنان امکان پذیر نیست، مگر از طریق کمونیسم. شما باید بر ارتباط گسست ناپذیر بین وضعیت انسانی- اجتماعی زنان و مالکیت خصوصی برای ابزار تولید پای بفتشارید. این امر، مرز قوی فتالیذیری را علیه جنبش بورژوازی برای رهایی زنان می کشد. هم چنین زمینه ای فراهم می کند، تا مسأله زنان را به مثابه بخشی از مسأله اجتماعی- طبقاتی بررسی کنیم و آن را با مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و انقلاب پیوند دهیم. جنبش کمونیستی زنان باید به خودی خود یک جنبش توده ای و بخشی از جنبش های عمومی توده ای باشد، و نه فقط پرولتاری؛ جنبش همه ی استثمار و سرکوب شوندهگان، همه ی قربانیان سرمایه داری و یا قربانیان طبقات مسلط. از این جهت، جنبش زنان برای مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و رسالت تاریخی اش، یعنی ایجاد جامعه ی سوسیالیستی، نیز اهمیت می یابد. ما می توانیم محققانه افتخار کنیم، که بهترین زنان انقلابی را در حزب مان، در کمینترن، داریم. اما، این تعیین کننده نیست. ما باید میلیون ها زن کارگر را در شهر و کشور برای مبارزه ی مان و به خصوص برای بازسازی جامعه ی کمونیستی به خود جلب کنیم. بدون زنان هیچ جنبش توده ای واقعی بی نمی تواند وجود داشته باشد. ما ایده های سازمان یابی را از ادراکات ایدئولوژیکی مان استنتاج می کنیم. ما سازمان های جداگانه ای زنان کمونیست نمی خواهیم. زنی که کمونیست است، همان قدر یک عضو حزب است که یک کمونیست مرد. آنها، حقوق و وظایفی مشابهی دارند. نظر متفاوتی در این رابطه نمی تواند وجود داشته باشد. به هر حال، ما نباید چشم های مان را بر روی واقعیات ببندیم. حزب باید ارگان ها، گروه های کاری، کمیسیون ها، کمیته ها، بخش ها و هر چیز دیگری که ممکن است نامیده شود را داشته باشد، به منظور بیداری توده های وسیعی از زنان؛ به منظور به ارتباط کشیدن آنان با حزب، و تحت نفوذ حزب نگاه داشتن آنان. این امر طبیعتاً ضرر می کند، که ما باید به فعالیت سیستماتیک در میان زنان ادامه دهیم. ما باید زنان بیدار شده را آموزش دهیم؛ تحت

به لندن گفتم، که استدلالات وی تشویق ارزشمندی برای من بودند. به ویژه آن که بسیاری از رفقا، رفقای بسیار خوبی، با ایجاد گروه های ویژه حزبی برای کار نقشه مند در میان زنان شدیداً مخالف هستند. آنها، این کار را به عنوان بازگشت به جنبش رسوای «رهایی زنان»، به سنت های سوسیال دمکراتیک، تقبیح می کنند. آنها مدعی اند، حالا که احزاب کمونیستی به زنان برابری می دهند، باید متعاقباً به کار در میان مردم کارکن به طور عموم، بدون تفاوت گذاشتن در بین آنان، پرداخت. برخورد به مرد و زن باید یکسان باشد. هرگونه کوشش برای توجه به اوضاعی، که لندن در رابطه با تبلیغات و سازماندهی به آن اشاره داشت، از نظر این مخالفان به عنوان چشم پوشی از اصول و خیانت به آن برچسب می خورد.

لندن گفت: «این برخورد نه تازه و نه آخرین است. نگذارید شما را به کج راه بکشاند. چرا هیچ جا، حتا در روسیه ی سوراها، زنان به اندازه ی مردان در حزب نیستند؟ چرا تعداد زنان در اتحادیه های صنفی چنین کم است؟ این حقایق خوراک

هستند برای تفکر. انکار ضرورت گروه های ویژه برای کار در میان توده های زنان، بخشی از رفتار خیلی اصولی و خیلی رانیکال این نومستان عزیز ما در حزب کارگران کمونیست است. آنها بر این عقیده هستند، که در یک اتحادیه ی کارگری تنها یک شکل سازمانی باید وجود داشته باشد. من این را می دانم. اصول توسط بسیاری از متفکران انقلابی طلب می شود، اما هر زمان که پای عدم ترک در میان باشد، این اصول مردم را به اشتباه می اندازد. مثلاً زمانی که ذهن از جنگ زن به واقعیات بدیهی می که باید مورد ملاحظه قرار بگیرد، سرباز می زند. این نگاهتان اصول ناب چگونه از عهده ی نیازهای تاریخی سیاست های انقلابی ما بر می آیند؟ ما نمی توانیم دیکتاتوری پرولتاریا را، بدون داشتن میلیون ها زن در کنار خود، برقرار کنیم. همین طور هم بدون آنها نمی توانیم به ساختمان کمونیسم مشغول شویم. ما باید راهی برای دست یابی به آنان پیدا کنیم. ما باید مطالعه و تحقیق کنیم، تا این راه را بیابیم. به همین جهت برای ما کاملاً لازم است، که خواست های تأمین کننده ی منافع زنان را پیش روی خود بگذاریم. این نه یک برنامه ی حداقل است و نه یک برنامه ی رفرفرم زعم سوسیال دمکراتیک و یا به زعم انترناسیونال نوم. این امر نمی خواهد نشان بدهد، که ما بر این باوریم که بورژوازی و نولتش جاودانه است و یا حتی برای زمانی طولانی دوام خواهد آورد. به علاوه، در صدد هم نیست که توسط رفرفرم، توده های زنان را تسکین بدهد و آنها را از مسیر مبارزه ی انقلابی منحرف کند. ابدأ چنین چیزی نیست. هیچ گونه بامبول رفرفرمستی ای در میان نیست. خواست های ما چیزی نیست، جز استنتاج عملی ما از نیازهای مبرم زنان و از تحقیر خفت آوری که زنان ضعیف و محروم از مزایای اجتماعی- اقتصادی تحت سیستم بورژوایی تحمل می نمایند. بدین ترتیب، ما نشان می دهیم که به ستم بر زنان و نیازهای آنان آگاهی داریم؛ که ما از موقعیت ممتاز مردان با اطلاع هستیم؛ که ما چشم داریم و از هر چه ستم و تبعیضی که بر زنان کارگر، همسران کارگران، زنان روستایی، و یا حتی از هر آن چه که بر بسیاری از موارد بر زنان طبقات مالک روا می شود؛ متفریم. بله،

متفریم و می خواهیم آنها را از بین ببریم. حقوق و اقدامات اجتماعی ای که ما از جامعه ی بورژوایی برای زنان می خواهیم، بر این امر تأکید دارند که ما وضعیت و منافع زنان را درک می کنیم و تحت دیکتاتوری پرولتاریا به آنها توجه خواهیم کرد. و طبیعتاً نه مثل رفرفرمیست های کرخت خواب آلود و رئیس مآب. نه به هیچ وجه! بلکه مثل انقلابیونی که زنان را فرا می خوانند، تا به طور مساوی در یزسازی اقتصادی و روینای ایدئولوژیکی مسئولیت بگیرند.»

به لنین اطمینان دادم، که من بر همین باور هستم، اما این امر بدون شک مورد مخالفت قرار می گیرد. انکار نامطمئن و ترسو، این مسئله را تحت عنوان فرصت طلبی مشکوک رد می کند. در ضمن، نمی شود انکار کرد که خواست های کنونی ما برای زنان، ممکن است به غلط فهمیده و تفسیر شود.

لنین به نوعی با رنجش خاطر و متعجبانه گفت: «خوب که چی؟ این خطر در همه ی مواردی که ما می گوئیم و انجام می دهیم، وجود دارد. فکر قرار است ترس ما را از انجام مقتضیات و ضروریات بلز دارد، بهتر است تکان نخوریم. به هیچ نیلی تکان نخوریم، که میداد از ارکان رفیع اصول مان معلق شویم. برای ما مسئله فقط این نیست که خواست های مان چیست، بلکه این نیز هست که چگونه آنها را می خواهیم. فکر می کنم به اندازه ی کافی این امر را روشن کرده ام. دلیل آوردم، که ما نباید در تبلیغات مان از خواست های مان برای زنان بت بسازیم. نه، ما باید اکنون برای این ها و دیگر خواسته های مان- بنابر شرایط موجود، و البته در رابطه با منافع عمومی پرولتاریا - بجنگیم. هر تقلاقی از این دست، ما را به نزاع یا دار و دسته ی بورژوازی محترم و پادوهای رفرفرمیست محترمش وا می دارد. این امر رفرفرمیست ها را وادار می کند، که یا تحت رهبری ما بجنگند، چیزی که آنها نمی خواهند، و یا از پنهان شدن دست بردارند. البته مبارزه، بین ما و آنها مرز می کشد و چهره ی کمونیستی ما را نشان می دهد. مبارزه، اعتماد توده های زنان به ما را به بلز می آورد؛ توده هایی که خود را استثمار شده، بنده و خورد شده تحت تسلط مردان،

کشوری ما هنوز فاقد درک درستی از این مسأله هستند. آنها رفتاری منفعل و منتظر بمان و بین را اتخاذ می کنند، وقتی که نوبت به ایجاد یک جنبش توده ای زنان کارگر تحت رهبری کمونیستی می رسد. آنها متوجه نیستند، که پیش رفت و رهبری چنین جنبشی یک بخش مهم همه ی فعالیت حزبی- یعنی نیمی از کارهای حزب- است. آنها به تبلیغ و ترویج در میان زنان و ارتقاء و انقلابی کردن آنان اهمیت درجه ی دوم داده و آن را کاری فقط برای زنان کمونیست می دانند. و آن گاه که این امر بهتر و قدرتمندتر به پیش نمی رود، زنان کمونیست سرزنش می شوند. چنین برخوردی غلط است. از اساس غلط است. این، جدایی آشکار است. این، همانگونه که فرانسوی ها می گویند، برابری وارونه است. بنیان برخورد غلط احزاب کشوری ما چیست؟ (من از روسیه ی شوروی صحبت نمی کنم.) این برخورد در تحلیل نهایی، دست کم گرفتن زنان و کارهای انجام شده توسط آنهاست. فقط همین است. متأسفانه هنوز ممکن است در مورد بسیاری از رفقای مان بگوییم: پوسته ی کمونیستی را خراش بده، ابتذال ظاهر می شود. برای اطمینان، شما باید نقاط حساس، هم چون تفکر آنها در مورد زنان، را خراش بدهید. آیا برای پیشش عمومی مردان، هیچ توجیه مورد پسندتری از دید خون سردانه ی آنان نسبت به زنی که خود را با کارهای ناچیز بکوشد فرسوده می کند- کارهایی که وقت و نیرو می گیرد، مانند کار خانه- وجود دارد؟ یا نگاه کردن به تحلیل روحیه ی زنان، به رشد رکود فکری آنان، ضعف ضربان قلب آنان، و رشد سستی در خواسته های شان؟ هیچ نیازی به گفتن نیست، که منظورم خاتم های بورژوا که تمام کار خانه و نگه داری از کودکان شان را به نوش کسی که برای کمک استخدام کرده اند، می اندازند، نیست. آن چه که من می گویم، در مورد اکثریت زنان صالح است، از جمله همسران کارگران، حتی اگر آنها در کارخانه روزشان را بگذرانند و دست مزد بگیرند. تعداد کمی از شوهران، حتی پرولتاریا، به این فکر می کنند که چقدر می توانند بار و نگرانی همسران شان را سبک کرده و یا آنها را کاملاً از این کار راحت کنند، اگر چنان چه دست کمکی برای انجام این به

توسط قدرت کارفرماهای شان، و جامعه ی بورژوایی، به مثابه ی یک کل احساس می کنند. زنان کارگر، مطرود و خیانت شده از سوی همه، به این ادراک رسیده اند که باید به هم راه ما بجنگند. آیا باید قسم بخورم و یا شما را به قسم وا دارم، که مبارزه برای حقوق زنان باید هم چنان با اصول هدمند برای قدرت و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا رابطه داشته باشد؟ در حال حاضر، این امر بدینگونه است و همیشه هم به همین گونه ادامه خواهد داشت. این، ابتدا و نهایت ماست. این روشن است. کاملاً روشن است. اگر چنان چه ما این خواست را فقط تکرار کنیم، توده های وسیع زنان کارگر بدون احساس مقاومت به مبارزه برای قدرت کشیده نمی شوند؛ حتی اگر آن را به صدای بلند در شیپور جار بزنیم. نه، هزاران بار نه. ما باید خواست های مان را به طور سیاسی با افکار توده های زنان رنجبر، با نیازها و آرزوهای زنان کارگر، پیوند بزنیم. آنها همه باید بدانند، که دیکتاتوری پرولتاریا برای آنها حق برابری کامل با مردان، هم در قانون و هم در عمل، در خانواده، در دولت و در جامعه را قابل است و این که دیکتاتوری پرولتاریا، نابودی قدرت بورژوازی را به هم راه می آورد. روسیه ی شوروی این را ثابت می کند.»

گفتم: این، نمونه ی بزرگی برای ما خواهد بود.

ادامه داد: «روسیه ی شوروی، روشنیایی نوینی بر خواسته های زنان افکنده است. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، زنان دیگر وسیله ی مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی نیستند. وقتی که دیکتاتوری پرولتاریا سرانجام یافت، زنان به مثابه خشت های جامعه ی کمونیستی خدمت می کنند. این امر به زنان آن سوی مرز، اهمیت قطعی بیروزی قدرت توسط پرولتاریا را نشان می دهد. تفاوت وضعیت زنان در این جا با آن جا باید با شفافیت برجسته ای نشان داده شود، تا حمایت توده های زنان را در مبارزه ی طبقاتی انقلابی پرولتاریا جلب کنیم. سازمان دهی توده های زنان، به هم راه درکی روشن از اصول و بر مبنای اصول سازماندهی محکم، مسأله ی حیاتی بی برای احزاب کمونیستی و بیروزی شان است. اما بگذارید خودمان را قریب ندهیم. احزاب

خانه به جامعه هستیم. بدین ترتیب، زن از بردگی تیره خستگی خود و استغنی تام به شوهر خویش رها می‌گردد. وی قادر می‌شود، که به قابلیت‌ها و استعدادهای خود در جامعه نقش کاملی بدهد. به کودکان، امکانات بهتری. نسبت به در خانه ماندن. برای پیش رفت داده می‌شود. ما پیش رفته‌ترین قوانین کارگری در مورد زنان را در دنیا داریم، که توسط نمایندگان مجاز کارگران سازمان یافته به اجرا در می‌آید. ما در حال تأسیس زایش گاه‌ها، خانه‌های مادر و فرزند، مراکز درمانی مادران، نوره‌های آموزشی در رابطه با نوزدان و مراقبت از کودکان، نمایش گاه‌های مراقبت از مادر و کودک، و چیزهای دیگری مشابه اینها هستیم. ما تمام کوشش خود را برای تأمین زنان نیازمند و بیکار به کار می‌بریم. و البته کاملاً می‌دانیم، که همه‌ی اینها با توجه به نیازهای زنان کارگر، کم است و برای رهایی واقعی آنان هنوز کفایت نمی‌کند؛ اگرچه یک گام بزرگ به جلو در مقایسه با زمان روسیه‌ی تزاری و سرمایه‌داری است. علاوه بر این، این وضعیت در مقایسه با اوضاع جاهایی که سرمایه‌داری هنوز حکومت مترازل تقسیم نشده‌ای را در دست دارد، بسیار جلوتر و بیشتر است. این امر، شروعی خوب در مسیری درست است و ما باید به توسعه‌ی آن استوارانه و با همه‌ی انرژی‌ی در دسترس ادامه بدهیم. شما مطمئناً می‌توانید در ممالک خارج آرامش بگیرید، زیرا با هر روزی که می‌گذرد این امر که ما بدون میلیون‌ها زن نمی‌توانیم پیش رفتی داشته باشیم، روشن تر می‌شود. فکر کنید این امر در کشوری که دهقانان ۸۰ درصد آن را تشکیل می‌دهند، به چه معنی است؟ مزارع روستایی کوچک، اشاره بر خانه‌داری فردی و اسارت زنان دارد. وضع شما در این رابطه بسیار بهتر از ما خواهد بود؛ وقتی پروتاریای شما بالاخره به این فکر برسد، که زمان برای تصرف قدرت و انقلاب تاریخاً فرا رسیده است. در این فاصله، ما با تمام سختی‌های زیاد، به یقین راه نمی‌دهیم. و نیروی مان هم زمان با ازدید این سختی‌ها رشد می‌کند. نیازهای عملی هم چنین ما را وادار می‌دارد، که راه‌های جدیدی برای رهایی توده‌های زنان بیابیم. هم بستگی رفیقانه در ادغام با شوراهای

اصطلاح کار زنانه دراز کنند. اما نه، چنین کاری علیه امتیاز و مقام شوهر است. وی خواهان آن است، که استراحت و راحتی داشته باشد. زندگی خانگی زنان، قربانی کردن روزانه‌ی خود برای هزاران کار جزئی، بی اهمیت است. حقوق باستانی شوهر وی، آقا و ارباب وی، بی توجه به اینها حفظ می‌شود. بدیهی است، که برده‌ی وی انتقام می‌گیرد. البته به شکلی آشکار. آنها مانند کرم‌های کوچکی هستند، که به آرامی ولی با اطمینان، تدریجاً فرسوده شده و تحلیل می‌روند. من زندگی کارگران را، نه فقط از کتاب‌ها، می‌شناسم. کار کمونیستی ما در میان توده‌های زنان و کار سیاسی مان به طور عموم، آموزش قابل ملاحظه‌ای را در میان مردان می‌طلبد. ما باید بیشتر برده. صاحب را هم در حزب و هم در میان توده‌های مردم از ریشه براندازیم. این یکی از وظایف سیاسی ما است. وظیفه‌ای که همان قدر نیاز فوری است، که تشکیل گروهی از کارکنان متشکل از رفقای مرد و زن با آموزش کاملاً تئوریک و عملی برای کار حزب در میان زنان کارگر.»

در مورد سؤال من در رابطه با شرایط کنونی روسیه‌ی شوراهای، چنین پاسخ داد: «حکومت دیکتاتوری پروتاریا، متفقاً به هم‌راه حزب کمونیست و اتحادیه‌های صنعتی، تمام کوشش خود را به خرج می‌دهد تا بر بیشتر عقب افتاده‌ی مردان و زنان قانق آید و نیز روان‌شناسی کهنه و غیرکمونیستی را از بین براندازد. هیچ لازم به گفتن نیست، که مردان و زنان در مقابل قانون یکسان هستند. تعادل صادقانه‌ای برای به عمل در آوردن این برابری در همه‌ی محطوده‌های فعالیت مشهود است. ما زنان را به کار در اقتصاد، مدیریت، قانونگذاری و حکومت فراخوان می‌دهیم. همه‌ی نوره‌ها و بنیادهای تحصیلی بر روی زنان باز است، تا آنان بتوانند آموزش حرفه‌ای و اجتماعی خود را رشد بدهند. ما آشپزخانه، غذاخوری، رخت‌شویی خانه و تعمیرگاه‌های عمومی، مهدکودک‌های عمومی، کودکان‌ها، خانه‌های کودکان، و نهادهای آموزشی در هر نوعی را سازمان دهی می‌کنیم. کوتاه کنم، ما کاملاً در حال پیش رفت انجام الزامات برنامه‌ی مان برای انتقال کارهای خانه‌داری و تحصیل از

اتفاق افتاد. لنین، خسته و نگران به نظر می رسید. مسأله ای تأمین غذای شهرهای بزرگ هنوز هم چون یک مجسمه ی ایوالهول به سختی در مقابل دولت شوراهای قرار داشت.

لنین پرسید، که کار ترها به کجا کشیده است. به وی گفتم، که کمیسیون بزرگی تشکیل شده، که همه ی زنان برجسته ی کمونیست حاضر در مسکو در آن شرکت کرده و نظرات خود را بیان داشته اند. ترها حاضر شده و حالا قرار است در یک کمیته ی کوچک مورد مباحثه قرار بگیرد. لنین اشاره کرد، که ما باید بکوشیم کنگره ی بین الملل سوم این مسأله را به طور کامل مورد بررسی قرار دهد. این واقعیت به تنهایی بیش دایره ی بسیاری از رفقا را در هم می شکند. به هر حال، زنان کمونیست اولین کسانی باید باشند که همه چیز را با قدرت به دست می گیرند.

او گفت: «مثل یک مشت آدم های یلوه گو، برحرفی نکنید، بلکه مانند جنگجویان، رسا و صریح صحبت کنید. کنگره یک سالن پذیرایی نیست، جایی که همانگونه که در داستان ها میخوانیم- زنان نارنجی خود را به نمایش می گذارند. کنگره هم چون میدان نیردی است، که ما در آن برای دانی که برای عمل انقلابی به آن نیاز داریم، می جنگیم. نشان دهید، که می توانید بجنگید. البته در درجه ی اول علیه دشمنان مان. اما همینطور هم در حزب، اگر چنان چه نیازی بدان بود، گذشته از این، توده های وسیع زنان در معرض خطر هستند. حزب ما از همه ی پیشنهادات و معیارهایی که به جنب این توده ها کمک کند، پشتیبانی خواهد کرد. اگر زنان با ما نباشند، ممکن است ضد انقلابیون در شورادن آنها علیه ما موفق بشوند. باید این را همیشه در ذهنمان داشته باشیم. ما باید توده های زنان را به سوی خود بکشاییم، حتی اگر به گفته ی استرالساند (Stralsund) آنها را با زنجیر به بهشت بسته باشند.»

ننبله ی ایده ی لنین را گرفته و گفتم: همین جا، در مرکز انقلاب یا زندگی پرخروش و با شکوهش، با طپش قوی و سریش، یک اقدام بزرگ مشترک

عجیبی را به انجام خواهد رساند. برای اطمینان بگویم، که منظور من همبستگی رفیقانه در کمونیست ها است، نه در بورژوازی و به آن مفهومی که توسط رفرمیست ها موعظه می شود؛ آتھایی که اشتیاق انقلابی شان هم چون بوی سرکه ی ارزان تبخیر شده است. ابتکارات شخصی، که با فعالیت های جمعی رسد کرده و با آن ترکیب می شوند، نیز باید با همبستگی رفیقانه هم راه باشند. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، و با تحقق کمونیسم، آزادی زنان هم چنین در روستاها نیز جامعه ی عمل به خود می پوشد. در همین رابطه، من از برق رسانی صنایع و کشاورزی توقع بسیاری دارم. این یک طرح بزرگ است. و سختی های راه آن بزرگ، بطور غول آسایی بزرگ، هستند. نیروهای قدرت مند پنهان در توده ها باید برای درهم شکستن این سختی ها رها شده و آموزش یابند. میلیون ها زن باید در این امر شرکت کنند.»

در طول ده دقیقه ی گذشته کسی دوبار در را کوبید، و لنین همچنان به صحبت خود ادامه داده بود. اما اکنون در باز کرد و گفت: «آدم» در همین حال، رو به طرف من کرد و با خنده افزود: «من حالا از این واقعیت که داشتم با یک زن گفتگو می کردم، استفاده کرده و از پر حرفی رسوای زنان به عنوان بهانه ای برای دیر کردن نام می برم. البته این بار، این نیکو یک مرد و نه یک زن بود که بیشتر از همه حرف زد. در مجموع باید بگویم، که شما شنونده ی واقعاً خوبی هستید. شاید هم این بود، که مرا وادار به این قدر حرف زدن کرد.»

در حال این شوخی، لنین به من کمک کرد که خنم را ببوشم. وی با نگرانی گفت: «باید لباس گرم تری می پوشیدید. مسکو، اشتوتگارت نیست. شما هم به یک مراقبت احتیاج دارید. سرما نخورید. خداحافظ.» و دستم را به آرامی فشرده.

حدود دو هفته ی بعد، صحبت دیگری با لنین در مورد جنبش زنان داشتم. این بار، وی به دیدنم آمد. مثل همیشه ملاقات اش غیرمنتظره بود؛ ملاقات غیرمنتظره ای، که در زمان تنفس بین کارهای زیاد و فشار کاری فوق العاده رهبر انقلاب پرورمند

بین المللی در میان زنان کارگر به ذهنم رسید. این اقدام بدو توسط کنفرانس ها و کنگره های زنان غیر پارلیمانی شما انجام شده بود. ما باید کوشش کنیم، که آن را از شکل کشوری به شکل بین المللی آن تبدیل کنیم. این یک واقعیت است، که جنگ و عواقب آن عمیقاً توده های زنان طبقات و بخش های مختلف جامعه را تکان داده است. آنها به هیجان آمده اند. به حرکت در آمده اند. نگرانی های محنت زای آنان برای تأمین یک زندگی و در جستجوی زندگی، آنان را با مشکلات روبرو کرده است. مشکلاتی که به سختی مورد توجه قرار گرفته است و تنها اقلیت کوچکی آنها را قهמידه اند. جامعه ی بورژوازی قادر نیست، که پاسخ راضی کننده ای برای مسایل آنان فراهم کند. تنها کمونیسم می تواند این کار را انجام دهد. ما باید هوشیاری توده های وسیع زنان را در کشورهای سرمایه داری برانگیزانیم و برای این کار باید یک کنگره ی بین المللی زنان غیرپارلیمانی را فرا بخوانیم.

لنین جوابی نداد. غرق در تفکر نشسته بود و در حالی که لب هایش جمع شده و لب پایین اش اندکی جلو آمده بود، مشکلات را مورد توجه قرار می داد. بالاخره به صدا در آمد: «آری، ما باید این کار را بکنیم. برنامه ی خوبی است. اما یک برنامه ی خوب، حتی یک برنامه ی عالی هم آفر چنان چه خوب اجرا نشود، بی ارزش است. آیا فکر کرده اید چگونه آن را اجرا کنید؟ نظراتان در این مورد چیست؟»

نظرم را با جزئیات برایش گفتم. مضمناً باید یک کمیته از زنان کمونیست کشورهای مختلف، در جوار و در رابطه با احزاب کشوری مان، تشکیل بدهیم. این کمیته، کنگره را تدارک می بیند. باید تصمیم گرفته شود، که آیا برای کمیته مطلوب خواهد بود که از همان اول آشکارا و رسماً کار کند یا نه. به هر صورت، اولین وظیفه ی اعضای کمیته ارتباط گیری با رهبران سازمان های زنان کارگر در هر کشور، با جنبش سیاسی زنان پروتاریا، با سازمان های بورژوازی زنان در هر صنف و شکلی، و بالاخره با زنان دکتر و معلم و نویسنده و غیره است. برای این که کمیته های تدارکاتی غیر پارلیمانی را در سطح کشوری تشکیل بدهیم. یک کمیته ی بین المللی

متشکل از اعضای این کمیته های کشوری درست می شود، تا کنگره ی بین المللی را تدارک دیده و تشکیل بدهد، برنامه ی آن را طرح بریزد، و زمان و مکان را برای کنگره انتخاب کند. به نظر من، کنگره اول از همه باید حقوق زنان در اصناف و حرفه ها را مورد بحث قرار بدهد. برای انجام اینکار، کنگره باید درگیر مسایلی نظیر بیکاری، مزد برابر در مقابل کار برابر، قانون ۸ ساعت کار روزانه و حفاظت های کاری برای زنان، سازمان اتحادیه های صنفی، مراقبت اجتماعی از مادر و کودک، امکانات اجتماعی برای خلاصی زنان خانه دار و مادران، و غیره بشود. علاوه بر این، دستور کار کنگره باید به وضعیت زنان در ازواج و قانون خانواده و به حقوق دولتی و سیاسی آنها هم بپردازد. پس از آن که طرح برنامه را تجسم کردم، توضیح دادم که چگونه کمیته های محلی کشورهای مختلف باید برای کنگره از طریق کمپین برنامه ریزی شده ای در انجمن ها و مطبوعات، زمینه فراهم کنند. این کمپین به خصوص برای برانگیختن بیشترین تعداد زنان، برای به راه انداختن بحث مطالعه ی جدی مشکلات، و برای جلب زنان به کنگره، و در نتیجه به کمونیسم و احزاب اترانسینونال کمونیست، اهمیت دارد. کمپین باید به تمام زنان کارگر همه ی اقلات اجتماعی دست یابد. باید حضور و شرکت همه ی نمایندگان سازمان های مربوطه و هم چنین فرستادگان انجمن های عمومی زنان را تأمین نماید. کنگره قرار است یک «ارگان نمایندگی محبوب» و کاملاً متفاوت از پارلمان بورژوازی باشد.

لازم به گفتن نیست، که زنان کمونیست قرار نیست فقط هدف ما باشند، بلکه آنها باید نیروی رهبری برای کار تدارکاتی را تأمین کرده و حمایت فعال سایر بخش های مان را داشته باشند. طبیعتاً همین امر در مورد کار کمیته ی بین المللی، کار خود کنگره و وسعت استفاده از آن نیز صادق است. ترها و قطع نامه های کمونیستی همه ی مفاد دستور کار باید به کنگره ارائه شوند. آنها باید به دقت مدون و مدلل گردند. این ترها قبل از همه باید توسط کمیته ی اجرایی کمیترون بحث و تأیید شوند. راه حل ها و شعارهای کمونیستی باید نقطه ی تکیه باشند برای کارهایی که

مارکسیستی رفقای کمونیست ما اعتقاد دارید و مطمئن هستید که می توان یک گروه ضربتی از میان آنها انتخاب کرد، که از نبرد سربلند بیرون بیاید؟»

در جواب گفتم، که مقامات احتمالاً از مشت زرمی علیه کنگره استفاده نخواهند کرد. حمله های بی نزاکت و توطئه آمیز علیه کنگره فقط به نفع کنگره و به نفع ما عمل خواهد کرد. ما کمونیست ها به مراتب بیشتر می توانیم حریف تعداد و تجربه ی زیادتر عوامل غیرکمونیستی بشویم. و این امر توسط برتری علمی ماتریالیسم تاریخی و به همراه مطالعه و روشن کردن مشکلات اجتماعی و پشت کاری که ما برای حل آن مشکلات به خرج می دهیم، ممکن می شود؛ و نیز بالاخره، با اتکا و رجوع به بروزی پرولتاریای انقلابی در روسیه و دستاوردهای بنیادین آن در امر رهبری زنان. ضعف و عدم آموزشی و بی تجربگی برخی از رفقای ما می تواند با تدارک و کار تیمی نقشه مند جبران شود. در همین رابطه، من انتظار بسیار زیادی از رفقای زن روسیه دارم. آنها مغز آهنین گروه ما هستند. در هیأت آنها، من با تصامات هر چقدر مخاطره آمیزتر از نزاع برای کنگره، با رشادتی آرام برخورد خواهم کرد. علاوه بر این، حتا اگر ما رأی نیاوریم، این واقعیت بزرگ که ما جنگیدیم، کمونیسم را پیش رو قرار می دهد و تأثیر تبلیغی بزرگی خواهد داشت. گذشته از این، به ما نقطه ی عزیمتی برای کارهای بعدی خواهد داد.

لنین از صمیم قلب خندید و گفت: «شما بیش از همیشه به زنان انقلابی روسیه علاقمند هستید. عشق دیرین فراموش نشده است. فکر می کنم حق با شما باشد. حتا شکست، پس از یک مبارزه ی سرسختانه، یک دستاورد است و زمینه را برای دستاوردهای آینده در میان زنان کارگر فراهم می سازد. همه چیز ملاحظه شده است. ریسکی است، که ارزش اش را دارد. طبیعاً من امید به پیروزی دارم و برای شما از ته قلبم موفقیت آرزو می کنم. این موفقیت به طور قابل ملاحظه ای قدرت ما را بالا می برد، جبهه های نبرد ما را عریض کرده و تقویت می نماید، به توده های ما زندگی می بخشد و آنها را به حرکت وامیدارد. این امر، همیشه مفید است. به علاوه، کنگره،

کنگره و اذهان عمومی بر آن متمرکز می شوند. پس از کنگره، ترها باید در میان توده های وسیع زنان به منظور تبلیغ و ترویج منتشر شود، تا بتوانند در فعالیت های بین المللی توده های زنان نقش تعیین کننده ای را ایفا کنند. نیازی به گفتن نیست، که همه ی اینها در گروه این شرایط حیاتی است، که زنان کمونیست در همه ی کمیته ها و در خود کنگره به مثابه یک بدنه ی راسخ و محکم فعالیت کرده و با یک دیگر حول یک نقشه ی شفاف و غیرقابل ضربه هم کاری نمایند. هیچ اقدام خارج از نویستی نباید وجود داشته باشد.

در طول توضیحاتم، لنین چندین بار سرش را تکان داد و نکاتی را در میان گذاشت. وی گفت: «رفیق عزیز، به نظر می رسد، که شما به این موضوع از لحاظ سیاسی و همچنین به نکات اصلی آن از زاویه ی سازمانی توجه بسیار کاملی داشته اید. من کاملاً موافقم، که چنین کنگره ای در موقعیت کنونی می تواند بسیار موفق بشود. کنگره به ما امکان دسترسی به توده های وسیع زنان، به خصوص زنان اصناف و حرفه های مختلف را می دهد، زنان کارگر صنعتی، کار خانگی، معلمان و زنان حرفه های دیگر. این عالی است. به اوضاع در مبارزات بزرگ اقتصادی و به اعتصابات سیاسی فکر کنید. این عالی است. چه نیرویی، پرولتاریای انقلابی از آگاهی طبقاتی توده های زنان کسب خواهد کرد؛ مشروط به این که ما آنها را به طرف خود بکشیم و آنها را در طرف خودمان حفظ کنیم. دستاورد ما، بزرگ خواهد بود. اما در مورد سئوالات زیر چه می گوئید؟ مقامات شاید با ایده ی کنگره شدیداً مخالفت کرده و برای جلوگیری از تشکیل آن کوشش نمایند. در هر صورت، احتمالاً آنها جرئت ندارند که از تشکیل آن با زور سبعمانه جلوگیری کنند. و هر کاری هم که بکنند، شما را نخواهند ترساند. اما آیا از این نمی ترسید، که زنان کمونیست توسط تقویت تعداد نمایندگان بورژوا و رفرمیست در کمیته ها و در خود کنگره، به دلیل تجربه ی بیشتر آنها، در هم شکسته شوند؟ به علاوه، و مهمتر از همه، آیا شما واقعاً به آموزش

دادند. چه کسی می تواند بگوید، که چنین فرصت مساعدی در آینده ای نزدیک دوباره رخ خواهد داد. تا آهن گرم است، باید ضربه زد، اما وظیفه باقی می ماند، شما باید در جستجوی راهی برای دسترسی به توده های زنان، که سرمایه داری آنان را در تیز مهلکی غوطه ور ساخته است، باشید، شما باید در هر صورتی در جستجوی آن باشید. هیچ طفره ای از این امر مهم و ضروری نباید وجود داشته باشد. بدون فعالیت سازمان یافته ی توده ها، تحت رهبری کمونیسم، از پیروزی پر سرمایه داری و ساختمان کمونیسم خبری نخواهد بود. توده های زن تاکنون ساکت مانده، باید بالاخره به حرکت واداشته شوند.»

ترجمه: پروین اشرفی

منبع: دفتر یازدهم «نگاه»

بازنویس: یاشار آتری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/mashr.htm>

آدرس پستی: BM.Karear.London.WC1N.3XX.UK

ایمیل: yasharazari@netscape.net

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آتری

تأثر امی، ناطمینانی، تناقضات و اختلافات را در کمپ بورژوازی و دوستان فرمیس آن پیورر آنده و افزایش می دهد. می شود مجسم کرد، که چه کسی با «کفتارهای انقلاب» خواهد نشست، و- اگر چنان چه همه چیز به خوبی پیش برود- در تحت رهبری آنها کار خواهد کرد. این زنان سوسیال دمکرات شجاع خوب دیسیپلین یافته خواهند بود، تحت هدایت علی شایدمان (Sheidemann)، دیتمان (Dittmann) و لگین (Legien). زنان زاهد مسیحی تقدیس شده توسط پاپ و یا فدایی لوتر، دختران مشاوران دزدکی، همسران مشاوران تازه منصوب شده ی دولت، بتوان منفعلم انگلیسی و فرانسوی تند و تیز مدافع حق رأی. عجب تصویر آشفته ای از انحطاط دنیای بورژوازی، کنگره در شرف به نمایش گذاشتن است. چه تجسمی از وضعیت ناامیدی. آری، کنگره به تفرقه ی آنها افزوده و در عین حال نیروهای ضدانقلاب را ضعیف می نماید. و هر وضعی در دشمن، به مثابه قوتی در نیروهای ما است. من طرف دار کنگره هستم. شما حمایت شدید ما را دارید. بنابراین شروع کنید. من برای شما در این مبارزه، آرزوی خوش بختی می کنم.»

سیس، ما در مورد وضعیت آلمان صحبت کردیم. به خصوص در مورد «کنگره ی اتحاد» قریب الوقوع اسپارتاکسیست های قدیمی و مستقلین چپ. پس از آن، لنین اطلاق را یا شتاب ترک نمود و ضمن اینکه از کنار چندین رفیقی- که در اطلاق مشغول کار بودند- رد می شد، با آنها دوستانه خوش و بش کرد.

من با امید زیاد، برای انجام کارهای مقدماتی عزیمت کردم. یاری، کنگره به تأخیر افتاد؛ زیرا مورد مخالفت رفقای زن آلمان و بلغارستان- که بزرگ ترین رهبران جنبش کمونیستی زنان در خارج از روسیه ی شوروی بودند- قرار گرفت. آنها مطلقاً با فراخواندن کنگره مخالف بودند.

هنگامی که لنین را از این امر با خبر کردم، وی گفت، «جای تأسف بسیار است. این رقبا فرصت عالی بی برای دادن یک چشم انداز جدید و بهتر از امیدواری به توده های زنان و بدین ترتیب، کشاندن آنان به مبارزات انقلابی پرولتاریا را از دست

فهرست

تزهایی در باره ی اخلاق کمونیستی در روابط زناشویی

تزهایی در باره ی اخلاق کمونیستی در روابط زناشویی

دگرگونی بزرگ در مرحله دیکتاتوری پرولتاریا

کمونیسم و اخلاق زناشویی- جنسی



کولنتای

یازنویس: یاشار آقزی

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 7XX, UK

ایمیل: yasharazari@netscape.net

مستول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آقزی

تاریخ یازنویسی: ۱۳۸۰

تاریخ و ابیات مارکسیستی

سخنرانی های اسوردلف کولنتای نیز می رود. کولنتای خود در رابطه با بحث برانگیز بودن مقاله اش در شرح حال شخصی خویش: "زندگی من زن و کمونیست" (۱۹۲۱) می نویسد: "هنگامیکه من تره های خود در باره اخلاق نو را منتشر کردم" بحثی داغ بر سر آنها در گرفت (...). در این سنوالات من در رادیکال ترین جناح در حزب بودم. تره های من، تصورات اخلاقی من مورد مخالفت شدید بسیاری از هم حزبیانم، هم مرد و هم زن، قرار گرفتند."

۱- خانواده و زناشویی یک پدیده تاریخی موقت و وابسته به روابط اقتصادی است که در مرحله ی معینی از تکامل تولید حاکمیت دارند. شکل زناشویی و خانواده توسط سیستم اقتصاد اجتماعی مرحله ی معینی تعیین می شود و با تغییر روابط اقتصاد جامعه تغییر می کند.

۲- خانواده همانند حکومت، مذهب، دانش، اخلاق، قوانین و عادات روینایند که از ساختار اقتصادی جامعه منشاء می گیرند.

۳- هر قدر که بیشترین وظایف تولیدی برعهده خانواده گذارده شود، نه برعهده جامعه در کلیتش، روابط خانوادگی و زناشویی نیز به همانقدر ثابت تر خواهد بود. "هر قدر که کار کمتر تکامل یافته باشد، هر قدر که میزان آن محدودتر باشد، قدرت رابطه جنسی در عوض بیشتر خواهد بود." (ف. انگلس منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و حکومت").

۴- خانواده در دوره اقتصاد طبیعی از اهمیت حیاتی و مطلق برخوردار بود زیرا در آن دوره خانواده واحدی بود منفرد. خانواده در آن دوره همزمان یک واحد تولید و مصرف بشمار می رفت. به جز سیستم اقتصاد خانوادگی (خصوصاً در امور بسیار

تره های در باره ی

اخلاق کمونیستی در روابط زناشویی

تره های رفیق کولنتای که به عنوان موضوع بحث در "کمونیستکا" چاپ می شود، خلاصه ای از سخنرانی هایی است، که رفیق کولنتای آنها را چندین بار در مسکو ایراد کرده اند و جزء نوره، سخنرانی های ایشان در دانشگاه اسوردلف می باشد. هیأت تحریریه امیدوار است، که خوانندگان "کمونیستکا" در برابر سوالاتی که توسط تره ها لمس شده اند، عکس العمل نشان دهند، ملاحظات و مقالات شان را به هیأت تحریریه ارسال دارند تا به این وسیله در تئور این مسئله ی مهم اما مسئله ای که از یک نقطه نظر کمونیستی، بسیار ندرتاً بررسی گردیده است مؤثر واقع شوند.

هیأت تحریریه "کمونیستکا"

"تره های در باره اخلاق کمونیستی در روابط زناشویی" در "کمونیستکا" (زن کمونیست)، شماره های ۱۲-۱۳ مه-ژوئن ۱۹۲۱ به چاپ رسیده اند. همانگونه که از یادداشت هیأت تحریریه "کمونیستکا" که فوقاً خواندید- نیز بر می آید، مقاله خلاصه ای از سخنرانی هائی از کولنتای است که در بهار ۱۹۲۱ در دانشگاه اسوردلف- که ضمناً مدرسه حزبی مرکزی نیز بوده است- ایراد شده اند. خصوصیت اصلی مقاله در بحث برانگیز بودن آن است. ویزتاً فصل "کمونیسم و اخلاق زناشویی-جنسی". فصل مذکور حتی فراتر از محدوده ی موضوع

دگرگونی بزرگ در مرحله دیکتاتوری پرولتاریا

۸- اقتصاد کمونیستی فعالیت خانواده را از آن سلب می کند: خانواده اهمیت اش را به منزله سلول اقتصادی در مرحله دیکتاتوری پرولتاریا از آن لحظه ای از دست می دهد، که اقتصاد اجتماع به یک برنامه تولید واحد و به مصرف عمومی اجتماعی گذار می کند.

کلیه وظایف اقتصادی خارجی خانواده ناپدید می شود: مصرف فردی هر خانواده متوقف می گردد؛ آشپزخانه ها و غذاخوری های عمومی جای آن را می گیرد تهیه پوشاک و رفت و روب مسکن، حتی شستشو و تعمیر لباس رشته ای از اقتصاد اجتماعی می گردد. تحت دیکتاتوری پرولتاریا خانواده به منزله یک واحد اقتصادی از نقطه نظر اقتصاد اجتماعی نه فقط غیر مفید، بلکه حتی زیان بخش شمرده می شود. زیان آن بر منافع عمومی در جمهوری کارگری با برنامه واحد اقتصادیش و مصرف مفید آن از کلیه نیروهای کار موجود (توأمأ کار زنان) زیانی از این قبیل است:

(۱) مصرف غیر اقتصادی تولیدات و مواد سوختی در خانه داری های خصوصی کوچک.

(۲) مصرف غیرمولد نیروی کار، خصوصاً نیروی کار زنان، همسران و مادران، در خانواده توسط برخی از اعضاء آن.

۹- در مرحله دیکتاتوری پرولتاریا خانواده اهمیت اقتصادیش را از دست می دهد. وابستگی های خارجی خانواده به شکل زیر از مرز وظایف اقتصادی خانواده تجاوز می کند: وابستگی اقتصادی زن به مرد و مراقبت از نسل تازه با قوت گرفتن تدریجی اصول کمونیسم در جمهوری کارگری تضعیف و محو می گردد. کار زن برعکس با پیاده شدن وظیفه کار عمومی ارزش مستقلی در اقتصاد جامعه می یابد، مستقل از

دور از تکامل جامعه) جایی نبود که انسان ها به توانند امور حیات شان را بدست آورند. در مناطق و کشورهای که از حیث سرمایه داری تکامل ضعیفی یافته اند (مثلاً در شرق)، خانواده دهقانی هنوز ماهیت اش را به صورت یک اتحادیه اقتصادی خانوادگی حفظ کرده است.

خانواده ضرورت حیاتش و توأمأ نیرو و ثباتش را با گذار به تجارت مبادله ای از دست می دهد و اقتصاد مصرفی طبیعی با اقتصاد سرمایه داری تجاری تعویض می گردد.

۵- تبدیل اتحادیه زناشویی- خانوادگی از صورت یک اتحادیه تولید به فقط اتحادیه ای بمثابة حقوقی و مصرفی تحت تکامل و تشکل سیستم تولید سرمایه داری به طوری اجتناب ناپذیر منجر به تضعیف قیود زناشویی، خانوادگی می گردد.

۶- تحت تکامل مالکیت خصوصی در سیستم اقتصاد بورژوایی- سرمایه داری سه عنصر اساسی خانواده را تشکیل می دهند:

(۱) محاسبه اقتصادی یا مالی- پولی.

(۲) وابستگی جنس مؤنث نه به عمومیت اجتماع، بلکه به مسئول خانواده- مرد.

(۳) مراقبت از کودکان.

۷- در سرمایه داری با سیستم اقتصادی فردیش، خانواده به منزله واحد مستقلی در زمره فعالیت های اقتصادی محسوب می شود. در سرمایه داری اتحادیه خانوادگی- زناشویی در انطباق با اقتصاد ملی نبوده و در آن مستحیل نمی شود. به منزله یک سلول اقتصادی وجود دارد- یا تولید کننده است (خانواده دهقانی) یا مصرف کننده (خانواده شهری).

اقتصاد فردی که از حق مالکیت خصوصی منشاء می گیرد، اساس خانواده بورژوایی است.

حقوق تو و اخلاق کمونیستی که در حال شکل گیری است، و از ضوابط بافت کار جامعه نضح می گیرد، جوابگوی این سوالات است.

۱۲- زناشویی که وظایف اقتصادی- اجتماعی خانواده سابق را از آن سلب کرده بود، در جامعه کارگری به حساب نخواهد آمد. نفس زناشویی دیگر مهم نخواهد بود، نتیجه ی آن- کودک اهمیت خواهد یافت. برای جامعه کارگری مائری وجود نخواهد داشت (وظیفه جمهوری کارگری در قبال مراقبت از مادران و کودکان)، ولی دیگر زوجی قانونی، منفک از اتحادیه پایه ای مرکزی کلیه اتباع جمهوری کارگری وجود نخواهد داشت. مقررات زناشویی در جمهوری کارگری که حقوق فی ما بین زوجین را قانونی می داند (حق مطالبه مساعده مالی برای خویش و کودک)، و مجاز بودن این را قانوناً تأیید می کند که زوجین و منافع اشان از منافع اجتماعی جامعه کارگری منفک اند (مثلاً حق همسران در همراهی مرد به محل خدمت جدیدش). ارتبه گذشته است که امر همزیستی زوجین را تضعیف می کند و بنابراین نیازمند به بررسی انتقادی و تغییر می باشد.

۱۳- حقوق جدید باید ارتباط مادی مائری با منافع عمومی را تأکید کند و بهر شکل ممکن وابستگی کودک بر روابط فی ما بین والدین را منع نماید. حقوق جامعه کارگری جایگزین حقوق والدین می شود، و با نظر به منافع اقتصادی یکپارچه واحدهای کارگری حاضر تحت کنترل دقیقی قرار می گیرند. حق زناشویی در دیکتاتوری پرولتاریا جای خود را به تنظیم رابطه حکومت با مائری و رابطه مادر با کودک و جامعه کارگری می سپارد (حمایت از کار زن)، تضمین بارداران و شیر دهان، تضمین کودکان و تربیت اجتماعی آنان، تثبیت رابطه فی مابین مادر و کودک تربیت یافته به شکل اجتماعی. حق پدر نباید از طریق زناشویی تثبیت شود، بلکه با تنظیم مستقیم رابطه فی مابین پدر و کودک (نه از جنبه مادی)، از طریق به رسمیت شناختن اختیاری و گزینش اختیاری سیستم تربیت اجتماعی کودک توسط پدر، حقوق مساوی

رابطه خانوادگی و زناشویی وی. تبعیت اقتصاد زن از اقتصاد مرد از طریق زناشویی و خانواده کاملاً ناپدید می شود.

مراقبت از کودکان، پرورش جسمانی و معنویات شان وظیفه ای برسمیت شناخته شده برعهده جامعه در جمهوری کارگری خواهد بود. خانواده با تمایل اش به خودخواهی و تقویت آن، منافع عمومی را تضعیف می کند و باین ترتیب امر بنای کمونیسم را دشوار می سازد.
روابط داخلی بین والدین و کودکان از تمامی محاسبات مادی خارجی تصفیه شده و وارد يك مرحله نو، تاریخی می گردد.

۱۰- زمانیکه کلیه وظایف اقتصادی از دوش خانواده برداشته شد، دیگر مسئولیتی در قبال نسل تازه نداشت، و به منزله منبع پایه ای هستی زن بشمار نرفت. آنگاه خانواده، خانواده نخواهد بود. تا درجه اتحادی بین زوجین کاهش یافته و بدان تبدیل می شود، اتحادی که مبنی بر قرارداد متقابل است.

حکومت کارگری تحت دیکتاتوری ناگزیر از این است که دیگر خانواده را به منزله يك واحد اجتماعی اقتصادی بشمار می آورد. هر قدر که اصول کمونیسم عمیق تر در اقتصاد و جامعه ریشه نواند، خانواده نیز به همانقدر سریع تر ناپدید خواهد شد. خانواده به جای آن، اشکال زناشویی متفاوتی به خود خواهد گرفت. خانواده به منزله اتحادیه ای از والدین و کودکان محکوم به فناست. تحت دیکتاتوری پرولتاریا طبقه کارگر، جامعه کارگری، حکومت شوراهای ناگزیر از استقرار روابط خود نه با خانواده، بلکه با اشکال مختلف آمیزش جنسی بین دو جنس مخالف می باشد.

۱۱- آیا کدام شکل زناشویی بهتر از هر شکل دیگری مطابق با منافع جامعه کارگری است؟ آمیزش جنسی در مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیسم به چه نحوی باید باشد تا مخرب نبوده، برعکس جامعه را تقویت کند، و باین وسیله بنای کمونیسم را تسهیل نماید؟

کمونیسم و اخلاق زناشویی- جنسی

۱۶- هر مرحله تاریخی و توأمأ اقتصاد متناسب با یک ایده آل زناشویی و یک اخلاق زناشویی- جنسی است. تحت حاکمیت جامعه قبیله ای با قیود قبیله ای و خانواده گیش اخلاق زناشویی متفاوتی با اخلاق زناشویی حاکم بر دوره تحت تسلط حق مالکیت خصوصی و تثبیت حاکمیت پدر (پاتریارکال) وجود داشت. در سیستم های اقتصادی گوناگون همچنین اشکال مختلف اخلاق زناشویی پدید می آید.

نه تنها هر مرحله ای از تکامل جامعه، بلکه همچنین هر طبقه ای اخلاق جنسی خاص خود را دارد (مقایسه عادات طبقه مالکین فئودال با عادات طبقه بورژوازی در یک مرحله جهت اثبات این نکته کفایت می کند). هر قدر که اصول حق مالکیت خصوصی ثابت تر باشد، اخلاق زناشویی نیز به همانقدر ثابت تر خواهد بود. مطالبه بلعنه گئی از زن تا از دواج قانونیش از اصل حق مالکیت خصوصی و عدم تعادل مرد به تغذیه و پوشش کودک مرد دیگری منشاء می گرفت.

ریاء اساس اخلاق بورژوازی است (بروز منافع برونی و پیدایش هر نجاست ممکن درونی) و اخلاق دوئل- یک اخلاق برای مرد، یکی دیگر برای زن.

۱۷- در مورد رابطه بین دو جنس مخالف، اخلاق کمونیستی باید قبل از هر چیز هر نوع ریاکاری و اخلاق دوئل را که موروث تفکر بورژوازی است، در رابطه بین مردان و زنان از میان بردارد.

۱۸- آمیزش زناشویی تحت دیکتاتوری پروتاریا حال می باید برمینا، دو نقطه نظر فوق الذکر ارزیابی گردد: بر مینا بهداشت کارگران و برمینا تکامل همبستگی های روحی- معنوی.

آمیزش جنسی نباید امری شرم آور و گناهکارانه تلقی شود: این آمیزش باید به صورت عملکردی طبیعی و قانونی، به صورت تجلایی از یک جسم سالم برسیمت

با حقوق مادر، حق ارتباط معنوی با کودک و نفوذ بر او تا حدی که صدمه ای بر جامعه کارگری وارد نسازد و غیره.

۱۹- آمیزش زناشویی بین دو جنس مخالف با نظر بد و مورد در توافق با منافع جامعه کارگری قانوناً تنظیم می شود: آ. با نظر بسلامتی مردم و بهداشت نژادی^(۱)، ب. با نظریه افزایش یا کاهش جمعیت برحسب نیاز اقتصاد اجتماعی جامعه.

در مرحله دیکتاتوری کارگری دخالت جامعه کارگری در آمیزش زناشویی دو جنس مخالف بنابراین باید وارد مرحله جدیدی گردد و از دوره تنظیم نسخه های قانونی، مسئولیت در قبال دادگاه ها و غیره بدوره فعالیت اخلاقی- تحریکی و بهداشتی- آموزشی از یکسو و از سونی دیگر مقررات اجتماعی ای که روابط بین دو جنس مخالف را باید سالم تر کرده و کودک سالمی را تضمین کند، گذار نماید.

مثلاً مبارزه بر علیه بیماری های مقاربتی و ساری بر مینای یک فعالیت کاملاً گسترده مشتمل بر بهداشت، واگیری و آموزش توده ای بوسیله کمیساریای خلق برای بهداشت و کمیساریای خلق برای آموزش پیش برده شود، امری که نه فقط امکان سرایت های آتی از طریق مقاربت را کاهش دهد، بلکه همچنین "واگیری در زندگی روزمره" را نیز تنزل بخشد.

مجرمیت و مسئولیت قانونی نه در قبال عمل مقاربت جنسی، اما در قبال سکوت صمدی و اختفاء بیماری ساری. و این هم باید شامل مجانست رفتای کارگر و هم آمیزش جنسی آنان با هم باشد، و هم در صورت عدم ملاحظه مقررات مراقبتی در جهت کاهش امکان سرایت های آتی اعمال گردد.

۱۵- نه حقوقی (قانون)، بلکه اخلاق کمونیستی است که بمنزله تنظیم کننده روابط فی مابین دو جنس مخالف در جامعه کارگری و منافع اولادشان در دیکتاتوری اعتبار خواهد یافت.

يك مرد با زنان بسیار نیروی مرد را بشکلی ترمیم ناپذیر می فرساید و این امر آثار خود را در کودک نشان می دهد. متعاقباً آمیزش جنسی از این نوع به صورت شکلی ثابت در تناسب با منافع جامعه کارگری که نیازمند به رشد مرد می سالم و زنده می باشد، نیست.

۱۹- این يك واقعیت پزشکی مثبت است که وضعیت روانی والدین تحت فعالیت جنسی در سلامتی و زندگی کودک تأثیر می گذارد. بنابراین اخلاق کمونیستی با نظر سلامتی بشریت، مقاربت صرفاً ناشی از گرایش جسمانی را که رنگ عشق، حداقل هوس یا دلباختگی موقت نداشته باشد، محکوم می کند.

اما اخلاق کمونیستی همچنین، با نظر به منافع جامعه، آمیزش جنسی فی مابین اشخاصی را نیز محکوم می نماید که نه معلول گرایشی جسمانی نسبت به هم، بلکه معلول محاسبات نامربوط است، نیز آمیزش جنسی بر حسب عادت یا بدلیل آنگونه وابستگی معنوی ای که عاری از گرایش متقابل است.

بازنویس: پاشار آتری

شناخته شود، همانند مرتفع ساختن گرسنگی و تشنگی. در پدیده های طبیعت نه چیزی بنام اخلاق هست و نه غیر اخلاق. ارضاء يك نیاز سالم و طبیعی فقط در حالتی غیر عادی می شود که از حدود بهداشتی اش تجاوز کند. به این وسیله نه تنها به سلامتی انسان غیر مراقب صدمه می رسد، بلکه همچنین جامعه کارگری نیز که نیازمند به مصرف نیرو، انرژی اعضایش بنحوی مفیدست و سعی در حفظ سلامتی شان دارد، آسیب می بیند. بنابراین اخلاق کمونیستی همانطور که علناً عادی بودن جذابیت جنسی سالم در سن بلوغ را به رسمیت می شناسد، خودی را نیز برای تظاهرات جنسی قایل می شود، که مقاربت خارج از آنها اشکالی ناسالم، غیرطبیعی، ناهنجار به خود می گیرد، مثلاً افراط و نیز تمامی روابط جنسی ای که جسم را فرسایند و بدینوسیله انرژی کار اعضاء جمهوری کارگری را تنزل بخشیدند و لیکن اخلاق کمونیستی که مبتنی بر بهسازی سلامتی مردم است، امتناع از آمیزش جنسی را نیز کاملاً محکوم می کند.

"اندیشه سلامتی عبارت از ارضاء کامل و درست کلیه نیازهای انسانیت و این است دقیقاً آن هدفی که بهداشت باید تعقیب کند، و نه سرکوب تصنعی یکی از مهمترین فعالیت های جسم که عبارت از مقاربت است." (آ. بیل- "زن و سوسیالیسم")

هم عدم اعتدال جنسی که در انعقاد بیمن زناشویی در سنی پایین است، در زمانی که جسم نیرو نگرفته و آنطور که باید فرم نیافته است، و هم اجتناب از مقاربت کامل، توسط مردان و زنان، هر دو باید امری زیانبخش تلقی گردد. از نقطه نظر بهداشت مردمی، تثبیت روابط تک همسری یا چند همسری به عنوان اشکال اجباری بین دو جنس مخالف غیرممکن است، از این رو که اگر عدم اعتدال جنسی قادر است در زناشویی تک زوجی بروز کند، برعکس مبادله آمیزش جنسی بنوبه خود به هیچ وجه شاهدهی بر عدم اعتدال جنسی بدست نمی دهد.

بزشکی اثبات می کند که با "چند همسری" یعنی آمیزش جنسی همزمان يك زن با مردان بسیار امکان زن برای زایش کودک کاهش می یابد. همانطور که آمیزش جنسی،

حق رأی زنان و مبارزه طبقاتی^۱

رزا لوکزامبورگ

"چرا سازمان هایی برای زنان کارگر در آلمان وجود ندارد؟ چرا ما این قدر کم دربارۀ جنبش زنان کارگر می شنویم؟" اما ایرو^۲، یکی از یقینان جنبش زنان پرولتاری آلمان، با این پرسش ها مقاله ۱۸۹۸ "زنان کارگر در مبارزه طبقاتی" خود را آغاز می کند. از آن زمان به سختی ۱۴ سال گذشته است، ولی آن سال ها گسترش عظیم جنبش زنان پرولتاری را [از سر] گذرانده اند. بیش از ۱۵۰ هزار زن در اتحادیه ها متشکل شده اند و از فعال ترین گردان ها در مبارزه اقتصادی پرولتاریا می باشند. چندین هزار از زنان متشکل سیاسی با نشان سوسیال دموکراسی به تظاهرات پرداخته اند؛ روزنامه سوسیال دموکراتیک [«دی گلاش هایت» (برابری) به سر دبیری کلارا زتکین^۳] بیش از یکصد هزار مشترک دارد؛ حق رأی زنان یکی از مسائل حیاتی در برنامه سوسیال دموکراسی است.

^۱ - خطابه در تظاهرات دوم زنان سوسیال دموکرات، ۱۲ مه ۱۹۱۲. متن انگلیسی از "منتخبات نوشته های سیاسی روزا لوکزامبورگ"، مانتنی رویویرس، نیویورک، ۱۹۷۱، ص ۲۱۶-۲۲۲.

^۲ - Emma Ihrer (۱۹۱۱-۱۸۵۷). در ۱۸۸۶ سازمان زنان سوسیالیست را تشکیل داد، که غیرقانونی اعلام شد، و او به زندان افتاد. روزنامه کارگران زن Die Arbeiterin را در ۱۸۸۹ انتشار داد. بعداً روزنامه Die Gleichheit را تأسیس کرد که بعدها کلارا زتکین سردبیر آن شد. از ۱۸۹۰ عضو کمیته اجرایی اتحادیه های جرمن بود. پس از ۱۹۰۹، عضو کمیته اجرایی سازمان کارگران جوان بود.

^۳ - کلارا زتکین Clara Zetkin (۱۹۳۳-۱۸۵۷). سردبیر روزنامه زنان ج. س. آ. Die Gleichheit. پیگیرانه در جناح چپ. عضو کمیته کنترل حزب. عضو جامعه اسپارتاکوس. بعداً، عضو حزب کمونیست آلمان و حامی بلشویک ها. جزوه مهم: "تئین درباره مسئله



لرکان. این جا هم مانند همه ی حیطه های دیگر جامعه، شعار این است: "تگذارید چیزی شروع شود!" اولی آن چیز شروع شده است. دولت فعلی آن گناه که به زبان پرولتاری اجازه تجمعات علنی و سازمان های سیاسی داد تسلیم آنان شد. و دولت این را نه داوطلبانه، بلکه به خاطر ضرورت و تحت فشار مقاومت ناپذیر طبقه کارگر در حال برخاستن داد. فشار بر حرارات به پیش خود زنان پرولتاری بود که دولت پلیسی پروس- آلمان را مجبور به دست کشیدن از "قسمت زنان"^۱ مشهور در جلسات سازمان های سیاسی کرد و درهای سازمان های سیاسی را به روی زنان کاملاً گشود. این واقعاً راه را هموار کرد. پیشرفت مقاومت ناپذیر مبارزه طبقه پرولتاری حق زنان کارگر را به گرداب زندگی سیاسی کشانده است. با استفاده از حق اتحادیه و تجمع، زنان پرولتاری فعال ترین نقش را در زندگی پارلمانی و در عملیات انتخاباتی احراز کرده اند. این فقط فرجام اجتناب ناپذیر و فقط نتیجه منطقی جنبشی است که امروزه میلیون ها زن پرولتاری رزم جویانه و متکی به نفس فریاد می کشند: ما حق رأی می خواهیم!

زمانی، در عصر زیبایی مطلقه پیش از ۱۸۴۸، به تمام طبقه کارگر گفته می شد که آنان برای اعمال حق سیاسی "به حد کافی بالغ" نیستند. امروزه این را نمی توان برای زنان پرولتاری گفت، زیرا آنان بلوغ سیاسی خود را به منصفه ظهور رسانده اند. هر کس می داند که بدون آنان، بدون کمک پرشور زنان پرولتاری، حزب سوسیال دمکراتیک نمی توانست به پیروزی پرشکوه ۱۲ ژانویه (۱۹۱۲) نایل شود، نمی توانست چهار و یک ربع میلیون رأی بی آورد. به هر تقدیر، طبقه کارگر همیشه بلوغ خود را برای آزادی سیاسی با قیام انقلابی ظفر نمودن توده ها ثابت کرده است. فقط وقتی که "حق الهی" (تاج) و تخت و بهترین و نجیب ترین مردان مملکت حقیقتاً مشت گره گره کرده پرولتاریا را روی چشمان خود

^۱ - "قسمت زنان" در ۱۹۰۲ بوسیله وزیر پروسی فون هراشتاین تأسیس شده بود. بنایه این طرح، یک قسمت مخصوص اطاق برای زنان در جلسات سیاسی رزرو بود.

حقیقتاً این فاکت ها ممکن است شما را وا دارد تا به اهمیت بیکار برای حق رأی زنان کم بهاء بدهید. ممکن است بیاندیشید: ما حتی بدون حقوق سیاسی مساوی برای زنان به پیشرفت عظیمی در پرورش و سازماندهی زنان نایل آمده ایم. پس، حق رأی زنان ضرورت فوری ندارد. اگر چنین می اندیشید، فریب خورده اید. بیداری سیاسی و سندیکائی توده های پرولتاریای زن در طول ۱۵ سال اخیر با شکوه بوده است. ولی آن تنها به خاطر این ممکن شد که زنان کارگر علیرغم محرومیت از حقوق شان به شرکت زنده در مبارزات سیاسی و پارلمانتاریستی طبقه خود علاقمند بودند. تا اینجا، زنان پرولتاری توسط حق رأی مردان حمایت شده اند، که آن ها در حقیقت، گرچه فقط غیرمستقیم، نقشی در آن دارند. توده های وسیع هم مردان و هم زنان طبقه کارگر هم اکنون فعالیت های انتخاباتی را یک هدف مشترک برای خود می دانند. در تمام جلسات انتخاباتی سوسیال دمکراتیک، زنان یک قسمت عظیم و گاهی اکثریت را تشکیل می دهند [و] همیشه با علاقمندی و حرارت زیاد با آن درگیرند. در تمام محله هایی که یک سازمان محکم سوسیال دمکراتیک وجود دارد، زنان در فعالیت انتخاباتی یاری می کنند.

دولت سرمایه داری قادر نبوده است از شرکت زنان در تمام این وظایف و مساعی زندگی سیاسی ممانعت کند. گام به گام، دولت در حقیقت مجبور به پذیرش و تضمین این امکان شده است که به آنان اجازه حقوق اتحادیه ای و تجمعات را بدهد. فقط آخرین حق سیاسی به زنان داده نشده است: حق رأی دادن، انتخاب کردن مستقیم نمایندگان مردم در [لرگان] مقننه و مجریه، انتخاب شدن به عنوان عضوی در این

زنان". کارآ زتکین که دوست نزدیک روزا لوکزامبورگ بود، بعداً کتابی نوشت، تا حدی "ثابت کند" که او واقعاً ضد بلشویک نیست. گفته شده که روزا لوکزامبورگ اظهار کرد که روی سنگ قبرهای شان باید نوشته شود: "در این جا آخرین دو مرد سوسیال دمکراسی خفته اند."

در واقع، دولت ما علاقه مند به دریغ رأی از زنان و تنها از آن‌ها می‌باشد. او به درستی از تهدید آن‌ها در مورد مؤسسات سنتی طبقه حاکم می‌ترسد. مثلاً نظامی‌گری (که هیچ زن پرولتاریای متفکر نمی‌تواند از دشمنی مرگ آوری با آن حذر کند)، سلطنت، غارت سیستماتیک عوارض و مالیات‌های خواروبار، و غیره. حق رأی زنان وحشت و کراهتی برای دولت سرمایه‌داری حاضر می‌باشد زیرا در پشت آن میلیون‌ها زنی که دشمن فرونی، یعنی سوسیال‌دموکراسی انقلابی را قوی‌تر می‌کنند، ایستاده‌اند. اگر موضوع بر سر رأی دادن خاتم‌های بورژوازی بود، دولت سرمایه‌داری چیزی جز حمایت مؤثر برای ارتجاع نمی‌توانست انتظار داشته باشد. اکثر آن زنان بورژوازی که مانند شیر زنان در مبارزه به ضد "حقوق ارثی مردان" عمل می‌کنند، اگر حق رأی داشتند، مانند بره‌های سر به راه در اردوی ارتجاع محافظه‌کار و مذهبی‌هرز می‌رفتند. در حقیقت، یقیناً خیلی ارتجاعی‌تر از بخش مرد طبقه خود می‌شدند. به غیر از معدودی که مشاغل یا حرفه‌هایی دارند، زنان بورژوازی نقشی در تولید اجتماعی ندارند. ایشان چیزی جز مصرف‌کننده ارزش اضافی که مردان شان از پرولتاریا می‌چاپند، نیستند. آن‌ها انگل‌های، انگل‌های بدنه اجتماع هستند. و معمولاً یاران مصرف‌کننده در دفاع از "حق" خود در زندگی یک انگل حتی هراتر و خشن‌تر از مزدوران باواسطه سلطه و بهره‌کشی طبقاتی‌اند. تاریخ همه مبارزات انقلابی بزرگ، این را بطور وحشتناکی تأیید می‌کند. انقلاب کبیر فرانسه را بگیرید. پس از سقوط ژاکوبین‌ها^۵، آن‌گاه که روبسییر در زنجیر به محل اعدام کشانده می‌شد، روبسیی‌های برهنه بورژوازی مست از پیروزی در خیابان‌ها می‌رقصیدند، یک رقص بی‌شرم شادی بیرامون قهرمان از با افتاده

و زاتوان او را روی سینه‌های خود حس کردند، فقط آن‌گاه با سرعت آفرخش در می‌یابند و به "بلوغ" سیاسی خلق اعتقاد می‌یابند. امروز، نوبت زنان پرولتاریاست که دولت سرمایه‌داری را از بلوغ خود آگاه کنند. این امر بوسیله یک جنبش توده‌ای پیگیر و قدرت‌مند انجام می‌شود که باید وسایل مبارزه و فشار پرولتاریا را به کار گیرد.

حق رأی دادن زنان هدف است. ولی جنبش توده‌ای برای رخداده آن تنها کار زنان نیست، بلکه یک موضوع مشترک طبقاتی برای زنان و مردان پرولتاریاست. عدم حقوق برای زنان در آلمان کنونی تنها یک حلقه در زنجیر ارتجاع است که زندگی خلق را بغل و زنجیر کشیده است. و بطور نزدیکی با رکن دیگر ارتجاع یعنی سلطنت در ارتباط است. در آلمان سرمایه‌داری پیشرفته، خیلی صنعتی شده، قرن بیستم، در عصر برق و هواپیما، عدم حقوق سیاسی زنان همان قدر از بقایای ارتجاعی گذشته مرده است که سلطنت با "حق الهی" (تاج و) تخت. هر دو پدیده - وسیله آسمانی به مثابه قدرت هدایت‌کننده سیاسی، و زن، که پای بخاری درنگ کرده، که به طوفان‌های زندگی عمومی، به سیاست و مبارزه طبقاتی علاقه ندارد. هر دو پدیده ریشه‌های شان را در اوضاع بوسیده گذشته، در زمان‌های سرواز در دهستان و حراب (کلیدها) در شهرها دارند. در آن زمان‌ها، آن‌ها توجیه‌پذیر و ضروری بودند. ولی هم سلطنت و هم عدم حقوق زنان با توسعه سرمایه‌داری مدرن ریشه‌کن شده‌اند، کاریکاتورهای محیرالعقول شده‌اند. در جامعه مدرن ما، آن‌ها به وجودشان ادامه می‌دهند، نه فقط به خاطر این که مردم یادشان رفته آن‌ها را ملغا کنند، نه فقط به خاطر بانشاری و جبر اوضاع، نه، آن‌ها هنوز وجود دارند زیرا هر نو-سلطنت و زنان بدون حقوق - ابزار قدرت‌مند منافع دشمنان خلق شده‌اند. وحشی‌ترین و بدترین طرفداران بهره‌کشی و بردگی پرولتاریا در پشت (تاج و) تخت و محراب، همان‌گونه در پشت بردگی سیاسی زنان، سنگربندی کرده‌اند. سلطنت و عدم حقوق زنان مهم‌ترین ابزارهای طبقه سرمایه‌دار حاکم شده‌اند.

^۵ - **Jacobins** راییکال‌ترین گروه در طول انقلاب فرانسه ۱۷۸۹. قدرت آن‌ها بر اساس پاریسی بود. مشهورترین رهبران آن **Marat** و **Robespierre** بودند. امروزه این کلمه مترادف راییکال است.

مولد انگاشته می شود که ارزش اضافی تولید کند، که سود سرمایه داری بیافریند. از این نقطه نظر، رفاص تماشاخانه که ساق هایش سود به جیب صاحب کارش می ریزد، یک کارگر مولد است، در حالی که تمام رنج زنان و مادران پرولتاری در چهاردیوار خانه شان نامولد انگاشته می شود. این شقی و جنون آمیز جلوه می کند، ولی دقیقاً به شقاوت و جنون اقتصاد سرمایه داری کنونی مان مربوط است. و به روشنی و با تیزی دیدن این واقعیت شقی نخستین وظیفه زن پرولتاری است.

زیرا، دقیقاً از این نقطه نظر، ادعای زنان پرولتاری برای حقوق سیاسی مساوی در زمینه محکم اقتصادی پایه دارد. امروزه، میلیون ها زن پرولتاری مانند مردان- در کارخانه ها، کارگاه ها، مزارع، صنایع خانگی، ادارات، مغازه ها سود سرمایه داری می آفرینند. بنابراین از نظر کاملاً علمی جامعه کنونی مان آن ها مولد هستند. هر روز دسته های زنان استثمار شده توسط سرمایه داری وسعت می گیرد. هر پیشرفت توفنی در صنعت یا تکنولوژی جاهای نوینی را برای زنان در ماشین آلات سودآوری سرمایه داری می آفریند. و لذا هر روز و هر گام پیشرفت سرمایه داری سنگی نو به بنیان استوار تساوی حقوق سیاسی زنان می افزاید. آموزش و هوش زن برای خود مکانیزم اقتصادی ضروری شده است. زن تنگ بین و منزوی "جرگه خاتوانگی" پدربسالاری به همان کمی پاسخگوی نیازهای صنعت و تجارت است که سیاست درست است که دولت سرمایه داری از وظیفه اش حتی در این مورد هم غافل مانده است. تا این جا، اتحادیه ها و سازمان های سوسیال دمکراتیک در بیداری اذهان و حس اخلاقی زنان بیشترین (سهام) را داشته اند. حتی دهه ها قبل، سوسیال دمکرات ها به عنوان توانمندترین و باهوش ترین کارگران آلمان شناخته می شدند. همین طور امروزه اتحادیه ها و سوسیال دمکراسی زنان پرولتاریا را از هستی تنگ و تیره شان، از کند ذهنی بدبخت و خورده اداری خقواری در آمده اند. مبارزه طبقاتی پرولتاری افق های آن ها را وسعت بخشیده، اذهان آن ها را انعطاف پذیر کرده اند، تعکرشان را تکامل بخشیده، به آن ها هدف های بزرگی برای مساعی شان نشان داده

انقلاب. و در ۱۸۷۱، در پاریس، آن گاه که کمون^۱ قهرمانانه کارگران توسط مسلسل ها(؟) شکست خورد، مانگان سبع بورژوازی حتی از مردان حیوان صفت خود در انتقام خون آلود از پرولتاریای سرکوب شده ی پیشی گرفتند. زنان طبقات مالک همیشه متعصبانه از بهره کشی و بردگی مردم کارگر دفاع می کنند که از آن ها بطور غیرمستقیم وسیله موجودیت از نظر اجتماع بی مصرف خود را دریافت می داند.

از نظر اقتصادی و اجتماعی، زنان طبقات بهره کش یک بخش مستقل جمعیت نیستند. تنها عملکرد اجتماعی آن ها وسیله تکثیر طبیعی طبقات حاکم است. در مقابل، زنان پرولتاریا از نظر اقتصادی مستقل اند. آن ها برای اجتماع مانند مردان مولودند. منظورم این نیست که آن ها بجه پرورش می دهند یا خلقه داری می کنند تا کمکی به مردان در تأمین خانواده های شان با مزدهای ناچیز باشد. این قسم کار از نظر اقتصاد سرمایه داری فعلی مولد نیست. هیچ مهم نیست حاصل فدائاری ها و انرژی مصرف شده ی هزاران کوشش کوچک که جمع می شوند، چقدر عظیم باشد. این فقط امور خصوصی کارگر- شادی و برکت ش، و به این دلیل، ناموجود برای جامعه فعلی مان می باشد. تا زمانی که سرمایه داری و نظام مزدبیری حاکم است، فقط آن قسم کاری

^۱ - کمون. پس از شکست فرانسه در جنگ فرانسه و پروس ۱۸۷۱-۱۸۷۰، تیرز Thiers کوشید گارد ملی پاریس را خلع سلاح کند. کارگران کنترل حکومت را در دست گرفتند و برخی اصلاحات (تفکیک کلیسا از دولت، قذغن کردند کار شبانه، تحدید اجاره ها) دست زدند. پس از یک هفته محاصره توسط ضدانقلاب، کمون در خون غرق شد. مارکس کمون را در "خطابیه به شورای عمومی انترناسیونال (اول) درباره جنگ داخلی در فرانسه" ستود. مارکس طی آن این ایده را بسط داد که طبقه کارگر به سانگی نمی تواند دولت را چنان که هست قبضه کند و برای اهداف خود از آن استفاده کند. نظر "زوال دولت" مشخص شده ی "کمون می بایست نه یک سازمان پارلمنتاریستی، بلکه در آن واحد یک وسیله کاری، اجرایی و قانون گذاری می بود."

زنان مقیاس طبیعی آزادی عمومی است.^۸ این کاملاً برای جامعه کنونی مان درست است. جریان مبارزه توده ای برای حقوق سیاسی زنان فقط نمود و بخشی از مبارزه عمومی پرولتاریا برای رهایی است. در این امر قدرت و آینده اش نهان است. به خاطر پرولتاریای زن، حق رأی عمومی، مساوی، مستقیم برای زنان بطور عظیمی مبارزه طبقه پرولتاری را پیش می برد و تشدید می کند. برای این است جامعه بورژوازی از حق رأی زنان منزجر بوده و می ترسد. و برای این است که ما آن را می خواهیم و بدست خواهیم آورد. در بیکار برای حق رأی زنان، ما نیز فرارسیدن ساعتی را که جامعه کنونی در زیر ضربات چکش پرولتاریای انقلابی به مغزوبه ای فرو افتد، تسریع می کنیم.

ترجمه: انتشارات سیاهکل، سازمان چریک های فدائی خلق، فروردین ۱۳۵۸.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: EM.Karear.London.WC1N.5XX.UK

ایمیل: yasharazari@netscape.net

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳

است. او کوشید تا پشتیبانی سرمایه داری را برای ایده های تخیلی اش بدست آورد، ولی بی حاصل. پس از ۱۸۳۰، تعدادی هوادار بدست آورد که روزنامه ای را آغاز کردند، مهم ترین آن ها و کونسیدران V.Cosiderant بود. مزرعه بروک Brook در ایالت متحده آمریکا یک کمون فوروریستی بود.

^۸ - گرچه روزالوکزامبورگ نمی توانست بداند، کارل مارکس همین کلمات را در "مستویس های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴" ناخوانا " آن جا که ماهیت جامعه کمونیستی را تشریح می کند، نکر می کند.

است. سوسیالیزم تولد ذهنی دو باره توده زنان پرولتاری را بدید آورد. و بدین وسیله بی شک آن ها را هم کارگران مولد توانا برای سرمایه کرده است.

با توجه به همه این ها، عدم حقوق سیاسی زنان پرولتاری یک بی عدالتی بلندپایه است، و بیشتر به خاطر این که تاکنون کمیته نیمه دروغ بوده است. به علاوه، توده های زن نقش فعال در زندگی سیاسی دارند.

معهدا، سوسیال دمکراسی استدلال "بی عدالتی" را به کار نمی برد. این اختلاف اساسی بین ما و سوسیالیزم احساساتی و تخیلی قبلی است. ما متکی به عدالت طبقات حاکم نیستیم، بلکه فقط و فقط به قدرت انقلابی توده های کارگر و در راه تکامل اجتماعی که زمینه را برای این قدرت آماده می کند (متکی هستیم). پس بی عدالتی فی نفسه یقیناً استدلالی نیست که با آن مؤسسات ارتجاعی را (بتوان) سرنگون کرد. فریدریش انگلس، دیگر بنیانگذار سوسیالیزم علمی می گوید. معهدا اگر بی عدالتی در بخش های بزرگی از جامعه محسوس شود، همیشه آن علامت مطمئنی است که پایه های اقتصادی جامعه بطور معتدبهی تعویض شده اند، که شرایط فعلی متضاد حرکت تکاملی می باشد. جنبش نیرومند کنونی میلیون ها زن پرولتاری که عدم حقوق سیاسی خود را یک خطای مدتش می دانند علامت بسیار لغزش ناپذیری است. علامت آن که پایه های اجتماعی سیستم فراماتروا پوسیده اند و روزهای آن شماره می شوند.

صدسال پیش، شارل فوریر^۹ فرانسوی، یکی از نخستین پیامبران بزرگ ایده آل های سوسیالیستی، این کلمات فراموش نشدنی را نوشت: در هر جامعه، درجه آزادی

^۹ - فوریه F.M.C.Fourier (۱۸۳۷-۱۷۷۲). یک تخیلی (تویست) خود آموخته.

مخالف انودیوالیزم (فرنگری) بود. در کتابش *Theorie des Quatre Mouvements* (۱۸۰۸) یک کنویراتیو (تعاون) تخیلی را طرح ریزی کرد. طرح سری های "فالانسترهای" *Phalansteries* جماعت های کشاورزی براساس تعاون را ریخت. مهم ترین تئوریش *Le Nouveau Monde Industriel* (جهان صنعتی جدید) (۱۸۳۰)

به مناسبت صدمین سالگرد هشت مارس روز جهانی زن

چگونه خود را سازماندهی کنیم؟ [سازمان یابی زنان کارگر]

۱. اله نور مارکس¹ (۱۸۹۲)

برگرفته از: *زنان مارکسیست در مقابل فمینیسم بورژوازی نوشتهٔ هال دریبر و آن لیوو*
ترجمهٔ سهراب شهابنگ

در تاریخ ۵ فوریهٔ ۱۸۹۲، اله نور مارکس دست به نوشتن چهار مقاله زد که آغاز آن طرح این مسأله بود که زنان چگونه باید خود را سازمان دهند و سپس در بارهٔ سازمان یابی زنان کارگر انگلستان در اتحادیه های کارگری گزارش داد.²

چهار صد نمایندهٔ کنگرهٔ انترناسیونال سوسیالیستی بروکسل [۱۸۹۱] در آخرین نشست خود قطعنامهٔ زیر را تصویب کردند:

¹ - اله نور (توسی) مارکس (۱۸۹۸-۱۸۵۵) - کوچک ترین دختر کارل مارکس -، فعال جنبش کارگری و سوسیالیستی، فعال جنبش زنان، نویسنده، مترجم و دوستدار ادبیات و هنر (به ویژه تئاتر) بود. از سال ۱۸۸۵ برای ایجاد انترناسیونال سوسیالیستی مبارزه می کرد و در نخستین کنگرهٔ انترناسیونال دوم (۱۸۸۹) در پاریس به عنوان نماینده و عضو مؤسس شرکت داشت (مترجم فارسی).

² - همهٔ مطالبی که با حروف خوابیده کوچک در متن آمده اند از هال دریبر و آن لیوو اند و بقیه که با حروف معمولی تایپ شده اند از اله نور مارکس.



(اله نور ادامه می دهد) زنان کارگر اتریشی نشان می دهند به چه علت راه سازمان یابی را می دانند، اما آنها می توانند از آنچه خواهران نشان در کشورهای دیگر انجام می دهند بیاموزند. او در یک رشته از مقالات که وضع اتحادیه های زنان در انگلستان را گزارش می دهد سه نتیجه زیر را می گیرد:

۱. هر جا که زنان سازمان می یابند، وضعیت آنان بهتر می شود - یعنی مردها بالا می روند، ساعات کار کاهش می یابند، شرایط کار بهبود پیدا می کند.
۲. هنگامی که زنان سازمان یابند و مزد آنان همچون مزد واقعی کارگران و نه مکمل ناچیز درآمد خانواده، تلقی شود، این امر دست کم به همان اندازه به نفع مردان خواهد بود که به نفع زنان.
۳. جز در برخی رشته های کاملاً ویژه، ضروری است که زنان و مردان کارگر، به خصوص کارگران غیر ماهر، عضو اتحادیه های واحدی باشند همان گونه که عضو حزب واحد کارگر اند.

در باره جنبش زنان کارگر در انگلستان

اله نور مارکس در نامه بعدی گفتارش را با سازمان یابی اتحادیه ای زنان انگلستان و مسائل آن آغاز کرد. مقاله با خلاصه ای از پیشرفت اتحادیه های زنان از زمان شروع « جنبش اتحادیه ای نوین » که با اعتصاب کارگران کبریت سازی، ایجاد اتحادیه کارگران گاز [که خود اله نور یکی از سازماندهان و عضو هیئت اجرایی آن بود]، اعتصاب بزرگ کارگران بندر [بار اندازان] و غیره مشخص می شود، آغاز می گردد.

هر چند ما از مشاهده این پیشرفت خوشحالیم و پیشرفت سازمان یابی کارگران را می پذیریم، نمی توانیم چشممان خود را بر این واقعیت بیندیم که زنان هنوز به نحو قابل ملاحظه ای عقب اند، و نتایج واقعی حاصل پس از سال ها کار به گونه رفت باری کوچک اند.

حتی در صنعت نساجی، نخستین عرصه سازمان اتحادیه ای زنان هنوز نارسایی هایی وجود دارد. نخست اینکه در بسیاری موارد زنان هنوز سازمان یافته نیستند، هر چند این وضعیت اکنون کمتر از گذشته رایج است؛ زیرا اتحادیه ها می بینند که چگونه زنان غیر منتسب به سلاح کارفرمایان به ضد آنان تبدیل می گردند. (دو مثال ذکر می شود). دوم اینکه زنان عضو اتحادیه غالباً در اداره اتحادیه ها دارای رأی نیستند:

به عنوان مثال در لاتکاشاپر و یورکشایر که زنان تقریباً بی استثنا عضو اتحادیه اند، به طور منظم حق عضویت می پردازند و البته از مزایای اتحادیه هم بهره مندند، مطلقاً هیچ سهمی در رهبری این سازمان ها ندارند، دارای هیچ رأیی در صندوق های خود نیستند و تاکنون هرگز در کنگره اتحادیه ها نماینده نبوده اند. نمایندگی و اداره تماماً در دست کارگران مرد است.

« ما احزاب سوسیالیست همه کشورهای را فرا می خوانیم تا در برنامه های خود مبارزات برای برابری کامل هر دو جنس و این خواست را که زنان پیش از هر چیز باید از حقوق برابر با مردان در حوزه های مدنی و سیاسی برخوردار باشند به نحو دقیق و مشخصی بیان کنند. »

این قطعنامه و این موضع در مورد رأی گیری عمومی به ویژه از آن رو معنی بیشتری کسب کرد که در نخستین نشست کنگره صریحاً اعلام شد کنگره سوسیالیستی کارگران کاری با طرفداران حقوق زن ندارد. همان گونه که کنگره در مسئله جنگ بر اختلاف بین مجمع معمولی بورژوازی صلح که در جایی که صلحی وجود ندارد فریاد « صلح، صلح » سر می دهد و حزب صلح اقتصادی، حزب سوسیالیست که خواهان محو علل جنگ است، تأکید می ورزد، به همین طریق در مورد « مسئله زنان » نیز به روشنی بر تفاوت بین « طرفداران حقوق زنان » که هیچ مبارزه طبقاتی را به رسمیت نمی شناسند و تنها مبارزه بین دو جنس را می پذیرند، که خود به طبقات دارا تعلق دارند و حقوقی را طلب می کنند که بیاتنگر بی عدالتی نسبت به خواهران کارگیشان است از یک طرف، و حزب واقعی زنان، حزب سوسیالیست، که درکی بنیادی از علل اقتصادی موقعیت ناپسامان زنان کارگر دارد و از آنان دعوت می کند دست در دست مردان هم طبقه خود به مبارزه با دشمن مشترک، یعنی مردان و زنان سرمایه دار روی آورند از طرف دیگر، تأکید دارد.

قطعنامه بروکسل از نظر اعلام اصل، عالی است - اما در باره انجام عملی آن چه باید گفت؟ زنان چگونه باید به حقوق مدنی و سیاسی ای که این قطعنامه طلب می کند دست یابند؟ زیرا تا هنگامی که آنچه را باید کرد با مناسبت و واقع بینی بررسی نکنیم خواست های تئوریک حاصلی در باره آنچه باید باشد به بار نمی آورند. کافی نیست به مبارزه طبقاتی اشاره کنیم. کارگران همچنین لازم است یاد بگیرند چه سلاح هایی را باید به کار برد و چگونه آنها را به کار برد؛ به چه مواضعی باید حمله کرد و چه دستاوردهایی را باید حفظ نمود. بدین علت است که کارگران اکنون می آموزند چه زمان و در کجا به اعتصاب و تحریم روی آورند، چگونه به قوانین حفاظتی برای کارگران دست یابند. چه کار کنند که قوانینی که در این زمینه ها قبلاً به تصویب رسیده به صورت الفاظ مرده باقی نمانند. پس ما زنان اکنون چه باید بکنیم؟ ما سازمان خواهیم یافت - سازمان نه همچون زن بلکه به متابۀ پرولتر، نه همچون رقیبان ماده مردان کارگر بلکه به متابۀ رفقای آنان در مبارزه.

جدی ترین مسئله این است: چگونه باید سازمان یابیم؟ از نظر من اکنون ما باید همچون فعالان اتحادیه ای خود را سازمان دهیم و نیروی متحد خود را برای دستیابی به هدف نهایی یعنی آزادی طبقه خود به کار بریم. کار آسانی نخواهد بود. در واقع وضعیت کار زنان طوری است که غالباً پیشروی به نحو جان فرسایی دشوار است. اما کار روز به روز آسان تر خواهد شد، و به نسبتی که زنان و به ویژه مردان بیاموزند که چه قدرتی در اتحاد همه کارگران نهفته است این امر آسان تر جلوه خواهد کرد.

کشیشان، نمایندگان مجلس بورژوا و زنتاشان که حتی ذهن خرده بورژوازی تری دارند، اشراف تروتمند زن و مرد - اینها هستند پشتیبانان شمار زیادی از اتحادیه های زنان.

استثمارگران بی شرمی مانند لرد براسن میلیونر و « لیدی » هائی مانند زن سر جولیان گلد اسمید فوق ارتجاعی سالن های مهمانی جای برای پشتیبانی از مجمع زنان بریا می کنند در حالی که لیدی دیلک از جنبش [زنان] برای منافع سیاسی شوهرش بهره می گیرد. گواه یائین بودن درک چنین کسانی از کار [کارگر]، شگفت زدگی آنان از « علاقه بسیار هوشمندانه ای است که زنان در یک گرد همائی ... به رهنمودهای سروران اقتصادی خود نشان دادند! »

ما امیدواریم و معتقدیم که زنان کارگر « علاقه هوشمندانه ای » به امور خود نیز نشان خواهند داد، و بالاتر از همه بخش بزرگ و زنده ای در جنبش بزرگ مدرن پروولتاریا تشکیل خواهند داد. آنان نقداً تا درجه معینی این کار را کرده اند.

یک اتحادیه کارگری زنان

در دو نامه بعدی در این رشته نوشته ها، اله نور مارکس با توصیف اثرات « جنبش اتحادیه ای قدیم » و « جنبش اتحادیه ای نوین » ؛ و شماری از صنایع و وضعیت هائی که در برگیرنده فعالیت های زنان اند به ترمیم جنبش زنان کارگر انگلستان اشاره می دهد. تکه زیر از نامه چهارم است که در تاریخ ۲۰ مه ۱۸۹۲ منتشر شد؛ موضوع آن یک اتحادیه کارگری زنان است:

اتحادیه جدید زنان سیگار ساز که در نامه پیش از آن نام بردم سه سال پیش تأسیس شد. اعضای آن جزء اتحادیه مردان نیستند هرچند که دو اتحادیه با هم کار می کنند. از نظر کسی که از بیرون نگاه می کند تأسف آور است که دو اتحادیه کاملاً در هم ادغام نمی شوند، البته همکاری می کنند. دلیلی که مردان به ضد ادغام می آورند این است که زنان تقریباً همواره به کار خود همچون چیزی موقتی نگاه می کنند و حرفه واقعی خود را ازدواج می دانند، حرفه ای که آنان را از نیاز به تلاش معاش آزاد می کند. البته در اکثریت بزرگ موارد، ازدواج کار زن را کاهش نمی دهد بلکه آن را دو برابر می کند، زیرا زن نه تنها برای مزد کار می کند بلکه همچنین مجبور است در این معامله نامقدس کار سخت رایگان « خانگی » نیز انجام دهد. به رغم همه اینها زنان بدبختانه غالباً به کار خود به صورت موقت نگاه می کنند و مدافع این برخورد مردان هستند که کار مزدی خود را « مادام العمر » می دانند و بنابراین بیشتر برای بهبود وضعیت خود شوق نشان می دهند.

دلیل اصلی این بی اعتنائی و بی میلی ظاهری از جانب زنان را می توان به آسانی تشخیص داد؛ این امر در همه سازمان های زنان مشترک است و ما نمی توانیم آن را نادیده بگیریم. دلیل این امر این است که حتی امروزه زنان هنوز باید دو وظیفه را بر عهده گیرند: در کارخانه پروولترند و مزد روزانه ای دریافت می کنند که بخش مهمی از هزینه زندگی خود و فرزندانشان را تأمین می کند اما آنها همچنین بردگان خانگی و خدمتکاران بی مزد شوهران، پدران و برادران خودند. حتی صبح زود پیش از رفتن به کارخانه زنان نقداً آن قدر کار انجام داده اند که اگر مردان می بایست انجام دهند آن را بخش مهمی از کار به حساب می آوردند. ساعت ناهار که به مردان دست کم و عده کمی آرامش می دهد برای زنان به معنی استراحت نیست. سرانجام شامگاه، که مرد بدبخت بینوا آن را از آن خود می داند زن بدبخت تر و بینوا تر باید کار کند. کار خسته باید انجام شود؛ از کودکان باید مراقبت به عمل آید؛ رخت ها باید سسته شود و وصله پینه گردد. خلاصه اینکه اگر مردان در یک شهر کارخانه ای انگلیس ده ساعت در روز به کار مشغولند زنان دست کم شانزده ساعت در روز کار می کنند. بنابراین چگونه می توانند علاقه فعالی به چیز دیگری نشان دهند؟ از نظر فیزیکی ناممکن است. با این حال باز هم به طور کلی در این شهرهای کارخانه ای وضع زنان بهتر است. آنان مزد « خوبی » می گیرند و مردان نمی توانند بدون کار آنها از پس زندگی برآیند از این رو زنان [در شهرهای کارخانه ای] نسبتاً مستقلند. تنها هنگامی که به شهرها و نواحی ای می آئیم که در آن کار چیزی جز عرق ریزی نیست، مناطقی که در آن همچون قاعده بخش مهمی از کار [برای کارفرما] در خانه انجام می شود با بدترین شرایط و بالاترین نیاز به سازمان یابی مواجه می شویم.

در سال های اخیر فعالیت زیادی درباره این مسأله صورت گرفته است، اما من موظف بگویم که نتایج هیچ مناسبتی با تلاش های انجام شده ندارند. ولی به نظر من ناچیز بودن نتایج همواره ناشی از شرایط نکبت باری که زنان کارگر در آن زندگی می کنند نیست. من بیشتر چنین فکر می کنم که بخش مهمی از دلیل این امر [ناچیز بودن نتایج] را باید در روش استقرار و رهبری اکثر اتحادیه های زنان جستجو کرد. ملاحظه می کنیم که بیشتر این اتحادیه ها را افرادی از طبقه متوسط، زن یا مرد، رهبری می کنند. بی شک این افراد تا حد معینی مقصود و نیت خوبی دارند، اما آنان نمی توانند و نمی خواهند بفهمند موضوع جنبش کارگری چیست. آنان فقر و نکبت را در پیرامون خود می بینند، احساس ناراحتی می کنند، و میل دارند شرایط کارگران بدبخت را « بهبود بخشند ». اما آنها جزء ما نیستند.

دو سازمانی را در نظر بگیرید که در کمک به ایجاد اتحادیه های زنان سخت فعالیت کرده اند. نام سازمان قدیمی تر مجمع آینده نگر اتحادیه های کارگری زنان و نام سازمان جدید تر انجمن اتحادیه های کارگری زنان است. اهداف دومی تا حدی پیشرو تر از اولی است، اما هر دو توسط محترم ترین و ریشه دار ترین تیپ های بورژوا، هم زن و هم مرد، سازماندهی، رهبری و پشتیبانی می شوند. اسقفها،

من میل دارم یک بار برای همیشه دیدگاه خود را به روشنی بیان کنم و فکر می‌کنم از جانب زنان بسیاری سخن می‌گویم. ما به متابه زن مسلماً علاقه شدیدی به دست یابی زنان به حقوق یکسان با حقوقی که مردان از جمله مردان کارگر اکنون از آن بهره‌مندند داریم. اما ما بر آنیم که «مسئله زنان» مؤلفه‌ای اساسی از مسئله‌رہائی کار است.

هیچ شکی نیست که مسئله زنان وجود دارد. اما برای ما – که این حق را خواه براساس تولد یا از طریق فعالیت برای اهداف کارگران به دست آورده‌ایم که جزء طبقه کارگر به حساب آئیم – این امر مطلق به جنبش عمومی طبقه کارگر است. ما می‌توانیم مبارزه زنان طبقات بالا یا متوسط را برای دست یابی به حقوق معتبر و پایه‌داری که دست یابی بدان به نفع زنان کارگر هم هست درک کنیم. با آن همدلی داشته باشیم و در صورت لزوم بدان یاری رسانیم. می‌گویم ما حتی می‌توانیم یاری رسانیم: مگر ماتیفست کمونیست به ما نیاموخته که ما موظفیم از هر جنبش مترقی که برای اهداف کارگران سودمند است پشتیبانی کنیم حتی اگر آن جنبش از آن ما نباشد؟

اگر همه خواست‌هایی که این زنان [بورژوا] مطرح می‌کنند همین امروز اعطا گردد، ما زنان کارگر هنوز در همان جایی که قبلاً بودیم خواهیم ماند. زنان کارگر هنوز باید ساعاتی به نحو مفصلانه‌ای طولانی، برای مزد، به نحو مفصلانه‌ای یائین، در شرائط، به نحو مفصلانه‌ای غیر بهداشتی کار کنند؛ آنان هنوز تنها امکان انتخابی که خواهند داشت بین روسی‌گری و گرسنگی خواهد بود. هنوز بیش از همیشه این امر صادق خواهد بود که، در مبارزه طبقاتی، زنان کارگر زنان خوبی در میان سخت‌ترین دشمنان خود خواهند یافت؛ آنان باید با این زنان مبارزه کنند همان گونه که برادران کارگیشان با سرمایه‌داران مبارزه می‌کنند. مردان و زنان طبقه متوسط به میدانی «آزاد» برای استثمار کار نیازمندند. آیا ستاره جنبش حقوق زنان، خاتم فوست مخالفت خود را به صراحت با کاهش قانونی ساعات کار زنان کارگر اعلام نکرد؟ جالب و قابل ذکر است که در این مسئله طرفدار ارتودکس حقوق زنان، و دوست خوب من آقای بیس، این خلف بی‌مقدار، شوینهاور⁴، هر دو موضع مطلقاً یکسانی دارند. خلاصه از نظر ما تنها جنبش طبقه کارگر وجود دارد.

⁴ - آرثور شوینهاور (۱۸۶۰-۱۷۸۸) فیلسوف آلمانی.

شوینهاور زنان را هم از نظر جسمی و هم به لحاظ فکری و روحی یائین‌تر از مردان می‌دانست. نظرات او در مورد زن مشخصاً در نوشته‌ای زیر عنوان *بر باره زنان آمده است*، او در آنجا زنان را کودکان بزرگ می‌نامد و صریحاً با حقوق زنان مخالفت می‌کند. احتمالاً منظور اله نور مارکس از مقایسه خاتم فوست با آقای بیس، که ظاهراً طرفدار شوینهاور بوده نشان دادن این است که زنان بورژوا طرفدار حقوق بشر نسبت به زنان کارگر دید تحقیر آمیزی دارند و برای آنان صلاحیت دخالت در زندگی خود و در امور جامعه قائل نیستند. (مترجم فارسی)

مقاله توضیح می‌دهد که در لندن زنان سیگار ساز ۲۵ تا ۵۰ درصد کمتر از مردان دریافت می‌کنند، به ویژه بین جهت که در کار «آماده سازی» که بست‌تر تلقی می‌گردد به کار گرفته می‌شوند؛ و کارگران مرد هنگامی که کارفرمایان به زنان کارگر کلبه‌بندی با مزد کمتر از مردان می‌دهند و بدین طریق سطح عمومی مزد ها را یائین می‌آورند شاکلی اند. اما راه چاره نه جلوگیری از دادن کار بهتر به زنان بلکه برابری مزد ها است. اله نور پس از بحث در باره کار اتحادیه زنان گائزر³ به ضد شرائط وحشتناک کارستان توضیحی در باره نو گونه زن بورژوا ارائه می‌دهد. زنان گائزر یک هیئت نمایندگی به مجلس فرستاده بودند و خواستار آن بودند که زیر پوشش قانون کارخانه قرار گیرند.

قابل توجه است که فوراً خاتم فوست، این بورژوا مرتجع مدافع حقوق زنان (حقوق زنان دارا)، که هرگز یک روز در عمرش کار نکرده، همراه با خاتم لویتون آنارشویست (که او نیز از طبقه متوسط است)، هیئت متقابل به مجلس فرستادند تا به دخالت [زنان گائزر] در مسئله کار زنان اعتراض کند! برای رعایت عدالت باید از زن دیگری از طبقه متوسط، می‌آبراهامز، دبیر خستگی ناپذیر و سازمانده اتحادیه زنان گائزر نام ببرم. تا حد زیادی به لطف دخالت او است که این زنان اکنون مسئله فوری محدود کردن ساعات کار روزانه از جانب حکومت را درک کرده اند.

اتحادیه کارگری زنان در انگلستان

[مقاله بعدی] [باسخ جلدی [پلمیکی]] به مقاله ای بود که آرپایترین تسایونگ [مجله زنان کارگر] از مجله دیگری تجدید چاپ کرده بود. کسی به نام نوتیزره آبخن هاووزر به مسئله ای که در بالا مطرح شده پرداخته بود. بخش اعظم پاسخ طولانی اله نور صرف نشان دادن تحریفات و اطلاعات ناقص در نوشته آبخن هاووزر شده که به طور عمده به تجلیل مجمع آینده نگر اتحادیه های کارگری زنان پرداخته بود (این مجمع در مقاله دوم اله نور مورد بحث قرار گرفت). به دنباله آن، معنی بر یا دانستن سالن های مهماتی جای از جانب لرد ها، ابیدی ها و اسقف های مجمع خیریه برای حفاظت از زنان کارگیشان که صغیر تلقی می‌شدند به شاکلی نافذ و قاطع تصویر می‌گردد. ما در اینجا عبارت‌هایی از مقاله را که در آنها رابطه بین فمینیسم بورژوائی و سوسیالیسم به شکل عام مورد بررسی قرار می‌گیرد نقل می‌کنیم.

متلی قدیمی می‌گوید «راه جهنم با نیات خیر سنگ فرش شده است». زنان کارگر به خوبی می‌توانند خواست‌های جنبش زنان بورژوا را درک کنند؛ آنان می‌توانند، و حتی باید، برخوردار توأم با همدلی نسبت به این خواست‌ها داشته باشند؛ اما اهداف زنان کارگر و زنان بورژوا بسیار متفاوت اند.

³ - گائزر: آنکه جامه‌ها را شوید، رخت شوی، لباس شوی، سپید کار (فرهنگ معین)

به نظر می‌رسد در اینجا واژه «گائزر» از «رخت شوی» مناسب‌تر باشد چون علاوه بر شستن لباس، شستن پارچه را نیز در بر می‌گیرد یعنی فعالیت صنعتی تمیز کردن پارچه و سفید کاری را نیز شامل می‌شود که با متن اله نور مارکس و با شرائط آن روز انگلستان تطابق بیشتری دارد. (مترجم فارسی)



مقاله در اینجا انکی حاشیه روی می‌کند تا ادای حقی به زنی که کمتر شناخته شده کرده باشد. اله نور می‌گوید هنگامی که پدرش به حمله یک رهبر جنبش کارگری به نام جرج هاول به انترناسیونال یاسخی نوشت، مجله مطّرم از درج آن امتناع کرد.....

... از این رو پدر من به زن کارگری روی آورد که در آن هنگام هفته نامه کوچک آزاد اندیشانه ای منتشر می‌کرد. او از چاپ یاسخ کارل مارکس به آقای جرج هاول خوشحال بود. به نظر می‌رسد ارتباط بین دوشیزه آبخن هاوزر، پدر من و خاتم هارپیت لا چندان خارج از عرصه این مقاله نباشد. خاتم لا تنها زن عضو شورای عمومی انترناسیونال اول بود؛ او سال‌ها پیش از خاتم یاترسون مشخص، که دوشیزه آبخن هاوزن او را آغازگر جنبش معرفی می‌کند، برای جنس خود و طبقه خود کار کرده بود. خاتم لا یکی از نخستین کسانی بود که اهمیت سازمان زنان را از دیدگاهی پرولتری درک کرده بود. عده کمی امروزه در باره او حرف می‌زنند؛ عده کمی به یاد او هستند. اما روزی که تاریخ جنبش کارگری در انگلستان نوشته شود، نام هارپیت لا در کتاب زرین پرولتاریا درج خواهد شد.

نزدیک پایان مقاله جمله کوتاهی هست که گفتار او را جمع بندی می‌کند. اله نور این نکته را مطرح می‌کند که لرد ها و لیدی های مجمع نیکو کارانه زنان می‌گویند «شرایط تباه شده و یوسیده امروزی» را وصله بینه کنند در حالی که «ما بر دیدگاه مبارزه طبقاتی ایستاده ایم»

برای ما «مسئله زنان» از موضع بورژوائی بیش از مسئله مردان وجود ندارد. آنجا که زنان بورژوا خواهان حقوقی هستند که این حقوق به ما نیز یاری می‌رسانند، ما همراه با آنان مبارزه خواهیم کرد، همان گونه که مردان طبقه ما حق رأی را به این دلیل که از جانب طبقه بورژوا مطرح شد رد نکردند. ما نیز هیچ گونه مزینتی را که زنان بورژوا به نفع خود کسب کرده اند و به ما با میل یا بی میل عرضه می‌دارند رد نخواهیم کرد. ما این مزایا را همچون سلاحی می‌پذیریم که به ما امکان می‌دهند بهتر در کنار برادران کارگر خود بیکار کنیم. ما زناتی نیستیم که در مبارزه به ضد مردان صف کشیده باشیم بلکه کارگرانی هستیم که به ضد استثمارگران مبارزه می‌کنیم.

موقعیت زن ایرانی^۱

در میان کشورهای اسلامی، ایران را می‌توان از لحاظ استمرار و انقیاد زنان در مقام نخست بشمار آورد. موافق فرامین بیخیمیر [اسلام]، هر مرد مؤمن می‌تواند تا "چهار زن مشروع" [عقدی] و بنا بر میلش تعدادی زن نا مشروع [صیغه] اختیار کند.

شاهزادگان و زمینداران توانگر و غیره چون بیرون و خداد اسلام از این قوانین حداکثر استفاده را برده‌اند و نادر نبوده‌اند مواردی که تعداد زنان شاهزاده یا سلطانی به ۱۰۰، ۲۰۰، یا حتی سیصد بالغ گشته است. اما هنگامی که بدنیا آمدن انکشاف مناسبات سرمایه‌داری محصولات کشاورزی در بازار ارزش معینی یافتند و تجملات - بسیک اروپایی - امکانات مالی کلانی را می‌طلبید، بی حاصلی [نگهداری] گله‌ای از زنان خود را بر زمیندار ایرانی آشکار ساخت.

نتایج بحران اقتصادی گسترش یابنده پس از جنگ [جهانی اول]، بویژه برای طبقات متوسط، مانع از آن شد که از حق تعدد زوجات استفاده گردد. برای اهالی زحمتکش ایران حتی یک زن نیز جزو تجملات بحساب می‌آید. این امر به آنجا انجامیده است که در ایران تنها کمتر از کشورهای اروپایی شکوفان نباشد. در این رابطه، بسختی می‌توان تهران امروزی [۱۳۰۱] را از پایتخت‌های اروپایی عقب دانست. طبیعتاً، استمرار و انقیاد زنان، همزمان با این گسترش می‌یابد.

در شهرهای تهران و تبریز - اگر نخواستیم باشیم از توانگران سختی به میان آوریم - غالباً با خانواده‌های متوسط‌الحالی بر می‌خوریم که در مقابل پرداخت چند قران دو یا سه خدمتکار استخدام می‌کنند. هیئت خدمتکاران یکی از زمینداران بزرگ در تهران به ۴۰۰ تن بالغ می‌شود که نیمی از آنان از زنان اند. در کشتزارهای برنج، تنباکو و غیره زنان روزانه ۱۲ ساعت کار می‌کنند و در مقابل آن دستمزد محسوبیاری و ناچیزی دریافت می‌دارند.

در زمینه‌های سیاسی-حقوقی موقعیت زن بازهم وخیمتر است. بنابر مقررات حاکم، وی تقریباً برده شوهر است که می‌تواند در هر لحظه‌ای که بخواهد او را از خانه بیرون راند. لکن قوانین مقدس اسلام مانع از آن می‌شود که زن ایرانی شوهرش را بدون رضایت وی ترک گوید. این مخلوق بد بخت دیگر اجازه ندارد با صورت نابوشیده به جهان نظر افکند، زیرا طبق قوانین حاکم وی ازین سن بیعت می‌تواند بعتد در آید. نیوشیدن نقاب [روبند] مستوجب جرایم نظمی است. تنها در پایتخت است که مقررات در این رابطه به اشد مورد اجرا گذاشته نمی‌شوند.

در ایران آموزش زنان نیز از سطحی عالی برخوردار نیست. به استثنای پایتخت، بندرت مدرسه دخترانه خوبی می‌توان یافت. دختران تا سن ده یا یازده سالگی به مدارس مذهبی [مکتب] می‌روند و در آنجا به همان سبک مرسوم هزار ساله به قرائت و آموختن قران می‌پردازند.

دختران این مدارس را زمانی ترک می‌گویند که هنوز کاملاً بیسوادند. تنها در تهران و دو سه شهر دیگر است که چند دبستان نسبتاً خوب برای دختران موجود است. مدارس میسیون‌های [مذهبی] فرانسوی و آمریکایی که در بسیاری از شهرهای بزرگ یافت می‌شوند، به مراتب بهتراند. در این مدارس جوانان دست کم تروس زبان‌های فرانسه و انگلیسی را با هم در کلاس‌های مختلط می‌آموزند. بسیاری از زنان که باین مدارس رفته‌اند، نمی‌توانند با بردگی که پیشان تحمیل شده است، سازگاری داشته باشند. زنان تهران به منظور مجتمع ساختن خود و سایر زنان نا راضی، چندین بار از دولت خواسته‌اند که در راه خروج بی حجاب آنان سنگ اندازی نشود. مع الوصف دولت قنودال-مرتجع با تکیه به ممنوعیت [صاخره از جانب] علمای اسلامی سر سخاتنه این تقاضا را رد می‌کنند. این امر هم اکتفا نشده است. در پانیز گذشته مجله نسبتاً محبوب زنان «عالم زنان» را که غالباً زنان پیشرو تهران تنظیم و منتشر می‌ساختند، توقیف کرد. جالب است که در توقیف این مجله اتحادیه اجتماعین اسلامی که می‌خواهند سوسیالیسم را بنا بر اصول قران محمدی تحقق بخشند، دست داشت. پس از مدتی، زنان بار دیگر هفته نامه تازه‌ای بنام «لسان زنان» منتشر ساختند

که بشکرا نه نعم کابینه فعلاً بر قرار است. نشریات مشابهی در شهرستان‌ها منتشر می‌شود.^۲ ولی همه آنها تحت پیگرد دائمی مقامات دولتی قرار دارند. این جنبش [زنان متعلق به] محافل توانگر را در بر می‌گیرد. عناصر بیولتری در حال حاضر در آن شرکتی ندارند.

رهائی نهائی زنان ایران از هر گونه بردگی را تنها انقلاب بیولتری جهانی میسر خواهد ساخت.

سلطانزاده

(ترجمه میم شین از آلمانی)

منبع: اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۴، چاپ دوم، انتشارات مزدک، فلورانس، ایتالیا، ۱۹۷۴، ص ۱۰۶-۱۰۵.
ترجمه: انتشارات مزدک.
بازنویس: تارا بوکائی، اسفند ۱۳۸۲.
تصحیحات: تارا بوکائی، اسفند ۱۳۸۳.

<http://www.kargar.org/>

^۲ پانویس مترجم: مقصود رفیق سلطانزاده "بیک سعادت" رشت است که خاتم روشنگر نوع دوست مؤسس مدرسه سعادت رشت منتشر می‌ساخت و "زنان ایران" خاتم صدیقه دولت آبادی در اصفهان، و نیز "زنان ایران" منتشره خاتم شهناز آزاد است که در اثر حمله به دولت در نشریه خود حتی بزندان افکنده شد.

امسال، ۸ مارس

در گرماگرم یک جنبش دموکراتیک توده ای

اتحاد سوسیالیستی کارگری

بهمن ۱۳۸۸ - فوریه ۲۰۱۰

همه می دانیم که امسال در فضای ویژه ای به پیشواز ۸ مارس می رویم. می دانیم که امسال در ایران، دیگر نه یک پارک و نه یک میدان بلکه انبوه خیابانها و میدان های شهرها میزبان بزرگداشت هشت مارس خواهد بود.

امسال زنان ایران در دل یک جنبش توده ای اوج گیرنده و همگام با آن به استقبال هشت مارس می روند؛ امسال همه جامعه در جوش و خروش یک تحول بزرگ به پیشواز روز جهانی زن می رود. چرا که امسال، سال برآمد یک جنبش توده ای دموکراتیک و حضور تعیین کننده زنان در صفوف این جنبش است.

در میدان همین مبارزه و در جریان همین حرکت توده ای ست که زنان آزاده فیویدی را که قوانین شرع و عرف برایشان مقرر کرده تماما زیر پا گرفته اند و در همه سنگرهای نبرد شانه به شانه مردان پیش می روند؛ در صف مقدم مبارزه مشت بلند کرده و برای آزادی خود و جامعه فریاد می زنند و تعرضات نیروهای انتظامی و امنیتی و اراذل و اوباش مزدور رژیم را دفع می کنند. در دل این مبارزه عظیم است که حتی مطالبات روی کاغذ نیامده ای چون لغو حجاب اجباری در سنگر های مبارزه و از سوی خود زنان آزاده به اجرا در می آید.

آری، هشت مارس امسال مردم جهان نه تنها اراده زنان آزاده ایران را در تغییر سرنوشت خود بلکه همراهی و همگامی جامعه با آنان را به چشم خواهند دید. هشت مارس امسال شاهد این خواهد بود که مبارزه برای رفع ستم جنسی در ایران همگام با آزاد سازی جامعه از دیکتاتوری و در عین تعیین تکلیف با رژیم منحوس حاکم بر آن پیش می رود.

چگونه می تواند جز این باشد؟ جمهوری اسلامی در همان آغاز کار خود دوران سرکوب همه جانبه در جامعه را با تعرض به حقوق زنان افتتاح کرد، و به مدت بیش از سه دهه هر تازشی به موقعیت زن را پیش در آمد سرکوب های همه جانبه تری در جامعه نمود. پس تعجبی نیست که شرکت وسیع و

تعیین کننده ی زنان در جنبش توده ای حاضر، پس از سی سال کشمکش روزمره با رژیم حاکم، شاخص پایان عمر این رژیم گردد؛ جای حیرت نیست که در ایران جامعه معیار آزادی خود را در آزادی زنان بجوید.

از سوی دیگر، زنان مبارزی که امروز خیابان های شهر را به اختیار در آورده اند سرنوشت مبارزه خود را نیز به کف گرفته اند، و دیگر دست هر نیروئی که به سمت آنان دراز شود را نخواهند فشرد، دیگر به ابزار پیش برد سیاست های اصلاح طلبان رژیم مبدل نخواهند شد. سی سال تجربه رژیم جمهوری اسلامی با جناح های مختلف آن بویژه آزمون ده ساله وعده های پوچ اصلاح طلبان رژیم و سترونی سیاست بازی های حامیان آنها در اپوزیسیون، و در کنار این ها آموزه های گرانمای انقلاب ۵۷، به جنبش رزمنده زنان بصیرت لازم برای شناخت دوستان و دشمنان خود را داده است.

در این نیز تردید نیست که زنان مبارز و جوان که توشه گرانبهائی از تجربیات شرکت خود در جنبش توده ای جاری به دست آورده اند برای گسترش و نگاهداری از دستاوردهای آئی و آتی مبارزه شان به ضرورت ایجاد نهاد های متکی به نیرو و ابتکار خود پی خواهند برد و در راه ساختن تشکل توده ای شان قدم خواهند گذاشت؛ و نیز به درجه ای که جنبش متشکل کارگری در کارزار دموکراتیک جاری عرض اندام نماید، به او نزدیک شده و به تعامل با آن خواهند پرداخت.

سرانجام شاهد این هستیم که جنبش زنان، که به میمنت جنبش دموکراتیک توده ای جاری همراهی وسیعی را در سطح جامعه با خود دارد، در سال ۸۸ در شرایطی کاملا ویژه به استقبال ۸ مارس می رود؛ در شرایطی که سرنوشت رژیم حاکم و قدرت سیاسی مسئله روز جامعه است، در شرایطی که نیروهای اجتماعی و سیاسی در جامعه تحولات کیفی از سر می گذرانند. تحولاتی که جایگاه جنبش زنان ایران در جامعه را تحکیم و تقویت می کند، هم یاری مردم و دیگر جنبش های اجتماعی را با آن تسهیل می نماید و موجب شفافیت در شناخت و گزینش متحدین اجتماعی و سیاسی اش می گردد. پرتو همین شفافیت است که راه پیش روی را برایش روشن تر می کند، و او را به سوی ایجاد تشکل توده ای اش رهنمون می شود.

فرارسیدن چنین ۸ مارس را با همه توان گرامی داریم!

۲۶ بهمن ۱۳۸۸، ۱۵ فوریه ۲۰۱۰

اتحاد سوسیالیستی کارگری

صدمین سالگرد ۸ مارس و استراتژی رهایی زنان

بربریت جمهوری اسلامی در جنبشی به نام جنبش زنان، یک جنبش عمومی با گرایش‌های مختلف، بازتاب می‌یابد. گرایشی از جنبش اصلاح طلبی، که می‌خواهد با وجود آوردن تغییر تدریجی در بخش کوچکی از قوانین بر موقعیت زنان تأثیر بگذارد، در حال حاضر در جنبش زنان دست بالا دارد. در مقابل، گرایشی که می‌تواند رهایی زنان را به شکل واقعی و عمیق تضمین کند گرایش سوسیالیستی است که شامل تمام کارگران زن و مرد و کمونیست‌هایی است که رهایی کامل بشریت را بطور اعم و رهایی زنان را بطور اخص در مبارزه طبقاتی بی‌امان بر علیه نظام سرمایه داری در دستور قرار می‌دهند. زنان کارگر که احقاق حقوق اجتماعی و سیاسی شان در گرو تغییرات در شرایط اقتصادی شان است باید بخش مهم و تعیین کننده این گرایش در مبارزات زنان باشند.

زنان کارگر و سوسیالیست درگیر در مبارزه طبقاتی، طی یک مبارزه مداوم، پیگیر و متشکل است که میتوانند باورهای کهنه را در مورد زن و جایگاه او در جامعه تغییر دهند و با پیوند زدن این مبارزات به نیروی طبقه کارگر، آزادی پایدار برای همه زنان را واقعیت بخشند. عملی شدن این اصل در گرو ارائه راهبردهائی است که از سازمان سیاسی پیشرو طبقه کارگر، حزب سوسیالیست آن، ساخته است.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

مارس ۲۰۰۸

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

اسفند ۱۳۸۶ - مارس ۲۰۰۸

در شرایطی به استقبال صدمین سالگرد ۸ مارس، روز جهانی زن، می‌رویم که زنان در ایران هنوز تحت حاکمیت یکی از هارترین حکومت‌های جهان قرار دارند. ارتجاع اسلامی با بکار بردن قوانین متعجر قرون وسطایی ضد زن بیشترین تبعیض جنسی و طبقاتی را بر زنان روا داشته و آنها را از نظر اجتماعی-سیاسی در موقعیت درجه دوم قرار داده است.

باز گرداندن زنان به کنج خانه و محروم ساختن آنها از اشتغال، وابسته کردن هر چه بیشتر آنها از نظر اقتصادی به مردان، خشونت و سرکوب روز افزون بر آنها، بخصوص نهادینه شدن کنترل مردان بر زندگی زنان به مدد قوانین اسلامی دست مردان در تمام امورات و شئون زندگی زنان را باز گذاشته، و باعث تقویت مردسالاری و تحکیم نابرابری بین زنان و مردان گردیده است.

فروستی و شرایط دشوار زنان در ایران تحت سلطه یک حکومت مذهبی ابعاد بسیار گسترده تری یافته است، اما تبعیض و نابرابری، فقدان تامین اجتماعی و سرکوب زنان که ریشه در نظام سرمایه داری دارد، در تمام جهان جاری است. در کشورهای پیشرفته صنعتی که زنان به برابری حقوقی با مردان دست یافته اند نیز هر روزه دهها و صدها زن قربانی خشونت و آزار و ستم جنسی می‌شوند، چرا که قدرت و پیشرفتگی سرمایه مترادف با تضعیف مردسالاری در جامعه نیست. وقتی می‌توان به از میان رفتن ستم بر زن، که ریشه‌های عمیق اقتصادی دارد امیدوار بود که مالکیت خصوصی و کار مزدی از جامعه بشری رخت بر بسته باشد.

زنان کارگر طیف بسیار وسیعی از زنان در جهان را تشکیل می‌دهند، بویژه امروز با تحولاتی که در بازار جهانی در حال انجام یافتن است، این زنان بیشترین سهم را از فقر، فلاکت، خشونت و استثمار می‌برند، محروم‌ترین بخش از نیروی کار و بی‌حقوق‌ترین گروه در عرصه اجتماعی و سیاسی اند و این پدیده در کشورهای جهان سوم به گسترده‌ترین شکل جریان دارد.

اعتراض و مبارزه هر روزه زنان و بخصوص زنان کارگر در ایران علیه این همه نابرابری و

در آستانه تحولی بزرگ به مناسبت روز جهانی زن

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری
۲۰۰۷

8 مارس روز جهانی زن از راه می رسد. امسال در آستانه گرامیداشت این روز جای آن دارد که بیش از هر چیز به آینده مبارزات زنان در ایران چشم بوزیم و بر اتقی که به روی جنبش آنان گشوده می شود نظر بیفکنیم. در این مسیر لازم است نگاهی بر موقعیت تاکتونی این جنبش و فرایند رشد آن بیندازیم.

کارنامه بیست و هشت ساله جمهوری اسلامی ما را از تکرار توصیف شرایط زن در ایران بی نیاز می کند. در تمام این دوران مستقل از جناح هائی که هر یک در دوره ای سکندار این رژیم بوده اند، مستقل از این که کدام یک از دسته های در حکومت اهرم های اصلی قدرت و کنترل جامعه را به دست داشته اند و تناسب قوای محافل مختلف آن چه بوده است، بی حقوقی و موقعیت فروست زن در ایران نوام یافته است.

در مقابل، حرکات و جریانات موجود در جنبش زنان در ایران بسته به تلاطمات درونی این رژیم نوسان کرده اند. چه برآمد جریان فمینیسم اسلامی چه تحركات لیبرال-فمینیسمی، که یا بالا گرفتن موج اصلاح گری و بویژه جبهه دوم خرداد همراه بوده، به درجات متفاوت با روی کار آمدن و کنار رفتن این جریان دچار فراز و نشیب شده است. جریان اصلاح طلبی نزدیک به یک دهه از هر سو جنبش زنان را به محاصره در آورد؛ و هر یک از اجزای این جریان، چه در درون حاکمیت و چه در اپوزیسیون، تلاش کرده تا حرکات مبارزاتی زنان را به پشت جبهه یا ابزار تحقق سیاست های خود تبدیل کند. بعنوان یکی از بزرگترین نمادهای این تلاش میتوان حرکت رفراهم خواهی را به گواه گرفت.

بدنبال به قدرت رسیدن احمدی نژاد و دار و دسته اش و با غروب بخت جبهه اصلاحات و نمایندگان دوم خردادی آن، موقعیت اصلاح گران - نه تنها جبهه دوم خرداد بلکه همه لیبرالهائی که به موقعیت آن چشم امید دوخته بودند - از سازشکار ترین تا رادیکال ترین آنها در جنبش زنان در جایگاه بلانده ای قرار گرفت. و این در چرخش سیاست ها و تغییر شیفت در مطالبات، و در انفعال و پس نشینی های آنان، که امروز خود را با «کمپین یک میلیون امضا» سرگرم می کنند، بازتاب یافته است.

بدیهی ست که تاثیرات عروج و سقوط اصلاحات و جذب لیبرالیسم تنها به جنبش زنان محدود نبوده است. جریانی که ده سال پیش در صحنه سیاسی ایران به ظهور رسید از همان ابتدا از محافل حکومتی تجاوز کرده و اصلاح طلبان مستقر در اپوزیسیون ایران را در بر گرفت. از این هائی که تکلیبی خود برای راه یابی به مجراهای رژیم را سیر آرام دست یابی به دموکراسی نام نهادند، تا آن هائی که با حفظ شعار جمهوری تمام عیارشان به پشتیبانی از اصلاحات دولتی بر خاستند. این تاثیرات فراتر از اپوزیسیون به همه جنبشهای اجتماعی موجود در ایران، به درجات مختلف، گسترش یافت. در یک نمای کلی، لیبرالیسم در ایران همیشه تلاش کرده است که راه جامعه مدنی و سیر آرام به سوی

دموکراسی را در برابر انقلاب، که آنرا هم تراز با خشونت مطرود جلوه می دهد، پیش پای همه این جنبش ها باز کند و در این مسیر رهبری خود را بر آنها مسجل نماید.

با به قدرت رسیدن جناح احمدی نژاد صف بندی های درون حکومت و اپوزیسیون به باز نگری سیاست های خود پرداختند. حرکت اصلاح طلبی در درون حکومت به قهقرا رفت و این افول در اپوزیسیون لیبرال بلافاصله بازتاب یافت. و در حالی که لیبرالهائی اپوزیسیون و جریانات جبهه دوم خرداد به یکدیگر نزدیک می شدند، نوبت به جریاناتی رسید که به دنبال سرخوردگی از اصلاحات باز هم در یک افق لیبرالی به دنبال اهداف دمکراتیک می گشتند؛ این جریانات در جنبشهای دمکراتیک میدان عمل یافتند و بویژه در مبارزات زنان و دانشجویان به دست و پا زدن پرداختند.

اما این اوضاع دیری نپایید و ندیدیم چگونه جنبش دانشجویی که پس از دوره ای سرخوردگی از دوم خرداد به چشم انداز لیبرالی هم چنان دل بسته بود، با ترکیدن حباب لیبرالیسم ابتدا رو به گوشه نشینی نمود و بعد با میدان آمدن جنبش کارگری و تحولی که به یمن آن در فضای مبارزاتی جامعه پدید آمده بود، تکان خورد و دگرگون گردید. بخشی از این جنبش با شرکت در اعتراضات کلرگران و دفاع از مبارزات آنان، و سپس برگزاری 16 آذر امسال با شعار ها و بیانیه چپ، فراخوان به اتحاد جنبشهای اجتماعی و پیوستن به کارزار طبقه کارگر برای ایجاد تشکل، خود را از لیبرالیسم بشکلی قاطع جدا کرد و به سوسیالیسم روی آورد. و این حرکت عملی در طرح شعار و آکسیون، و افشای بیهودگی سیاست لیبرالی در خواسته های دانشجویی تا عرصه نظری و تقابل فکری با لیبرالیسم برای دفاع از سوسیالیسم هم گسترش یافت.

جنبش زنان هنوز به این مسیر پا نهاده است. اما این درنگ، یا در نظر گرفتن مختصات ویژه این دو جنبش روال دور از انتظاری نیست؛ جنبش دانشجویی ستا در کشور استبداد زده ای چون ایران بی درنگ از دفاع از حقوق تشکر دانشجوی فراتر رفته و مستقیماً درگیر مبارزه سیاسی می شود؛ و به این اعتبار فعال ترین مبارزین سیاسی ضد رژیمی و بیشریان فکری را تحویل جامعه می دهد. در جنبش زنان، که بیش از هر چیز در بی برآورده کردن اهداف فوری و خواسته های بلافاصله توده زنان است، فعل و انفعالات سیاسی به سرعت و روانی جنبش دانشجویی انجام نمی گیرد. اما نکته مشترک این جنبش های دمکراتیک، که هیچیک از آنها ابتدا به ساکن ماهیت سوسیالیستی ندارد، در این است که هر دو بازتاب دهنده گرایشات کلان طبقاتی و توازن قوای این گرایشات در جامعه اند. بنابراین با یک استنتاج منطقی از این فاکتورها باید منتظر بود که دیر یا زود تحولی که جنبش دانشجویی را تکان داد و بخشی را به سوی سوسیالیسم کشاند، جنبش زنان را نیز دستخوش دگرگونی کند و به تقابل گرایشات موجود در آن سهولت و شتاب بخشد.

جنبش زنان نیز همچون جنبش دانشجویی از یکسو به این دلیل که در بی افول اصلاح طلبی از وعده و عید های لیبرالی دلسرد شده، و از سوی دیگر به مناسبت تحولی که به مدد تلاش طبقه کارگر در فضای مبارزاتی جامعه ایجاد گردیده است ظرفیت بالایی برای جذب شدن به سوی افاق سوسیالیستی دارد. با تشدید مبارزه طبقاتی، تقابل میان این دو گرایش در جنبش زنان نیز شفاف تر خواهد شد. دیری نخواهد گذشت که زنان مبارز به این بی خواهند برد که مشی جریان لیبرال و رهبری آن بر این جنبش خود ماثمی برای بسیج توده زنان در تحقق حتی کوچکترین خواسته هایشان



است؛ و دوران وحدت کلام ها و جبهه سازی ها در میانشان به پایان خواهد رسید و آنها هم در مقابل انتخاب میان دو افق اصلی اجتماعی، لیبرالیسم یا سوسیالیسم، قرار خواهند گرفت.

هم اکنون نشانه های این تحول در مبارزات زنان قابل مشاهده است: سمپاتی عمومی به مبارزات طبقه کارگر رو به افزایش است. توجه به خواست های اقتصادی و رفاهی و نیز پشتیبانی از حرکت تشکل سازی کارگران، که به دنبال پیشرفت های جنبش کارگری در گردهمایی ها و ادبیات جنبش زنان آغاز گردید، در حال توسعه است. در جنبش زنان این گرایش که طبقه کارگر را متحد طبیعی خود بداند به چشم می خورد. و زنان آزادیخواه در می یابند که دسترسی به آزادی های سیاسی ای که برای تحقق خواست های خود به آنها نیاز دارند با تشکل طبقه کارگر ممکن می گردد.

و سرانجام به مناسبت سالگرد گرامیداشت روز زن جا دارد که باز هم بر این تاکید شود که فعالین سوسیالیست جنبش زنان در ایران میبایست بر مبنای این واقعیت که پیشروی های جنبش کارگری راه را برای مبارزه زنان در راه رهائی هموار می کند، در جهت دفاع از مبارزات طبقه کارگر ایران حرکت کنند. و در عین حال باید به این واقعیت نیز اشاره کرد که مبارزه زنان در ایران نه تنها دولت اسلامی را به چالش می کشد بلکه ظرفیت این را دارد که در دراز مدت نظام سرمایه داری را با نشواری مواجه سازد؛ و به همین دلیل به منفعتهای طبقه کارگر ایران است که نیروی مبارزات زنان در ستیز با سرمایه و نمایندگان آن را در کنار خود داشته باشد.

در آستانه هشت مارس امسال جای امید است که سمپاتی برقرار شده میان زنان مبارز و طبقه کارگر زمینه چرخش بسوی سوسیالیسم را در حرکات مبارزاتی زنان مهیا کند، و جنبش زنان با به پای جنبش دانشجویی در این راه گام بردارد.

گرامی باد هشت مارس روز جهانی زن!

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری
۲۰۰۷

پیش بسوی افقی نو!

درفاصله دو ۸ مارس اما صدای اعتراض زنان هم رسا تر شد. آنها در هر کنار و گوشه این دیار مقاومت و مبارزه فردی و جمعی را به اشکال گوناگون و با سر سختی بیشتر ادامه دادند؛ آمار تقاضاهای طلاق زنان ناخشنود از زندگی زناشویی بالا رفت؛ بر شمار دختران جوان در دانشگاهها افزوده شد؛ انتشار کتاب و مجله در باره مسئله زن و به همت زنان به نحو تحسین بر انگیزی گسترش یافت؛ سایت ها و بلاگ های زنان فضای مجازی اینترنت را تسخیر کردند؛ زنان در فرهنگ و هنر درخشیدند؛ و در همانحال بر شمار و وسعت گردهمائی های اعتراضی و مطالباتی آنان افزوده شد که نمونه ای از آن گردهمائی های باشکوه و قطعنامه های ۸ مارس سال پیش است.

با اینحال در این ۸ مارس هم جنبش نوپای زنان در ایران، با همه گامهائی که به پیش برداشته است، هنوز مسیری دراز در پیش دارد تا به یک حرکت فراگیر اجتماعی در جهت برآوردن هدف های خود یعنی تامین برابری، رفاه و آزادی برای توده زنان تبدیل شود؛ چون هیچ حرکتی بدون پاسخگویی به چگونگی دست یابی به این هدف ها در شرایط مشخص این کشورتناجیح عملی پایدار خواهد داشت؛ چون شرط پیشروی این جنبش، مانند هر جنبش اجتماعی دیگر، در مسیرخواست هایش در گرو اینست که با ارزیابی جامع از دینامیسم تغییرات اجتماعی به مسائلی از قبیل نیروی مادی و پشتوانه اجتماعی، گسترش و تبیین دقیق از متحدین و رقیبانش یا در یک کلام به استراتژی ناظر بر حرکت اجتماعی اش بپردازد.

بی شک گرایش های فعال موجود در جنبش زنان بسته به ماهیت طبقاتی و سیاسی خود راه حل های متفاوتی در برابر آن می گذارند، و در این میان راه حلی مهر خود را بر این جنبش خواهد کوبید که بیشترین کارائی را در برآورده کردن خواسته های دسته های بزرگ از زنان تحت ستم از خود به نمایش بگذارد.

تردیدی نیست که این جنبش اگر بخواهد به ایجاد تغییرات ساختاری و پایدارمعطوف باشد در درجه اول باید توده زنان تحت ستم را در سطحی وسیع به میدان آورد. جنبش زنان بدون اتکا به حرکت توده ای حتی توان دفاع از دستاوردهای خردی که تا کنون با سیاستهای گام به گام کسب کرده است را نیز نخواهد داشت؛ بدون این نیرو تحقق هر گام کوچکی نیز در گرو پذیرش زد و بند با قدرت حاکم قرار می گیرد. آن سیاستی می تواند توده زنان زحمتکش را به میدان آورد که نیازهای رفاهی آنان و شرایط مادی تحقق آنها را وسیعا در دستور خود بگذارد. بهمان میزان که تحولات مادی و رفاهی در زندگی شمار بالائی از توده های زنان انجام گیرد نظام مردسالار نیز که تا حد بسیاری بر فرو دستی

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

اسفند ۱۳۸۴ - مارس ۲۰۰۶

امسال نیز در حالی به پیشواز ۸ مارس می رویم که زن در ایران اسلامی کماکان نیمه مردی است که حقوق فردی و اجتماعی اش را قانون شرع و عرف به تاراج می برند؛ شهروند دست دومی شمرده می شود که جان و حرمت و آزادی اش به مالکیت نظام مردسالار واگذار شده است. و هنوز هم که هنوز است هر زهر چشمی که استبداد حاکم از جامعه می گیرد با موج تازه ای از فشار بر حقوق مدنی او آغاز می شود.

امسال بیست و هفتمین ۸ مارس در تجربه سهمناک حکومت اسلامی در آمیزش سرمایه و مذهب، خفقان سیاسی و سیادت مردسالاری، در تجربه ای که کاربرد فرو دستی ادغام شده زن در مذهب و سنت را در باز تولید نظام مبتنی بر استثمار سرمایه داری به روشنی نمایش می دهد، در راه است. امسال هم در حالی به استقبال ۸ مارس می رویم که باز زنان کارگر و زحمتکش در شغل هائی که از بیمه درمانی و بازنشستگی در آنها خبری نیست با مزد ناچیز ثروت می آفرینند، میلیونها زن در اقتصاد موازی و تولید خانگی و مزرعه عرق میریزند یا در کنج خانه به باز تولید نیروی کار ادامه میدهند و همچنان بی حقوق اجتماعی باقی میمانند، بیمارستانها و مدارس و ادارات را به کار می اندازند و تنگدست تر می شوند، در کهولت و بیماری بدون در آمد و بیمه و نان آور چشم به دست فرزندان می نشینند.

از ۸ مارس پیش تا امسال در کشوری که بخش بزرگی از مردم آن در زیر خط فقر زندگی می کنند بر متن بیکاری گسترده و فقدان امنیت اجتماعی و نبود تشکل های اقتصادی، تهیدستی گریبان شمار بیشتری از زنان را گرفت. فقر در قامت زنان تنها و سرپرست خانواده "زنانه" تر شد و همگام با آن و بر پایه بی حقوقی های گسترده آسیب های اجتماعی هم زنانه تر شدند، پدیده هائی بنام «زنان خیابان خواب» و «دختران فراری» گسترش یافتند، تن فروشی و تجارت سکس و صدور زن به کشورهای همسایه فزونی گرفت، ارقام جنایت های ناموسی و خشونت های خانگی بالاتر رفت و خود کشی و خودسوزی زنان جوان صفحات حوادث را رنگین تر کرد.

اقتصادی زن متکی است به پس رانده می شود. همچنین مبارزه موثر و پیگیر برابری خواهانه زنان به میزان تشکل و آگاهی موجود در میان توده های وسیع از آنان بستگی می یابد. واضح است که در شرایط کنونی ایران چنین حرکتی در تقابل با اختناق حاکم قرار می گیرد. مبارزه هدفمند گروهی و تا اندازه ای متشکل زنان در هر سطحی، چه پرداختن به خواسته های رفاهی و چه مطالبه آزادی مدنی و برابری حقوقی، در همزیستی مسالمت آمیز با خفقان موجود ممکن نیست و به میزانی از آزادی های سیاسی در جامعه نیازمند است. هر جنبش اجتماعی هر قدر «افقی» حرکت کند و به «بی سر» بودن خود بیبالد اگر بخواهد در فضای واقعی نیاز دارد؛ و به این معنا فرصتی است برای عروج جنبش های آزادیخواه اجتماعی و پیش از همه تاثیر گذار باشد نمی تواند خود را از نیاز به حقوق دموکراتیک مانند آزادی تشکل، اجتماعات و بیان رها کند. وجود فضائی که در آن مبارزه ای برای دست یابی به این آزادیها در جریان باشد، برای پیشروی جنبش زنان یک ضرورت است.

از سوی دیگر جنبش زنان تا متحدین راستین خود را نشناسد و نداند که به هم یاری کدام نیروی اجتماعی اتکا کند از پیشروی بسوی هدف خود باز می ماند. جنبش زنان در جدائی از تحولاتی که در جامعه جاری است، هر چند که خود در آنها نقش آفرین باشد، در خلأ اجتماعی از حرکت باز می ماند. نیروی اجتماعی در لاک خود فرورفته و منزوی، بی اعتنا به جنبش های حق خواهانه دیگر، به بهانه حفظ "استقلال" و احتراز از تبدیل شدن به پشتوانه این جنبشها، در بهترین حالت سترون می ماند؛ اما محتمل ترین سرنوشتی که در انتظار چنین شکلی از بی تفاوتی اجتماعی ست تسلیم شدن به دیدگاه هژمونیک در جامعه و تبدیل شدن به پشت جبهه نیروهائی است که در رکاب قدرت اقتصادی و سیاسی حاکم بقا می یابند.

از این رو پویای زنان بناچار رودر روی همه آن طبقات و نیروهائی قرار می گیرد که منافعشان نه با خواست های وسیع رفاهی توده زنان همخوان است و نه با گسترش آزادی های سیاسی، و بهمین روال متحدین خود را در نیروئی می یابد که هم در پرداختن به خواسته های رفاهی و اقتصادی تواناست و هم قدرت تحمیل آزادی های سیاسی مورد نیاز خود به استبداد حاکم را داراست.

بهمین دلیل است که جنبش آزادی زنان در دوره ای طولانی از تاریخ خود در کنار جنبش کارگری که برای کسب خواسته های اقتصادی مبارزه می کرد قرار گرفت و با حرکت سوسیالیستی پیوند خورد. حق طلب نیز از آن بهره مند گردند.

کارزار اجتماعی طبقه کارگر از سوی دیگر، به حکم نیاز ساختاری خود به تشکل، با هر شکل از خفقان سیاسی آشتی ناپذیر است و به مبارزه برای کسب آزادی های سیاسی دموکراتیک گره خورده



شرایط مادی برای رشد دیرپای اجتماعی و ارتقای جایگاه زنان در جامعه در گرو ایجاد تغییرات سیاسی و اجتماعی است که تنها با تعرض به نظام سرمایه داری ممکن است، که شرط آن به میدان آمدن طبقه کارگرمتشکل از همه جوانب است. مطالبات رفاهی و اقتصادی زنان مانند حق برابری در اشتغال و فراهم آوردن شرایط آن، بیمه های اجتماعی، دستمزد برابر در برابر کار برابر، امنیت شغلی و پایان دادن به قرار دادهای سفید و نیروی کار دور انداختنی نیز بدون وجود تشکل کارگری قدرتمند و سراسری قابل تحقق نیست. علاوه بر این ها شرایط تحقق خواست های دیگر اجتماعی و مدنی و در یک کلام حقوق شهروندی، که دسترسی به آنها به مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک گره خورده است، در گرو تداوم و پیروزی مبارزه کارگری برای تشکل است.

به این معنا تاثیر مبارزات کارگری تنها به پاسخ دادن به مسائل ویژه زنان کارگر و نیازهای اقتصادی و رفاهی بخش بزرگی از زنان زحمتکش محدود نمی شود. بدست آوردن حق تشکل کارگری به دلیل تاثیراتی که در گشایش فضای دموکراتیک می گذارد تحولی ست که نتایج آن برای پیشبرد مبارزات عمومی زنان در جهت کسب حقوق فردی و اجتماعی غیر قابل انکار است. آنچه که امروز در ایران می گذرد بخشی از یک مبارزه وسیع تر اجتماعی در روند کسب آزادیهای دموکراتیک تحت دولت استبداد گر اسلامی است که در درجه اول زنان در مبارزات خود به آن نیاز دارند. درآستانه ۸ مارس امسال امکان تشکل طبقه کارگر افق تازه ای در مقابل جنبش های حق طلبانه و برابری طلب و افشار تحت ستم جامعه قرار می دهد. کارگران هر قدر متشکل تر و بیشتر تر به میدان بیایند به نیروی تعیین کننده تری در تغییر توازن قدرت اجتماعی موجود تبدیل میشوند و راه پیروزی را بر جنبشهای برابری خواه هموار تر می کنند. این نیرو به همه جنبشهای حق طلبانه نشان می دهد که اتحاد آنان با این طبقه برای ایجاد تغییرات سیاسی و اجتماعی که ضامن تحقق اهداف آنانست یک ضرورت است. فعالین جنبش دانشجویی با حمایت های خود در جریان اعتصابات واحد نشان داده اند که این واقعیت را بدرستی پذیرفته اند. جنبش زنان نیز با همبستگی خود با کارگران واحد نشان خواهد داد که در این نبرد اجتماعی که در پهنه ای گسترده در گیر شده است در مقام "بیطرف" قرار ندارد. با پیشروی جنبش کارگری در امر ایجاد تشکل های خود و با به میدان آمدن توده های کارگر جنبش زنان نیز به ضرورت اتحاد با آن مجاب خواهد شد و از تلاش طبقه کارگر ایران برای تشکل یابی سراسری دفاع خواهد کرد. و این گامی ست در گشایش افق سوسیالیستی بروی جنبش زنان در ایران.

هشت مارس بر زنان، کارگران و همه کسانی که خود را در مبارزات آنها سهیم میدانند فرخنده باد!

نظری بر مسئله زن و راه حل های آن در ایران

مبارزه برای الغای نابرابریهای مادی و ایجاد تغییرات اقتصادی پیوند میدهد.

مبارزه زنان برای آزادی و برابری اگر مبارزه ای برای ایجاد تحولات کلان اجتماعی باشد بناچار با نیروهائی که در حفظ وضع موجود منفعتی دارند در تعارض قرار میگیرد و در اینصورت هیچ چیز نمیتواند این حرکت را از رویارویی با مناسبات قدرت در عرصه سیاسی باز دارد. مبارزه حتی برای تغییر در موقعیت حقوقی زن یعنی تغییر قانون هم سرانجام به فعل و انفعالی سیاسی منجر خواهد شد. به این اعتبار مبارزه زنان برای کسب حقوق فردی و اجتماعی خصلت سیاسی دارد و سرنوشت آن در حصار جامعه مدنی و "ان.جی.او" های آن تعیین نمیشود.

جنبش زنان در ایران مانند هر جای دیگر به آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک مانند آزادی تشکل، آزادی بیان، آزادی گردهمایی و تظاهرات و ... نیاز دارد. نمیتوان از مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک چشم پوشید یا بیتفاوت از کنار آن عبور کرد، و توده ای و ماندگار شد. تاثیرگذاری مبارزات زنان بر تناسب قوای موجود در جامعه در شرایط اختناق سیاسی ممکن نیست و تنها همراه با کسب میزانی از حقوق دموکراتیک امکان پذیر میشود. در این راستا مبارزه زنان خود میتواند بخشی از يك مبارزه گسترده تر برای کسب این آزادیها باشد.

هویت طبقاتی جنبش آتی زنان در ایران با تغییراتی که در حضور زن در بازار کار قابل رخ دادن است، دستخوش تحول خواهد گردید. پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی که برخی از موانع انتقال سرمایه های خارجی به ایران را برطرف میکند، و حل مشکلات حرکت سرمایه داخلی در جهت خصوصی کردن کامل اقتصاد، امکان جذب نیروی کار ارزان و منعطف زنان را به بازار کار در سطحی وسیع فراهم خواهد کرد. اشتغال زائی برای زنان در چنین شرایطی و بر متن برنامه های نئولیبرالیستی، همانگونه که در سایر کشورهای "جهان سوم" نشان داده شده است، با گسترش مشاغل قراردادی، مقاطعه ای، موقت، پاره وقت، کار در خانه، در حاشیه اقتصاد رسمی و بدون پوشش های اجتماعی همراه خواهد بود. طرحهای تعدیل ساختاری، با ایجاد تغییرات ساختاری در سازماندهی نیروی کار زمینه چنین اشتغالی را فراهم کرده است: تغییرات قانون کار بخش بزرگی از کارگران شاغل در کارگاههای کوچک را، که زنان بخش بزرگی از آنان را تشکیل میدهند، از شمول همین قانون کار ناقص هم نیز خارج کرده است.

در این شکل از اشتغال که همراه با بیشترین نابرابریها، ناپایداریها و نامنپها است، برای مقولاتی چون حضور برابر زنان در بازار کار و کسب مهارتهای حرفه ای جایی باقی نمیماند. مدل کار ناپایدار، بی

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

اسفند ۱۳۸۳ مارس ۲۰۰۵

کارنامه جمهوری اسلامی ایران، پس از گذشت بیش از یکربع قرن، ما را از توصیف ستمکشی زن در يك حکومت دینی بی نیاز میکند. اما موقعیت فعلی زن در ایران و تحولات آتی آن را نه تنها ویژگی شرایط او تحت سلطه قوانین شرع، بلکه روندهای عمومی تری که مسئله زن را جهانی کرده اند، رقم میزند. راه حل های پایان دادن به تبعیض و ستم بر زن در ایران نیز بر بستر گرایشهای موجود اجتماعی پی ریزی میشوند. جنبه های از مسئله و مبارزات زن که امروز در ایران برجسته اند و موضوع تقابل گرایشهای اجتماعی قرار گرفته اند در ابعاد حقوقی_مدنی، اقتصادی_اجتماعی و نیز در عرصه دخالتگری مبارزه زنان جلوه گر میشوند.

این واقعیتی انکار ناپذیر است که نیمه انسان تلقی شدن زن و نفی هویت وی بعنوان فرد در قوانین حکومت اسلامی، موقعیت فرودست او را در خانواده و جامعه نهادینه میکند و مبنای نابرابری در بسیاری از حقوق اجتماعی قرار میگیرد. همین واقعیت است که مطالبات مربوط به حقوق و آزادیهای زن، بویژه حقوق مدنی او را به مقابل صحنه آورده و در دستور فوری تغییرات اجتماعی قرار داده است. اعلام برابری زن و مرد در مقابل قانون، اولین قدم در جهت رفع تبعیضاتی است که قانونا بر زن به حکم جنسیت او روا میشود. برابری زن و مرد در برابر قانون در عین حال بمعنای زیر و رو شدن بنیانهای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی است. اما تنها اعلام برابری حقوقی زن و مرد، تحت هرگونه رژیم سیاسی که صورت گیرد، چنانچه با حفظ مناسبات اجتماعی موجود همراه باشد نمیتواند تحولی تعیین کننده در موقعیت اکثریت زنان ایران ایجاد کند. نه به این دلیل که این برابری در جامعه ای که بنیاد آن بر نابرابری است و اکثریت شهروندانش بیحقوقند از معنای خود تهی میشود، بلکه چون حتی ابتدائی ترین حقوق فردی زن هم در جامعه ای که امکان مادی برخوردارگی از آن برای همه زنان مهیا نباشد، ماندگار نمیماند؛ چون امکان بهره مندی اکثریت زنان، یعنی زنان کارگر و زحمتکش از حقوق مدنی هم به تحقق مطالبات رفاهی و غلبه بر نابرابریهای مادی یعنی به تحولات اقتصادی وابسته است. و این واقعیت مبارزه زنان در ایران، حتی برای حقوق فردی و اجتماعی برابر، را به

هویت، و بیقانون، امکان برابری در عرصه کار که جای خود دارد، استقلال اقتصادی را نیز برای زن به رویایی دست نیافتنی تبدیل میکند.

کسب برابری حقوقی و ایجاد فرصتهای برابر در اشتغال و آموزش پارامترهای ثابت و جهانشمول رهایی زن در سنت لیبرالی است. تحقق این مطالبات در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، اگرچه استقلال اقتصادی زن را تأمین کرده، اما ناتوانی خود را در پایان دادن به نابرابری میان زن و مرد برملا نموده است. در کشورهای نظیر ایران حتی کسب برابری در حقوق و اشتغال خود به مبارزه برای ایجاد تغییرات اقتصادی و پایان دادن به مناسبات نابرابر سرمایه داری گره خورده است.

واقعیات اقتصادی و سیاسی آغاز قرن ۲۱ با تمام تحولاتی که در حضور اجتماعی زن روی داده است، شاهد معتبری بر این ادعاست که رهایی کامل زن در نظام سرمایه داری ممکن نیست. مسئله

زن در ایران، در همه ابعاد آن، نیز در روند حل نهائی خود همچنانکه گفته شد با مبارزه ضد سرمایه داری گره خورده است. مبارزه زنان در ایران برای رهایی از مناسبات نابرابر بطور طبیعی در کنار نیروی متحدی قرار میگیرد که هم قدرت تحمیل خواسته های رفاهی، هم ظرفیت کسب ازادبهای دموکراتیک و هم دورنمای پایان دادن به مناسبات سرمایه داری را داشته باشد، و به این اعتبار جنبش زنان علیه تبعیض جنسی و برای آزادی بطور طبیعی به جنبش کارگری پیوند میخورد. تقویت گرایش سوسیالیستی در جنبش زنان ایران بحکم این واقعیت نه تنها ممکن بلکه ضروری است.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

اسفند ۱۳۸۳ مارس ۲۰۰۵

بمناسبت ۸ مارس روز جهانی زن درباره جنبش زنان در ایران

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

مارس ۲۰۰۴

چند سال است که زنان در ایران علیرغم تمام محدودیتها و فشارهایی که بر آنها می‌رود وسیعا به فعالیتهای اجتماعی پای گذاشته اند، تشکل براه می‌اندازند، نشریات خود را انتشار میدهند، فعالیتهای

ادبی و هنری شان شکوفاست، در میان نخبگانشان بحث و جدل در زمینه های حقوقی، مذهبی، آموزشی و فرهنگی رونق بسیار دارد، و بحثهای مربوط به مسائل زنان در سطوح و جنبه های مختلف در جامعه طرح میشوند و وسیعا در مطبوعات و نشریات مختلف انعکاس می یابند. این در حالیست که تغییر موثری در موقعیت حقوقی آنها و قوانین تبعیض آمیزی که رژیم اسلامی از بدو استقرار خود به آنان تحمیل کرده بوجود نیامده است و جنب و جوشهای اعتراضی زنان علیه موقعیت فرو دستشان و خشونت قوانین حاکم، از مجاری مختلف سر باز میکند. بخشی از این اعتراضات و مطالباتی که در پی آن می آیند از کانال دو جریان اصلی فمینیسم، فمینیسم دولتی و فمینیسم مستقل بیان میشوند. در کنار این دو جریان، روند اقتصادی، اجتماعی رو به رشد در چند ساله اخیر بازیگران دیگری را به صحنه آورده است.

در میان شبکه های متعدد و متنوعی که فعالین امر زنان ایجاد کرده اند، جریانی که به "فمینیسم دولتی" معروف شده و به اصلاحگران دوم خردادی نزدیک است، از لحاظ سیاسی دست بالا را دارد. سازمانهای وابسته به این جریان (که دست اندرکارانشان الزاما یکدست نیستند و بیناهای متفاوت و حتی متناقضی با یکدیگر دارند) از کانال روابطی که با محافل سیاسی - مذهبی و دولتی دارند به شکل گروه فشار بر نهادها و گروههای تصمیم گیرنده و قانونگذار عمل میکنند؛ با سیاست "لابینگ" خود به تعدیل تبعیضات در موقعیت حقوقی زن، بویژه در عرصه خانواده میپردازند و امر زنان را از طریق چانه زنی و سازش با مقامات و نهادهای حاکم به پیش میبرند. این جریان علیرغم پراگماتیسمی که مدعی آنست، و غرولندهایی که به بی مهری اطلاع طلبان نسبت به امر زنان میکنند (انکار وجود مسائل زنان از سوی آنان و یا در بهترین حالت موکول کردن حل این مسائل به از میان بردن مردسالاری و تغییر معیارهای ارزشی)، در فضای ایدئولوژیک اصلاح طلبی اسلامی و حکومتی محصور است و خصلتا ظرفیت زیر سؤال بردن روابط اجتماعی ناظر بر جنسیت را ندارد. رژیم اسلامی با تحمیل خشن ترین تبعیضات جنسی به زنان وضع را بجایی رسانده که کوچکترین تغییر در قوانین مربوط به ابتدایی ترین حقوق زنان (ازدواج، طلاق، حضانت) اهمیت بسیاری در زندگی یکایک آنان مییابد؛ اما اصلاح محدود این قوانین نهایت ظرفیت اصلاح طلبان و فمینیسم سخنگوی آنست که در عمل (و حتی در بیان) نه ایجاد برابری حقوقی بلکه دستیابی به تعادل حقوقی را هدف دارد و مدعی است که جمع این تغییرات بتدریج ماهیت رژیم اسلامی را تغییر میدهد. ایجاد برخی تغییرات و بهبودهای حقوقی محدود در موقعیت زنان مورد نیاز سرمایه داری نیز میباشد و همین

پاسخگویی به نیاز سرمایه است که بعضی اصلاحگران حکومتی را به انجام آن وادار میکند. میشوند. این اصل کلی در مورد زنان نیز صادق است. اتحاد زنان در مقیاس کلی قابل دسترس نیست، بلکه در تماس و رابطه پایدار در محل کار یا سکونت است که این اتحاد عملاً ممکن میشود. فمینیسم مستقلی که سازمان و متحد سیاسی ندارد و از زد و بندهای سیاسی بهره نمیگیرد، خود را در مطبوعات عمومی یا ویژه زنان مطرح میکند، و به نظر میرسد به ناچار برای بقاء و یا پیشروی تدریجی خود، استراتژی "غیر سیاسی" بودن را در بحث های عمومی و بیرونی برگزیده است.

با ادغام اقتصاد ایران در بازار جهانی این روند رو به گسترش خواهد گذاشت. بر هیچکس پوشیده نیست که زنان کارگر بیحقوق ترین و ارزانترین بخش طبقه کارگرند و شکننده ترین موقعیت را در بازار کار مزدی دارند. تبعیضات جنسی و نابرابری های حقوقی که فرودستی اجتماعی زن در ایران را نهادینه می کنند، به سرمایه داری در این کشور اجازه داده که بدون هیچگونه محدودیتی از ذخیره سطح جامعه منعکس می شود. اما علیرغم همه اینها هنوز در ایران با جنبش اجتماعی زنان مواجه نیستیم. چرا که تا زمانی که حرکتی وسیع با مشارکت توده ای و متشکل از پائین وجود نداشته باشد،

چنین جنبشی شکل نمیگیرد. و بدون وجود چنین جنبشی، صادق ترین پیشتازان امر زنان نیز یا با شرکت در ان.جی.او ها حداکثر به گروه فشاری تبدیل میشوند که خواستهای سر و دم بریده ای را با سازش و مامشات سیستماتیک در دستور میگذارند، یا در عرصه روشنگری و ترویج محدود میمانند و از لحاظ اجتماعی کم تاثیر باقی می ماندند. بنابراین امروز مسئله اصلی کمک به برپایی جنبش علنی اجتماعی فراگیر زنان برای ایجاد تغییرات اساسی در موقعیت خود آنها و نیز در جامعه است.

جنبش توده ای در صورتی پای میگیرد که راه های عملی برای حل مشکلات مشترک این توده فراهم کند. فعالین سوسیالیست امروز تنها با مسئله آگاهگری و افشاگری مواجه نیستند، بخش قابل توجهی از زنان ایران امروز بر "هویت" خود و ستمی که بر آنان میروند آگاهند، بعلاوه اینکه آگاهگری تنها با یک پراتیک واقعی معنای خود را خواهد یافت.

پراتیکی که امروز مورد نیاز است، بر احیای سنتهای سوسیالیستی در جنبش کارگری و کار توده ای یعنی بر آوردن نیازهای آحاد طبقه به نیروی خود آنها، استوار است؛ این به معنی اتکا به همیاری و همبستگی و تعاون در بر آورده کردن خواستها و نیازها از پائین و به ابتکار و خلاقیت خود این توده، و مجبور کردن مراجع قدرت به پذیرش و برسمیت شناختن این اقدامات است.

بدیهی است که بسیج توده ای زمانی و جایی امکان پذیر میشود که افراد در کنار یکدیگر بکار و فعالیت اقتصادی و اجتماعی مشغولند و بر اساس منافع و خواستهای مشترک با یکدیگر همراه

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

مارس ۲۰۰۴

بر سر دو راهی!

جنبش زنان و جنبش جاری مردم ایران

سودابه مهاجر - مارس ۲۰۱۰

دست یافته اند که راهکاری که به مدت بیش از یک دهه در پیش صحنه جنبش مدنی زنان قرار گرفته بود و دسته ای از حرکات اجتماعی آنها را سازمان می داد قادر نیست این جنبش را به خواست ها و اهداف برابری طلبانه اش رهنمون شود.

سیر رویداد ها در چند ماهه اخیر و "انتقال" نیروهای سابقا فعال در نهادهائی که حول خط مشی ده دوازده ساله در جنبش مدنی زنان ایجاد شده بود به سوی جنبش توده ای راهبرندگان نهاد های مزبور را غافل گیر، سرگردان و به گفته خودشان منفعل کرده است تا جایی که امروز تلاش آن ها کمابیش در این خلاصه شده است که این نهادها را چون بنای یادبودی حفظ کنند.

به همان میزان که ناتوانی این گونه راه کار ها در پاسخ گویی به نیاز های آتی و آتی جنبش زنان آشکار می شود، راه برای پیش برد راه کارهای دیگری که پی گیری امر زنان، و کسب حقوق اجتماعی و فردی آنان در ایران را در ارتباط با تحولات ساختاری و کلان، در سطوح سیاسی و اقتصادی، دنبال می کنند هموار می شود. تردیدی نیست که آن دسته از فعالین خط مشی پیشین در جنبش زنان که هم و غم شان را خیر و صلاح جنبش زنان تشکیل می دهد و نه تعقیب اهداف ایدئولوژیک، و امروز راههای دیگری برای پیش برد مطالبات خود می جویند، دیر یا زود پارامترهای جدید در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران را قبول خواهند کرد و با زنان مبارزی که رهائی فردی و اجتماعی خود را در عین چالش ساخت و ساز های سیاسی حاکم می جویند هم پا خواهند شد.

ابعاد مشارکت زنان در جنبش توده ای جاری در ایران از دید هیچ ناظری پوشیده نمانده است. شرکت گسترده و نقش تعیین کننده زنان در این جنبش نشان داده است که فعالیتهای آنها در جهت نیل به برابری و رهائی جزو جدائی ناپذیر مبارزات دموکراتیک مردم ایران است و هیچ پیکار دموکراتیکی نمی تواند از نیروی جنبش زنان چشم پوشی کند. مشارکت همه جانبه زنان در جنبش اخیر از این جنبه برجسته است که گروه های بزرگی از زنان ایران نشان می دهند مبارزه برای خواست های برابری طلبی شان همراه با مبارزه علیه استبداد سیاسی حاکم پیش می رود. چنین دستاوردی علاوه بر تأثیراتی که بر جنبش جاری و در سطح جامعه می گذارد خود جنبش زنان در ایران را دچار تحول می کند. بررسی این تحول موضوع نوشته حاضر است که بر اساس صحبت هائی که پیش از این در سمیناری با عنوان «جنبش زنان و مبارزات جاری مردم ایران»^۱ ارائه گردید تنظیم شده است.

جایگاه تازه ای که زنان در جنبش جاری مردم ایران علیه دیکتاتوری و نظام یافته اند تحولی کیفی در سیر پیش روی جنبش زنان ایجاد می کند و به همین دلیل تعیین کننده است چرا که موجب می شود دوران تسلط خط مشی تا کنون جاری در جنبش زنان در ایران به سر آید، و راه کارهای دیگری که تاکنون کمتر به تصور می آمدند و یا دشوار می نمودند شفافیت بیشتری پیدا کنند و امکان تحقق بیابند. در یک سطح عمومی آن تحلیلی که حرکات اجتماعی برای کسب حقوق مدنی را از مبارزه برای تحولات سیاسی و اقتصادی جدا می کند و راه کارهای خود را از آن استخراج می نماید با اوج گیری و رادیکال شدن جنبش توده ای به چالش گرفته شده است. آن سیاستی که همواره معطوف به اصلاحات آرام و تدریجی ست و تنها به تغییرات قانون گرایانه اتکا دارد در شرایط عروج یک جنبش توده ای که مصمم به گذار از نظام حاکم است به بن بست می رسد. خط مشی ای که جنبش اجتماعی را از ورود به حوزه تغییرات بزرگ اجتماعی که محصول درگیر شدن با مناسبات قدرت است منع می کند، در بستر جنبش اعتراضی که به جنگ همین مناسبات می رود سرنوشتی جز حاشیه ای شدن ندارد.

این واقعیت بیش از همه در جنبش زنان بازتاب داشته است. گروه های بزرگ زنان با مشارکت تحسین بر انگیز خود در جنبش توده ای و در سمت و سوی رادیکالی که گرفته است به این ارزیابی

کدام جنبش زنان؟ کدام راه؟

وقتی از جنبش معاصر زنان در ایران صحبت می کنیم منظور بویژه حرکاتی ست که از انقلاب ۵۷، که زنان را در گروه های بزرگ به خیابان و به مبارزه دسته جمعی کشاند، تاکنون جریان داشته است. از آن زمان دو جریان متضاد موجب گسترش و تعمیق جنبش زنان در ایران گردید. از یک سو دستاورد های تجربه بزرگ شرکت در انقلاب همراه با ملزومات زمانه و رشد اجتماعی یعنی توسعه شهر نشینی و گسترش سواد و فرهنگ و بالا رفتن سطح آگاهی، و از سوی دیگر در قدرت قرار گرفتن رژیم استبداد اسلامی که همه تلاشش تبدیل زن به نیمه انسان بوده است. جنبش زنان از تقابل این دو پدیده روئید و محصول آن امروز نسلی ست که از تکاپوی مدام و مبارزه روزمره با هنجارها و ارزش های حاکم برای دست یابی به نرم های برتر اجتماعی، برابری در حقوق فردی و جایگاه اجتماعی و کسب آزادی لحظه ای از پا نمی نشیند.

این جنبش چند وجهی در همه زوایای زندگی جریان داشته است؛ از پشت سر گذاشتن ممنوعیت ها و خط قرمز ها، چه قانونی و چه عرفی یا مذهبی، در عمل و در زندگی روزمره در خلوت خانه یا در معرض دید جامعه، از پوشش و حجاب تا ازدواج و طلاق و شیوه زندگی، از سواد آموزی تا شکفتن

هایشان از چنین نگاهی به جنبش اجتماعی استخراج شده بود؛ بحث این است که حرکت از تحلیلی که بر جدائی بنیانی از ساختار های سیاسی و اقتصادی متکی ست نوع راه کارها و جنس روش های آنان برای تحقق مطالبات شان را هم تعیین نمود و خط مشی شان را شکل داد. خطی که برای دست یابی به مطالبات حقوقی در مورد دسته ای از تبعیض های موجود برای زنان از تکیه به اهرم های موجود در قدرت سیاسی و اجتهادی ابائی نداشت. راهکاری که بر چانه زنی در بالا متکی بود و حتی زمانی که به پائین مراجعه می کرد و حرکتی بر این سو را سامان می داد عمدتاً در خدمت موثر تر کردن این چانه زنی بود.

نتیجه اقدام به تعامل با رژیم می که بر استبداد و سرکوب متکی ست، و بی ثمری آن، می توانست از پیش برای این دسته از فعالین شناخته شده باشد، اما چنین نشد. چون ایشان با همان تفسیرهای خود مبنی بر بی ربطی ساختار های خرد به کلان و تفسیر هایشان از ضرورت "استقلال" ساختاری جنبش های اجتماعی با یکدیگر عمل می کردند؛ و تا جایی پیش می رفتند که با همان مشی ای که بر بی اعتنائی جنبش های اجتماعی و مدنی نسبت به ساختار قدرت حاکم متکی ست، به سبک جنبش های مدنی در غرب یعنی در چارچوب دموکراسی های پارلمانی وارد مشاوره با مراجع قدرت می شدند و تصور می کردند که با زرنگی و بکار بردن فوت و فن کار می نوانند از آن ها امتیاز بگیرند. حتی مشاهده روزمره این واقعیت که چنین سیاست هائی خدمتی به اهداف اعلام شده شان نمی کند، هم تردیدی در صحت راه و رسم مزبور ایجاد نکرد. نتیجه این که طبیعتاً نمی دیدند که چنین اقداماتی چگونه می تواند سطح مبارزه و فرهنگ سیاسی و اجتماعی در جنبش زنان را تقلیل دهد و به این ترتیب به ضرر آن عمل کند.

همین نادیده گرفتن ساختارهای بزرگ، همانطور که گفته شد، حتی در زمینه مطالبات آنها نیز عمل می کرد. مهم ترین آن عدم توجه به نیاز ها و خواست های رفاهی بخش های بزرگی از زنان است. این که در کشوری «فقر زنانه» و «آسیب های اجتماعی زنانه» و «زنان خیابان خواب» پدیده های متداولی باشند و تن فروشی و تجارت سکس و صدور زن به کشورهای همسایه روز به روز پر رونق تر شود، و در همین کشور نیروئی مدعی نمایندگی جنبش زنان شود بدون این که شرایط اقتصادی و رفاهی دسته های بزرگ زنان ذره ای از مشغله هایش را تشکیل دهد خود معلول همین نگاه تقلیل گرا به جنبش اجتماعی ست (و این جا تنها مسئله زنان کارگر و زحمتکش نیست که طیف مورد نظر ما خود را نماینده آن ها نمی دانند، بلکه این مشغله زنانی از طبقات متوسط مدرن هم هست که در حوزه نمایندگی این طیف جا می گیرند). نگاهی که ارتباط میان امر برابری جنسیتی و رفاه و تغییرات اقتصادی را بی معنا می داند.

تردیدی نیست که نه تنها خواست های مربوط به کار و مزد چون مزد برابر برای کار برابر، برابری

در عرصه های هنری و ادبی و آموزش عالی، از اشتغال در حرفه ها و رشته های "مردانه" تا بکار انداختن ابتکارات توده ای و یافتن راه حل های جمعی برای حل مشکلات مشترک در محله زندگی و مکان کار، در هر عرصه ای جاری بوده است.

اما به طور مشخص از مقطع دو خرداد ۷۶ به این سو هم پا با اصلاحات حکومتی و در پناه آن، بخشی از فعالین و نخبگان زن مستقل از ایدئولوژی اسلامی، بخشی کوچک از این جنبش بزرگ، در جلوی صحنه آن قرار گرفتند که زمانی اولویت خود را کار فرهنگی در چارچوب آن چه که تقابل سنت و مدرنیته نام گرفته بود اعلام کردند و زمان دیگر عمدتاً به فعالیت در عرصه تغییرات در قانون روی آوردند و در این راستا و به عنوان راهبرندگان جنبش مدنی زنان فعالیت هائی را با سیاست ها و شیوه های معین سازمان می دادند^۱.

به شکلی خلاصه خصوصیت خط مشی اتخاذ شده آن ها بر این استوار بوده که شرایط تحقق حقوق مدنی برابر برای زنان را مستقل از بنیان های سیاسی و اقتصادی جلوه دهد و نهایتاً حتی به آزادی بیان و عقیده و تشکل بی ارتباط بداند. به عنوان مثال تنها زمانی که تجمعات خیابانی را مورد نیاز خود دانسته و به آن روی آورده است از ضرورت آزادی تجمع صحبت کرده، و زمانی که شیوه های دیگری برای عمل خود برگزیده است آن را به مطالبات خود مربوط ندانسته و از خیر آن گذشته است.

از دیدگاه این دوستان ما که خودشان در فعالیت های روزمره با دستگاه قضا و جزای استبداد مستقیماً روبرو بودند و برای کوچکترین گامی در معرض دستگیری و زندان و پرداخت وثیقه های سنگین بودند، برای این که زنان و مردان به یکسان دارای حقوق مدنی فردی باشند نیازی دائمی و پیوسته به آزادی عقیده و بیان و تشکل نبود. تضمین برابری جنسیتی نه تنها به اقتصاد و رفاه ربطی نداشت بلکه متناظر با داشتن حقوق سیاسی هم نبود و دیکتاتوری هم مانعی بر سر راه آن نبود. دیواری که این عرصه ها را در تحلیل و عمل اجتماعی آنها از هم جدا می کرد تا جایی بالا می رفت که در خواست های مربوط به حقوق جزائی شان هم فی المثل با وجود قوانین حد و قصاص مشکلی نداشتند و تنها به نابرابری این دسته قوانین میان زن و مرد معترض می شدند. و به این ترتیب نوعی محافظه کاری در این بخش از نیروهای زنان پیش می رفت که در پرداختن به ویژگی های مسئله زن جنبش خود را از مراجعه به شرایط عمومی سیاسی و اجتماعی معاف می نمود و اگر لازم تشخیص می داد در تفاهم با نظام عمل می کرد.

مسئله قطعاً هیچگاه این نبوده است که فعالان این جنبش می بایست دست از فعالیت های مدنی شان شسته و اعلام مبارزه سیاسی علیه رژیم کنند، بلکه نکته اصلی در این است که نوع فعالیت و راهکار

در اشتغال و حقوق کار بلکه مطالبات رفاهی عمومی تری چون بیمه های اجتماعی و یارانه های عائله مندی و ... برای زنان تنها از عهده جنبش زنان بر نمی آید و عامل تعیین کننده در پیش برد چنین خواست هائی جنبش کارگری ست. چرا که این ها در حوزه فعالیت های طبیعی جنبش کارگری ست که ابزار مبارزه متشکل برای پیش برد و تحقق آن ها را داراست. بنابراین سوسیالیست ها، و نه فقط سوسیالیست ها بلکه انسان های واقع بین و منصف، نتیجه می گیرند که راه معقولانه موفقیت جنبش زنان از نزدیکی و هماهنگی با جنبش کارگری می گذرد. اما "لیبرال" های ما با توسل به این که مطالبات اقتصادی و رفاهی از عهده جنبش زنان بر نمی آید اعلام می کنند که پس این خواست ها به این جنبش ارتباطی ندارد و خواست های برابری خواهانه جنبش زنان تنها از جنس مدنی ست.

به این معنا محدود کردن خواست های زنان در ایران به برابری مدنی و قلم گرفتن خواست های رفاهی آنان با نیاز های واقعی اکثر زنان در جامعه هم خوان نیست. اما ابعاد بی حقوقی زن در ایران آنقدر گسترده است که خواست های مربوط به برابری حقوقی و مدنی برای زنان در ایران به طور طبیعی موضوعیت می یابند و به شکل موجهی در دستور کار فوری جنبش زنان قرار می گیرند. به این معنا که دست یابی به برابری مدنی بخش مهمی از خواست های زنان در ایران است و هر نیروئی کمر به تحقق آن ببندد (حتی اگر دسته ای از آنها را گزینش کند، و یا به عنوان مثال در مورد

حجاب خواست خود را به نحو غریب نابرابرانه ای طرح کند و یا بعضی مطالباتش به شکل دفاکتو با پذیرش قوانین به غایت ارتجاعی جزائی توأم باشد) در جنبش زنان ایران جای می گیرد، و به این اعتبار عملکرد فعالین جنبش مدنی زنان در ایران هم با همین معیار سنجیده می شود. بنابراین این جا بحث اصلی بر سر مطالبه برابری در حقوق مدنی و میزان اهمیت آن برای زنان در ایران نیست. مسئله بر سر این است که راهی که دوستان ما در پیش گرفته بودند آیا می توانست دسته های بزرگ زنان را به تحقق این مطالبات رهنمون شود یا نه؟

آن چه امروز اتفاق افتاده این است که بخش بزرگی از زنان و بویژه بسیاری از نیروهای سابقا فعال در جنبش مدنی زنان به شکلی گسترده و تعیین کننده در جنبش توده ای جاری شرکت کرده اند و به این ترتیب به سوال بالا جواب منفی داده اند. و این جواب به سادگی این است که برای دست یابی به خواست های برابری مدنی شان هم دست کم تغییر ساختارهای سیاسی لازم است. آن ها با مشارکت کمیتا و کیفی تعیین کننده شان در جنبش اعتراضی توده ای، با نقش انکار ناپذیرشان در رادیکال کردن آن نشان دادند که در راه تحقق برابری جنسیتی در حقوق شان نیز با نظم و ساختار سیاسی حاکم

مواجه اند و این مانع را باید از سر راه بردارند. ما به یاد می آوریم که دسته ای از همین زنانی که امروز در جنبش جاری مردم به اشکال مختلف از شرکت در تظاهرات گرفته تا تولید ماتریال تبلیغاتی، ایجاد وبلاگها و انتشار اخبار و ... فعالیت می

کنند همان هائی بودند که تا همین دو سال پیش توسط راهبرندگان همین طیف از جنبش مدنی زنان بسیج می شدند تا به جمهوری اسلامی برای تامین بقای خودش پند و اندرز دهند (البته این ها را در آن زمان به حساب منافع جنبش زنان در ایران می نوشتند) و قطعا در شروع جنبش عمومی هم با شعار «رای من کو» به خیابان آمدند، و امروز به چالش گران این نظام تبدیل شده اند. و این خود بار دیگر ثابت می کند که نیروهای اجتماعی را باید در تحول دید و در تند پیچ های تاریخی ست که مردم در مدت زمانی بسیار کوتاه به اندازه چندین سال کار آرام تجربه می آموزند. به همین دلیل هم این پایان کار نخواهد بود و دیری نخواهد گذشت که ارتباط میان بنیاد های اقتصادی و اجتماعی جامعه با همان خواست ها و آرمان های برابری مدنی طلبانه شان هم برایشان روشن خواهد شد. و زنان مبارز جنبش زنان که در جنبش توده ای علیه استبداد و نظم سیاسی حاکم آستین بالا زده اند به این نتیجه نیز خواهند رسید که به همان میزان که تحولات مادی و رفاهی در زندگی شمار بالائی از توده های زنان انجام گیرد نظام مردسالار نیز که تا حد بسیاری بر فرو دستی اقتصادی زن متکی است به پس رانده می شود؛ و برای تغییر بنیاد های اقتصادی و نظم طبقاتی که پاسدار نظم مردسالارانه و مانع تحقق برابری جنسیتی اند نیز آماده خواهند شد.

اما خوانش طیف مورد نظر ما در جنبش مدنی زنان از این وقایع به گونه دیگری ست. پیش از هر چیز اشاره به این نکته لازم است که طیف مورد بحث این نوشته طبعا یک کل واحد نیست و گروه ها و گرایشات متنوعی را شامل می شود. در مجموع می شود آنها را به دو دسته مجزا تقسیم کرد. دسته

ای دست اندرکاران این بخش از جنبش زنان، به تأثیراتی که خیزش عمومی و سیر رادیکال شدن آن و استقبال زنان از آن دارد برخورد «ایدئولوژیک» دارند. این ها بیشترین مشغله شان این است که تحولات انقلابی روی ندهد و سرو کله طبقه کارگر و چپ در این اوضاع پیدا نشود. ترس آن ها بیشتر از بالا آمدن نیروهای انقلابی و سیر اوضاع به سمت انقلاب است. تزه های اصلی این گروه در آثار سه گانه مندرج در سایت مدرسه فمینیستی موسوم به « ۱۰ روزی که ایران را لرزاند و چالش های جنبش زنان»، « جنبش سبز و شرمندگی طبقه متوسط» و « جنبش سبز و عبور از گفتمان حق/باطل»^۳ تحریر شده است. در این آثار به جنبش زنان توصیه می شد که در حاشیه اعتراض عمومی بایستند، خواست هایش را به درون آن نیاورد و به کار خودش برسد، به

خدمت جلوگیری از انقلاب و برای مبارزه با تحول انقلابی ساختارهای کلان، و برای این بود که جنبش جاری در چارچوب اصلاحات در نظام قرار داشته باشد و از مطالبه انتخابات بی‌تقلب و بی‌گزنیش آن‌ور تر نرود، گروه دوم در طرح و پیش‌برد این "رویکرد" طبعاً بهره‌بردار سیاسی را هدف نداشت. "مبارزه علیه خشونت به‌عنوان یک رویکرد زنانه" ^۴ کارکردش برای گروه دوم این بود که خلا راهکار را ببوشاند، و در شرایطی که دوستان ما به دنبال حلقه‌ای برای تعیین مناسبان با جنبش توده‌ای می‌گشتند قالبی بود که در پناه آن بشود بیانی از خود و از جنبش مدنی زنان در جنبش توده‌ای ارائه داد. دوستان ما در این گروه که مشاهده می‌کنند شکل فعالیت‌های پیشین‌شان در شرایط جدید به‌انتهای رسیده است به دنبال سوژه‌ای می‌گردند که معنایی به فعالیت مستقل "زنانه" شان در جنبش عمومی دهد و به نوعی خواست‌ها و ویژگی‌های جنبش زنان را در این خیزش توده‌ای دنبال کند و تصورشان بر این بود که با توسل به این "رویکرد" آن حلقه گم‌شده را پیدا می‌کنند و جنبش زنان به‌نحو مطلوب آنها، یعنی جنبش مستقل زنان، جای خود را در مقام تعیین‌کننده راهبرد در جنبش عمومی می‌یابد. اما این نیز دیری نپایند و همه دیدند که چنین راه حل‌هایی نیز، خواستگاه و هدفشان هرچه باشد، از آن‌جا که با شرایط جاری بیگانه‌اند که به سرعت پایان می‌یابند و اثر محسوسی از خود به‌جا نمی‌گذارند.

این گروه از فعالین زنان، در ادامه همان مباحثی که آن‌را درگیر تعامل با جنبش توده‌ای کرده است، این سؤال را از خود می‌کنند که چگونه می‌توان اهداف پیشین را در این گیر و دار نگاه داشت؟ طرح چنین سؤالی بی‌شک واقع‌بینانه است اما اشکال کار این است که تا انتهای پرسش خود نمی‌روند و بلافاصله اضافه می‌کنند که چگونه می‌شود در این مقطع مسیر خود را ادامه داد و عنان خود را به فضای موجود و جنبش توده‌ای نسپرد، و در مسیر پیشین خواست‌ها را به‌نحو موثری مطرح کرد. طبعاً قضاوت‌های ایشان از این مسئله هم متأثر است که جنبش‌های با اهداف سیاسی را با فورم‌اسیون‌ها و احزاب سیاسی یکی می‌انگارند، و تا جایی که به جنبش جاری مردم در ایران مربوط می‌شود آن‌را در چارچوب انتخاباتی اصلاح طلبانه ارزیابی می‌کنند. ^۵ اما به شکل عمومی این سؤال‌ها و پاسخ‌ها هنوز بر تصور جدائی و جنبش برابری طلب زنان از جنبش توده‌ای دموکراتیک قرار دارند و حتی گاه در رقابت با آن قرار می‌گیرند چون موجب ریزش نیروی اولی به نفع دومی می‌شوند. اگر قرار است سؤال‌هایی در باره چه باید کرد‌ها در شرایط جدید طرح شوند تا با همان پاسخ‌های کهنه جواب بگیرند، بدون این که تغییر ریلی به‌تصور در آید، مشکلی از سؤال کنندگان ما حل نمی‌شود.

موضوع بحث گروه دیگری است که نه‌خط و ربطش جلوگیری از هرگونه تحول انقلابی است و نه برخورد ایدئولوژیکی به نیروهای اجتماعی دارد. بلکه در عمل اجتماعی‌اش تنها خیر و مصلحت جنبش زنان، آن‌گونه که خود تشخیص می‌دهد، را مد نظر دارد. همان دوستانی که پیش از این هم از سر این که نمی‌شود با ساختارهای بزرگ در افتاد نتیجه می‌گرفتند که صلاح و مصلحت جنبش زنان اقتضا می‌کند که با قدم‌های کوچک و محتاط جلو بروند و از همه امکانات و منافذ موجود در قدرت و نهاد‌های حکومتی و فقهی هم استفاده کنند و با چک و چانه زدن امتیازات کوچکی از آنها به نفع زنان بگیرند.

امروز پیشرفتی در مباحثات این گروه صورت گرفته است، به این معنا که به دلیل دامنه و عمق جنبش توده‌ای جاری این مباحثات حول تعیین نوع رابطه با این جنبش می‌گردد؛ اما باز هم عمدتاً در چارچوب نگرانی از این که نیروهای سابقاً فعال در جنبش مدنی زنان این جنبش و مطالبات آن‌را و نهاده‌اند و با همه نیرو وارد جنبش کلان خواه شده‌اند، در آن حل شده‌اند و از خواست‌های زنان و برابری جنسیتی جدا شده‌اند و پیگیر مطالبات مشخص خود نیستند.

بعضی از این فعالین با فرمول بندی‌های "نه حل شدن در جنبش مردم و نه جدا شدن از آن"، نه جذب شدن و نه حل شدن، بدنبال آن حلقه گم‌شده برای پیوند زدن جنبش برابری خواهی مدنی خواهی زنان و جنبش جاری توده‌ای می‌گردند. و به گفته خود تلاش می‌کنند حلقه اصلی ارتباط جنبش زنان با جنبش اعتراضی مردم را پیدا کنند. چندی پیش عده‌ای بر این بودند که این حلقه در استحاله "برابری خواهی حقوقی" به گفتار "علیه خشونت به‌عنوان یک رویکرد زنانه" پیدا می‌شود.

برخلاف گروهی که استفاده از سیاست "علیه خشونت" به عنوان یک شیوه زنانه برایش ابزاری در یک نکته بسیار مهم که مورد تأکید تقریباً تمامی فعالین جنبش زنان قرار گرفته است تجربه انقلاب ۵۷

نقش حمایتی از جنبش مورد علاقه ایشان یعنی جنبشی که محدود به مطالبه انتخابات بی‌تقلب و بی نظارت استصوابی ست بپردازد. و البته همین حرف‌ها را هم خطاب به جنبش کارگری می‌زنند بر این مبنا که کسی که مشغله‌اش گرفتن مرزهای عقب افتاده‌اش است نباید کاری به کار جنبش سیاسی، جنبشی که صاحب آن طبقه متوسط است، داشته باشد.

همه این‌ها البته در این جهت که ضمانتی وجود داشته باشد برای این که جنبش مزبور از چارچوب انتخابات فراتر نرود و نیات "ساختار شکنانه" در آن رخنه نکند، چرا که می‌ترسند از این که طبقه کارگر و نیروهای رادیکال ایشان به این جنبش باز شود و آن وقت خواست‌های دموکراتیک مردم به شکل کامل و بی‌مصلحه پی‌گیری شوند و سرانجام بر علیه سرمایه داری هم از این حقوق دموکراتیک استفاده شود. و البته امروز هم که جنبش توده‌ای مرزهای مجازی را که ایشان برایش تعیین کرده بود پشت سر گذاشته است تلاش خود را می‌کند که آن‌را به مراحل اولیه‌اش باز گرداند. این دسته بیش از این مورد بحث نوشته حاضر نیستند.

موضوع بحث گروه دیگری است که نه‌خط و ربطش جلوگیری از هرگونه تحول انقلابی است و نه برخورد ایدئولوژیکی به نیروهای اجتماعی دارد. بلکه در عمل اجتماعی‌اش تنها خیر و مصلحت جنبش زنان، آن‌گونه که خود تشخیص می‌دهد، را مد نظر دارد. همان دوستانی که پیش از این هم از سر این که نمی‌شود با ساختارهای بزرگ در افتاد نتیجه می‌گرفتند که صلاح و مصلحت جنبش زنان اقتضا می‌کند که با قدم‌های کوچک و محتاط جلو بروند و از همه امکانات و منافذ موجود در قدرت و نهاد‌های حکومتی و فقهی هم استفاده کنند و با چک و چانه زدن امتیازات کوچکی از آنها به نفع زنان بگیرند.

امروز پیشرفتی در مباحثات این گروه صورت گرفته است، به این معنا که به دلیل دامنه و عمق جنبش توده‌ای جاری این مباحثات حول تعیین نوع رابطه با این جنبش می‌گردد؛ اما باز هم عمدتاً در چارچوب نگرانی از این که نیروهای سابقاً فعال در جنبش مدنی زنان این جنبش و مطالبات آن‌را و نهاده‌اند و با همه نیرو وارد جنبش کلان خواه شده‌اند، در آن حل شده‌اند و از خواست‌های زنان و برابری جنسیتی جدا شده‌اند و پیگیر مطالبات مشخص خود نیستند.

بعضی از این فعالین با فرمول بندی‌های "نه حل شدن در جنبش مردم و نه جدا شدن از آن"، نه جذب شدن و نه حل شدن، بدنبال آن حلقه گم‌شده برای پیوند زدن جنبش برابری خواهی مدنی خواهی زنان و جنبش جاری توده‌ای می‌گردند. و به گفته خود تلاش می‌کنند حلقه اصلی ارتباط جنبش زنان با جنبش اعتراضی مردم را پیدا کنند. چندی پیش عده‌ای بر این بودند که این حلقه در استحاله "برابری خواهی حقوقی" به گفتار "علیه خشونت به‌عنوان یک رویکرد زنانه" پیدا می‌شود.

برخلاف گروهی که استفاده از سیاست "علیه خشونت" به عنوان یک شیوه زنانه برایش ابزاری در یک نکته بسیار مهم که مورد تأکید تقریباً تمامی فعالین جنبش زنان قرار گرفته است تجربه انقلاب ۵۷

برای زنان است. همه به درستی بر این واقعیت تاکید می کنند که شرکت گسترده زنان در این انقلاب مانع نشد که حقوق زنان پس از آن چنین لگد مال شود. و از آن نتیجه می گیرند که پس شرکت در تحولات بزرگ سیاسی برای زنان پیش شرطی برای رسیدن به حقوق خود نمی تواند باشد و فقط جنبش مستقل زنان قادر به برآورده کردن مطالبات زنان است. تا جایی که به شرایط کنونی زنان در

ایران اشاره می شود در اشارات فوق قطعاً واقعیت هست. مشکل اما در نتیجه گیری هائی ست که از نگاهی مجرد از شرایط عمومی به جنبش زنان بیرون می آید.

این دوستان ما به نحوی استدلال می کنند که انگار کارگران که با اعتصابات سراسری خود ستون اصلی انقلاب ۵۷ را می ساختند به خواست ها و اهداف خود رسیده اند؛ انگار که همه نیروهای آزادی خواهی که در این انقلاب نقش بازی کردند و بعد ها تاوان آن را با جان خود پرداختند در رژیم اسلامی به جامعه مطلوب خود دست یافتند؛ و انگار که در این میان تنها سر زنان بی کلاه مانده است!

برای رسیدن به چنین نتیجه گیری هائی یا باید رژیم جمهوری اسلامی را نماینده طبیعی اهداف و آرمانهای انقلاب ۵۷ دانست و تنها از این دلخور بود که پس چرا حقوق زنان فراموش شد، و در این صورت راه را در تعامل با این رژیم دانست و به پند و اندرز دادن به آن نشست؛ و یا باید جنبش ها و رژیم های سیاسی و اجتماعی را مشابه یکدیگر و به هر صورت بی ربط به مسائل زنان و کلا اقتشار

تحت ستم دانست و از همه این ها نتیجه گرفت که پس باید مستقل از زمین و زمان و جدا از سرنوشت جامعه خود را ساخت؛ و البته باید این را هم یادآوری کرد که استقلال مورد ادعا در جنبش زنان مانع از این نشد که بخشی از این جنبش با استقلال گرانش به زنده اصلاح طلبان حکومتی مبدل شود.

آیا نتیجه گیری عقلانی تر و واقع گرایانه تر این نیست که جنبش های پیشرو و برحق اجتماعی به جای این که خود را در گسست از تغییرات در جامعه، به نام استقلال، بگسترانند در ساختن سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه سهیم شوند و نقش بازی کنند؟ منطقی تر نیست که در عین مبارزه برای خواست های ویژه خود به یاری نیروهای بشتابند که توانائی ایجاد جامعه ای برای تامین آزادی و رفاه برای دسته های بزرگ از شهروندان را داشته باشند تا به این گونه شرایط تحقق خواست های خود را هم به نحوی پایدار تامین کنند؟

دوستان صادق ما میدانند که مبارزه موثر و پیگیر برابری خواهانه زنان در همزیستی مسالمت آمیز با خفقان موجود ممکن نیست و به میزانی از آزادیهای سیاسی در جامعه و حداقلی از تشکل نیازمند است. و نهایتاً خواهند پذیرفت که همانگونه که سوسیالیست ها همیشه گفته اند حقوق مدنی و شهروندی برای دسته های بزرگ و مردم و برابری خواهی حقوقی زنان هم به شکل منطقی در چارچوب ساختارهای حاکم دست یافتنی نیست و برای این که این ها شانس برای تحقق داشته باشند، به خاطر مصالح عمومی جنبش زنان، باید به جان ساختارهای سیاسی و اقتصادی افتاد. راه پیروزی مطالبات

مصاحبه و بلاگ رهائی زنان ایران (رزا) با سودابه مهاجر

رهایی زنان ایران (رزا) در چارچوب اهداف خویش و به منظور دامن زدن به بحث های نظری و عملی در درون جنبش رادیکال زنان به ویژه در میان صاحب نظران این عرصه، اقدام به انجام مصاحبه هایی با برخی از این فعالین زده است. که زین پس در وبلاگ رزا منتشر خواهد شد. مصاحبه پیش رو، مصاحبه با خانم سودابه مهاجر از صاحب نظران و فعالین جنبش سوسیالیستی زنان می باشند که با بزرگواری دعوت رزا به مصاحبه را پذیرفته و به طور مفصل به سوالات ما درباره مسایل و مشکلات جنبش زنان و راهبرد سوسیالیستی زنان سوسیالیسم در این راستا پاسخ داده اند.

تیر ۱۳۸۹، ژوئن ۲۰۱۰

رزا: با توجه به شرایط کنونی در سطح جهان -ادامه بحران اقتصادی علیرغم پیش بینی های صورت گرفته- و همچنین تحولات سیاسی و اجتماعی مترتب با آن، وضعیت و ویژگی های خاص کنونی و چشم انداز آتی را برای زنان کارگر و زحمتکش چگونه می بینید؟ وضعیت زنان کارگر در ایران را با توجه به این تحولات جهانی واز سوی دیگر تحولات اخیردر سطح اجتماعی و سیاسی در ایران چگونه ارزیابی می کنید؟

پیش از این که به پی آمدهای بحران جهانی برای زنان کارگر در ایران برسم باید به این اشاره کنم که امواج بحران جهانی به ایران در حالی گسترش پیدا می کند که بحران اقتصادی خانگی که زندگی کارگران و زحمتکشان زن و مرد و پیر و جوان را در سطح و عمق کمپرس کرده همراه با یک بحران سیاسی تمام عیار، نظام حاکم بر آن را به چالش گرفته و جامعه را دستخوش اعتراضات توده ای و پذیرای تحول کرده است. به این معنی عواقب بحران جهانی مجموعه بحران های موجود در ایران و امکان تحولات آتی را تشدید و تعمیق می کند، و از این حیث بر وضعیت زنان کارگر و زحمتکش نیز تاثیر می گذارد.

اما تا جایی که به دینامیسم بحران مالی جهانی و تاثیرات آن مربوط است باید گفت وقتی کمتر از دو سال پیش این بحران مالی خانه خراب کن دخالت دولت ها را برای ضمانت گردش پول و نجات سیستم بانکی ضروری کرد بسیاری از کارشناسان و رسانه ها از بازگشت ظفرمند کینز و مداخله دولت در مکانیسم دست های نامرئی بازار و یک نیودیل دیگر داد سخن دادند. مدت زیادی لازم نبود تا معلوم شود که معجزه "مهار" بحران (بحرانی که خود نتیجه راه نولیبرالی ست که قرار بود ناکفا بودن سیاست های مدل کینزی برای حل بحران چهار دهه پیش را چاره کند) نیز قرار است تنها با تشدید همان سیاست های نولیبرالی خاتمان براندازی که خود این بحران از محصولات آن بود عملی شود.

وقتی که دولت ها بانکها را نجات دادند خود به ورشکستگی افتادند و به اعتراف یکی از مدیران سیستم نجات "ما آتش را خاموش کردیم اما امروز باید صورت حساب آتش نشانی را بپردازیم". و البته باز هم این کارگران و زحمتکشان هستند که صورت حساب دیوانه بازی های سرمایه را به بهای تحمل ریاضت های بمراتب شدید تر از پیش باید بپردازند. یونان، پرتغال، اسپانیا، رومانی، بریتانیا،

جنبش های اجتماعی دیگر باز خواهد کرد و باعث سهولت و سرعت در اتخاذ جهت گیری های درخور اوضاع خواهد شد. تاثیر چنین برآمدی بر مبارزات زنان این است که به جنس و خصلت فعالیت توده ای در این جنبش شفافیت خواهد داد و توده های زنان کارگر و زحمتکش را در ایجاد ظرف مناسبی برای توده ای کردن جنبش زنان یاری خواهد کرد؛ در چنین شرایطی اقبال برپاکردن تشکل های توده ای، آن تشکل هایی که حضور زنان در گروههای بزرگ جهت سازماندهی امور جامعه در همه عرصه ها بدون آن ها ممکن نخواهد گردید، برای این جنبش فراهم خواهد شد.

به شکل خلاصه می توان گفت که در شرایط کنونی و تا همین جا زنان با شرکت گسترده خود در جنبش مردم ایران نشان داده اند که بدون وجود آنها و خواست های برابری طلبانه شان هیچ جنبشی دموکراتیک نخواهد شد و آنها پای ثابت و بی چون و چرای هر تحرکی برای رهائی از چنگال دیکتاتوری و ایجاد جامعه ای مبتنی بر برابری و آزادی اند. مشارکت کمی و کیفی آنها در جنبش جاری موجب شده است که برگی از جنبش تاکنونی زنان ورق خورد و افق تازه ای پیش پای فعالین این جنبش باز شود چون توانسته است خواست های ویژه مدنی جنبش زنان را با جنبشی توده ای علیه استبداد و برای تغییر ساخت سیاسی در جهت آزادی مرتبط کند؛ به این ترتیب سکوی پرشی به استراتژی چپ در جنبش زنان عطا کند، در عین حال فرصتی در اختیار امکان گرایان صادق در امر زنان قرار دهد تا سیاست های تاکنونی خود را اصلاح کنند و مسیر تازه ای در پیش گیرند. و سرانجام با حضور سرنوشت ساز خود در عرصه یک مبارزه عظیم در جامعه حرکت جنبش زنان را بسوی ایجاد تشکل های توده ای و اعتلای فعالیت اجتماعی در آن تسهیل کند.

۱- سمینار «جنبش زنان و مبارزات جاری مردم ایران» به دعوت «فدراسیون جوانان پیشرو مقیم سوند» در تاریخ ۵ مارس ۲۰۱۰ در شهر استکلهم برگزار شد.

۲- در این مورد پیش از این مفصلا در مقاله دیگری نوشته ام : سودابه مهاجر، کمپین یک میلیون امضا، روایتی از سوی دیگر، نشریه بارو شماره ۲۴، فروردین ۱۳۸۸، مارس ۲۰۰۹، سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری. و البته پیش از آن هم کسان دیگری در این باره نوشته بودند.

۳- نوشین احمدی خراسانی، ده روزی که ایران را لرزاند و چالش های تازه جنبش زنان، ۲۴ تیر ۱۳۸۸، جنبش سبز و اسطوره شرمندگی طبقه متوسط، ۵ مهر ۱۳۸۸، جنبش سبز و عبور از گفتمان حق/باطل، ۲۴ مهر ۱۳۸۸، سایت مدرسه فمینیستی.

۴- محبوبه عاقلی زاده، دموکراسی خواهان، سرکوبگران و پوست اندازی جنبش زنان، ۹ آذر ۱۳۸۸، سایت جنس دیگر.

۵- جلوه جواهری، کنشگران بی تاریخ نباشیم (نقدی از درون)، ۲۴ اسفند ۱۳۸۸، سایت تغییر برای برابری.

آلمان، فرانسه ... آمریکا، آسیا، هیچ کجا معاف نمانده است. در همه جا با بیکارسازی ها، کاهش دستمزدها، کاهش بودجه های رفاهی و محدود کردن بیمه ها و پوشش های اجتماعی و آموزش و فرهنگ یعنی تخریب هر آنچه که تمدن را ساخته است مواجهیم، در همه جا با تورم افسار گسیخته و کاهش شدید قدرت خرید و سطح زندگی دسته های بزرگ از مردم روبرو هستیم. همه جا این کارگران و زحمتکشان و مردم تهیدست اند که هزینه قماربازی های بورس بازان و بازار های مالی را می پردازند. و در میان این ها دسته هایی که به مرحمت بازار کار شقه شقه شده و نامتوازن نامناسب ترین مکانها را اشغال می کنند باز هم بیشتر از همه آسیب می بینند: کارگر مهاجر و کارگر زن که ضربه پذیر ترین اقشار طبقه کارگر را تشکیل می دهند. بلایی را که هر بحران اقتصادی سرمایه داری بر سر کارگر مهاجر می آورد بارها تجربه کرده ایم. در بحران های پیشین دیدیم که چگونه در سنگاپور کارگران مالزیایی را بیکار می کنند، در مالزی کارگران اندونزیایی و تایلندی را و در تایلند بیرمانی ها را، در هنگ کنگ پدر کارگر فیلیپینی را در می آورند و در فیلیپین ...

و اما زنان: مشتریان ثابت بنگاه های کاریابی که در حالت "معارف" هم به دنبال تحفه هایی که بازار جنسیتی کار به دامانشان پرتاب می کند یعنی مشاغل کوتاه عمر و کم بها، قراردادهای موقت و پاره وقت می دوند. خانه خراب کردن مجموعه کارگران و زحمتکشان و توده های تهیدست رسالت تاریخی بحران اقتصادی سرمایه است اما یک فونکسیون دیگر آن این است که تبعیضات و شکافهای موجود را باز هم عمیق تر می کند. قضیه در مورد زنان ظاهرا کمی "پیچیده" است.

می دانیم که استفاده از زنان به عنوان ارتش ذخیره کار به اندازه انقلاب صنعتی قدمت دارد. در بحران بزرگ دهه سی در امریکا وقتی که طرح قانونی برای به خانه فرستادن زنان پیشنهاد شد کارفرمایان بسیاری با این که کنار گذاشتن نیروی کار زن به قانون تبدیل شود مخالفت کردند چون نمی خواستند دست و پای خود را در استفاده از این موهبت ارزان ببندند.

در بحران آسیا در یک دهه پیش از بحران فعلی، کشتار جمعی مشاغل کارگری در کره و تایلند از کارگرانی که در نساجی و خط مونتاژ صنایع الکترونیک کار می کردند و اکثریت آنان را زنان تشکیل می دادند بسیار قربانی گرفت، بطوریکه در کره در طول یک سال اشتغال زنان نزدیک به دو برابر مردان سقوط کرد. در حالی که در بعضی کشورها عکس این پدیده یعنی سقوط نازل آمار اشتغال زنان چشمگیر بود، و دلایل هم این بود که کارگران زن بیکار شده به سرعت و با مزدهای پائین تر از پیش مجدداً به استخدام در آمدند.

در سال ۲۰۰۹ به دنبال بحران اخیر در آمریکا و دسته ای از کشورهای اروپا افزایش نرخ بیکاری مزدبگیران مرد بیشتر از زنان بوده است چون در اینجا بیشترین مشاغلی که نابود شدند در بخش صنعتی (و صنایع بزرگ چون خودرو سازی) قرار داشتند که از نیروی کار زنان خلوت است، چرا که از صدقه سر تقسیم جنسی در بازار کار عمدتاً درهای این گونه صنایع به روی زنان بسته و دروازه های خدمات باز شده بود. به این ترتیب بعضی روزنامه ها که کسالت روزهای کسادی را با شوک درمانی و کشفیات هیجان آور می گشند اعلام کردند که تقسیم کار خانگی در آمریکا از نو آغاز می گردد و از این پس جای مرد و زن با هم عوض می شود!

ماجرای واقعی همانطور که گفته شد این است که بازار کار در هیچ جا از تقسیمات جنسی بی نصیب نیست. علاوه بر همان تبعیض جنسی ازلی بازار کار سرمایه داری مبنی بر مزد نابرابر برای کار برابر و پدیده ارتش ذخیره کار، تراکم زنان عمدتاً در مشاغلی که به مهارت کمتری نیاز دارند و دستمزدها کمتر است و سیال و بی ثبات یا با زمان کار تکه پاره اند بیشتر از مردان است. این

انشقاق جنسی کار، منشا آن هر چه باشد، در همه جا این یک فاکت پذیرفته شده است. در پی بحران اخیر همچنانکه انتظار می رفت در بخش هایی که نریشان بی ثباتی شغل بوده است اکنون تنها می توان از فوق بی ثباتی صحبت کرد و نتیجه این است که موقعیت ناامن شاغلین را باز هم ناامن تر می کنند و رقابت میان آن ها را افزایش و دستمزدهای واقعی شان را کاهش می دهند؛ و زنان کارگر و کارمند هم که عمدتاً در این بخش ها تراکم دارند به این ترتیب مستقیماً از بحران جاری آسیب می بینند. از سوی دیگر لاغر کردن خدمات عمومی پیش از همه زنان را که بار عمده کار خانگی و نگهداری از فرزند را بر دوش دارند مورد فشار قرار میدهد. کاهش بازهم بیشتر هزینه های عمومی که به شکلی پیش رونده از دهه هشتاد به این سو در جریان بوده شتاب و حدت فزون تری گرفته است و به شکل محسوسی از سال پیش تا کنون از طول و عرض آن کم شده، از قبیل بیمه ها و خدمات درمانی (تعطیل بیمارستان ها و بخش های بیمارستانی و به شکل محسوسی در بخش مربوط به سقط جنین! و تعطیل کودکانها و کاهش پرسنل آموزشی) و یا در میان بازوان گشوده بازار قرار گرفته شده است. سیاست های ماکروئی که پیش از بحران پایان ۲۰۰۸ هم در برنامه بودند امروز بر متن ایدئمی ریاضت اقتصادی و کاهش هزینه ها، اولویت مطلق دولت ها را تشکیل می دهند و به شکل سریالی اجرا می شوند. از جمله بالا بردن سن بازنشستگی و کاهش میزان دریافتی آن. زنان شاغل حقوق بگیر به دلیل اشتغالات خانوادگی و سرپرستی کودکان سابقه کارشان عموماً نامتداوم است و مجبور به گسست های مقطعی در فعالیت حرفه ای شان هستند و این واقعیت تا حدودی در محاسبه سن بازنشستگی آنان در نظر گرفته می شد (با این همه به عنوان مثال در فرانسه تنها ۴۴ درصد زنان شاغل از بازنشستگی موسوم به کامل برخوردار می شود، در حالی که این نرخ در میان مردان به ۸۶ درصد می رسد)، حالا این هم دود می شود و به هوا می رود و شمار کثیری از زنان زحمتکش برای دریافت مستمری ناچیز بازنشستگی شان در آینده باید پیه کار در سنین بالای ۶۵ سالگی را بر تن بمانند.

با این همه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری که حضور زنان در بازار کار بسیار بیشتر است علیرغم تبعیضات موجود، به دلیل وجود و گستردگی تشکل، قوانین حمایتی و سنت های اجتماعی، حتی در دوران بحران و رکود هم پیامدهای مخرب اجتماعی بمراتب کمتری نسبت به کشورهای "جهان سوم" متحمل می شوند. در شماری از کشورهای در حال توسعه به همان نسبت که بحران پراکنده می شود و ارقام بیکاری چاق و چله تر، مسئله به زنان شاغل ختم نمی شود بلکه کنتور انتقال زنان خانه دار نیز به بخش غیر رسمی اقتصاد بالا می رود، و در میان مشاغل غیر رسمی تن فروشی مقام محکمی دارد.

در کشوری مثل ایران پیامدهای هر بحران و رکود تازه ای که فرا رسد برای زن کارگر و زحمتکش راز و رمزی در خود ندارد، جایی که هم حضور رسمی زنان در بازار کار ناچیز است، و هم موقعیت زنان مزد بگیرش، که بخش مهمی از آنان از دایره شمول قانون کار نیز خارج است یا در خانه کار سفارشی می کند، خارج از وصف؛ و هم نظام حاکمش هویت خود را با ضد زن بودنش به رخ جهانیان می کشد و نیمه سازی از زن یکی از وقت گیر ترین مشغولیاتش را تشکیل می دهد. و این حرف تازه ای نیست که در این جا نیز فقر به طور کلی و فقر زنانه به شکل ویژه همراه فاصله طبقاتی و جنسیتی با هر لایه ای که بر بحران اقتصادی افزوده شود عمیق تر می گردد.

هر کشور بنا به میزان ادغام در اقتصاد جهانی و تعامل با بازار های جهانی و نهاد های بین المللی

مدیریت سرمایه داری از گسترش پی آمدهای بحران جهانی و رکود ناشی از آن تاثیر می گیرد. روشن است که اقتصاد مهر زده ایران در حالی با عواقب بحران جهانی روبرو شده که خودش مدت هاست که در بحران و رکود اقتصادی بومی دست و پا می زند. آن چنان وضعیتی که کابوس آن کارگران بحران زده و ریاضت کش یونانی را هم به لرزه در می آورد که مبدا فردای آنان هم چنین شود: قراردادهای سفید، مزدهای ماه ها پرداخت نشده، حداقل دستمزد قانونی زیر خط فقر، دو سه "کار" در روز برای یک زندگی بخور و نمیر، با غایب بزرگی چون پوشش های اجتماعی درمانی و بیکاری و سالمندی. این کابوس واقعیت روزمره بخش اعظم میلیون ها نفری ست که کارگران و زحمتکشان ایران را تشکیل می دهند و حالا باید بار این بحران را هم بدوش بکشند.

بیشترین تاثیری که بحران جهانی بر اقتصاد ایران می گذارد از طریق کاهش صادرات و سرمایه گذاری ها و بویژه کاهش تقاضا و تداوم روند نزولی قیمت نفت خام است. تولید داخلی که با میزان عظیمی از واردات کالاهای مصرفی (علاوه بر ماشین آلات و ابزار تولید) روبرو بوده با کاهش سرمایه گذاری ها بیش از پیش در رکود فرو رفته است در حالی که تورم روز به روز فربه تر می شود. بدیهی ست که همه این ها به سرعت بر شرایط زندگی مردم تاثیر می گذارد و سطح معیشت

دسته های بزرگ از زحمتکشان را باز هم تنزل می دهد. بسیاری از بنگاهها و واحد های اقتصادی تعطیل شده اند و در بسیاری دیگر نیز به بهانه دشواری شرایط و کمبود بودجه عده ای از کارگران را بیکار کرده اند و کارشان را به گردن کارگران دیگر گذاشته اند. رشد غول آسای کنونی بخش غیر رسمی فعالیت اقتصادی ابعاد بیکاری آشکار و پنهان را نشان می دهد. از سوی دیگر می خواهند با کاهش در هزینه های اجتماعی از قبیل قطع یا تحدید یارانه ها که دست اقسار زحمتکش و تهیدست را باز هم تنگ تر می کند تاثیر کاهش درآمد نفتی در بودجه را تخفیف دهند.

به هر رو با فرورفتن جهان در فازی بلند از رکود، شرایط اقتصادی در ایران به مراتب بدتر خواهد شد؛ و جمع تحریم های اقتصادی و عواقب بحران با یکدیگر می تواند ضربات کاری تر به اقتصاد ایران وارد کند.

برای سرمایه داری پاسدار گستر و بسیج پناه و انگل نواز ایران آنچه از نظر یک سیستم کمابیش "متعارف" سرمایه داری نگران کننده محسوب شود امری پیش و پا افتاده است. مسائلی چون رکود تورمی، بیکاری گسترده آشکار و پنهان، کاهش شدید تولید، خط فقری نزدیک به سه برابر حداقل مزد رسمی، فساد و ارتشاء گسترده و ... که در همه جا مشکل زا تلقی می شود برای دستگاه حاکمیت در ایران جزو ترتیبات عادی و روتین شمرده می شود و منویاتش جز به این صورت پیش نمی رود. اما این وضع تا کجا می تواند امتداد یابد و این بار چه شگرد دیگری سرهم خواهند کرد؟ جام تعدیل ها که پر است. گند بنگاه های زود باز ده هم که درآمده. کار یارانه ها را هم که یکسره کنند دیگر چه می ماند؟ از خط فقر تا چند برابر دیگر می توان نزول کرد؟ تورم لجام گسیخته تا چه رقم دیگر می تواند جهش کند؟ آیا می شود مردم را به بیش از ۱۸ ساعت کار در روز برای یک نان بخور و نمیر سوق داد؟ دستمزد های معوقه را تا چند سال دیگر می توان پرداخت نکرد؟ گفتن این که چنین شرایطی آستن اعتراضات گسترده توده های تهیدست و خیزش زحمتکشان است، حرف عجیبی نیست. آنچه اهمیت دارد این است که اگر خیزش آتی مهر عمل جمعی کارگری را بر خود داشته باشد بی شک اولین گروهی که از نتایج آن ثمر خواهند برد زنان کارگرانند.

تا جایی که به شرایط امروز زنان کارگر و زحمتکش و تاثیرات بحران بر آن مربوط می شود، این

جا هم ترتیبات (به توان چند) همان قانون جهانشمولی برقرار است که آن ها را محکوم به انجام بی بها ترین کارها می کند و به نقطه تلاقی هم ستم ها مبدل می سازد. این که زن کارگر در ایران مشقات سرمایه داری که قبای اسلام پوشیده و خشونت مردسالاری همراه آن را هر روز چند ده بار تجربه می کند کشف تازه ای نیست. اما صحبت از ستم مضاعف بر او هنوز کافی نیست؛ زن کارگر وقتی شاغل است به شدید ترین نحو استثمار می شود، به حکم انشقاق جنسیتی بازار کار در فرودست ترین موقعیت قرار دارد، او کارگر عموماً بی دوام در کارهای شاق و کاربر و یکنواخت و نامن و حاشیه ای ست، و اگر به قطعه کاری در خانه و فعالیت در بخش غیررسمی مشغول نباشد بیشترین سهم از قراردادهای سفید و موقت از آن اوست. عمدتاً در کارگاههای کوچک خارج از پوشش های اجتماعی و قانون کار مشغول است و دستمزدش در جرگه پائین ترین مزدهای زیر خط فقر است. زنان وابسته به طبقه کارگر، بخش بزرگی از بار بیکاری را متحمل می شوند، در میان دو سرشماری عمومی سال های ۷۶ و ۸۶ زنان کارگر بیش از دیگر اقسار اجتماعی، کار خود را از دست داده اند. و لزومی به توضیح وظایف آنها در خانه به عنوان همسر و مادر و ارائه دهنده خدمات خانگی هم نیست.

مقامی را که دولت و مذهب و سنت و قانون برای زن در جامعه و خانواده در نظر گرفته است موقعیت فوق دشوار او را در کار تثبیت و تحکیم می کند. به حکم حکومت اسلامی زن به عنوان فرد به رسمیت شناخته نمی شود، وقتی همسر دارد او را به عنوان دنباله همسرش می بینند و کارش را تنها به عنوان کار کمکی و یدکی به رسمیت می شناسند و حتی اگر هم کار ثابت داشته باشد از حق عائله و مسکن و ... معاف است. اساساً برای نگهداشتن زن در همین موقعیت ارزان اقتصادی ست که به ارزشهای سنتی عقب مانده متوسل می شوند. در مورد زنان دار خانواده های کارگری هم نیازی به شرح شرایط کار طاقت فرسا و مفت و مجانی شان نیست.

این که رکود ناشی از بحران جهانی با این شرایط چه می کند روشن است که در گام نخست بر ابعاد مشقاتی که همین امروز هم غیرقابل تحمل است می افزاید.

این جا اساساً نرخ اشتغال در میان زنان نازل است (و بر حسب منابع آماری مختلف میان ۱۱ تا ۱۴ در صد اعلام می شود. اسناد مرکز آمار ایران نرخ مشارکت اقتصادی زنان در سال ۱۳۸۷ را معادل ۱۳.۶ در صد گزارش کرده است). عمده ترین بخش فعالیت زنان در ایران بخش غیر رسمی ست (از تولیدات خانگی و سبزی خشک کنی و ترشی و مربا پزی و دوزندگی و بافندگی و نظافت و آرایشگری تا دستفروشی را شامل می شود) که کارکنان آن در آمار و ارقام نامرنی اند؛ در کشاورزی نیز که مشارکت اقتصادی زنان بسیار بالاست ارقام غیر واقعی اند و در هر حال زنانش جزو مزد بگیران محسوب نمی شوند. عمده زنان حقوق بگیر در شهرها در بخش خدمات عمومی (آموزش و پرورش، بهداشت و مددکاری اجتماعی و موسسات دولتی) مشغول اند و از قرار یک سوم زنان شاغل را شامل می شوند. در شاخه هایی از بخش خدمات خصوصی مثل فروش (در فروشگاه های بزرگ زنجیره بی یا مغازه های کوچک) و در هتل و رستوران، برعکس بیشتر کشورها که زنان پرشمار ترین کارکنان را تشکیل می دهند، در ایران غیبت زن چشمگیر است، و زنان شاغل در این بخش هم بیشتر در مدارس و خدمات درمانی و دفاتر و شرکتها متراکم اند.

آنجا که به بخش صنعت مربوط می شود، زنان حدود ۸ در صد کارگران شاغل در کارگاه ها و کارخانه ها با بیشتر از ۱۰ کارگر را تشکیل می دهند (تعداد بسیار کمی از آنان کارگران فنی ماهرند) و غالباً در معرض جداسازی جنسی شدیدی در محیط کار قرار دارند. جمع کثیری از زنان کارگر

کند. به عنوان مقدمه این بحث لازم است بر دو نکته تاکید کنم. یکی این که وقتی از تشکل های زنان کارگر صحبت می کنم موضوع تنها مربوط به کارگران زن شاغل نیست بلکه زنان بیکار طبقه کارگر و زنان خانه دار خانواده های کارگری را هم شامل می شود. به همین دلیل به نظرم وقتی صحبت از تشکل زنان کارگر است بهتر است از دو دسته تشکل صحبت کرد. تشکل زنان شاغل در محیط کار و تشکل زنان خانواده های کارگری و زحمتکش در محیط زندگی، و مجموعه این دو است که تشکل کارگری زنان، یا تشکل اجتماعی زنان را می سازد. دیگر این که در یک سطح عمومی تشکل زنان کارگر جزئی از تشکل های کارگری ست؛ تشکل یابی کارگران زن بخشی از روند متشکل شدن کارگران در ایران است و برای تقویت انسجام درونی آن لازم، و زنان طبقه کارگر و زحمتکش با تشکل های خود توانائی مشارکت در جنبش کارگری را به شکلی فعالانه و همه جانبه پیدا می کنند.

در توضیح نکته اول باید بگویم که وقتی می گوئیم که زن کارگر بیشتر در کارهای موقت و از امروز به فردا مشغول است او را نه تنها در نقش امروز بلکه در نقش فردا هم که بی شغل است می ببینیم. وقتی پای پدیده بیکاری در میان زنان کارگر در میان است خود بخود زنان بی شغل طبقه کارگر در تشکل زنان کارگر جای دارند. زن کارگر هم وقتی در کارخانه و کارگاه و یا در خانه خودش، با کار مقاطعة ای، استثمار می شود و ارزش اضافه می زاید زن کارگر است و هم وقتی شبانه روز در کنج خانه مشغول تر و خشک کردن تولید کنندگان ارزش اضافه است. در یک کلام زن خانواده کارگری نان آور باشد یا نان نیآور جزو دسته بندی های ماست. و به همین معنا زن خانه دار خانواده زحمتکش هم که عمرش را در کنج خانه و در خدمت همسر و فرزندان با کار نابود کننده خانگی می گذراند تشکل لازم دارد. به همین دلیل فکر می کنم نیاز زنان کارگر به دو دسته تشکل است. هم تشکلی که در محیط کار به مسائل حرفه ای شان جواب دهد و هم تشکلی که همراه زنان خانواده های کارگری و زحمتکش در محلات.

در این چارچوب ابتدا به تشکل محل کار می پردازم و بعد به تشکل توده ای زنان کارگر و زحمتکش در محل زندگی. و نکته دومی که در اول پاسخ بر آن تاکید کردم این جا یعنی در مورد تشکل زنان کارگر در محل کار حائز اهمیت می شود و بنابراین توضیح بیشتری در مورد آن را لازم می دانم. بی تردید تشکل کارگران زن در محل کار امری مربوط به جنبش کارگری و دینامیسم تشکل یابی آن است. یعنی این که کجا مستقلا بوجود بیاید یا کجا نیاید، یا کجا به عنوان گروهی خودمختار در یک تشکل عمومی کارگری عرض اندام کند؛ پیش از تشکل عمومی بوجود آید یا بعد از آن و ... همه به روند تشکل سازی طبقه کارگر و مسائل کاملا پراتیک در این روند مربوط است.

این نیز روشن است که در مشاغل و پست ها و واحدهائی که اساسا زنان را جای می دهند (و در بسیاری از واحدها و بخشهای تولیدی در ایران چنین است) تشکل کارگری، دستکم به اعتبار نیروهای تشکیل دهنده آن، زنانه است. اما نکته ای که می خواهم بر آن تاکید کنم این است که یکی از شاخص هایی که میزان توجه جنبش کارگری به زنان را نشان می دهد همین امر ایجاد تشکل زنان کارگر در محل کار است؛ این است که تامل بر شکاف ها و تقسیمات موجود در طبقه کارگر، که تقسیم جنسی یکی از مهم ترین آنهاست، نه تنها مانع وحدت طبقاتی کارگران نیست بلکه دقیقا برای تامین اتحاد جنبش کارگری لازم است که به این ها پرداخت و برای رفع پیامدهای آن در وحدت طبقاتی کارگران کوشید. مشارکت واقعی و ایفای نقش زنان کارگر در نبردهای جنبش کارگری برای تامین وحدت

شاغل در بخش های صنعتی در کارگاههای کمتر از ۱۰ کارگر مشغول کارند، و شاخه هایی چون قالی بافی و نساجی مراکز عمده تراکم آنان را تشکیل می دهد.

تاثیر بحران بر زنان کارگر مانند کشورهای آسیائی که کارگران زن در بخش های کاربر صادراتی کار می کنند، و مستقیا و سریعا از آن تاثیر می گیرند، نیست. در ایران که کارگران زن عمدتا در تولیدات برای مصرف داخلی و در واحدهای کوچک شاغلند، بحران با کاهش قیمت جهانی نفت و صادرات (به علاوه تحریم های اقتصادی) از یک سو موجب کاهش تولید برای مصرف داخلی می شود و از این لحاظ آنها را بیشتر در معرض بیکاری قرار می دهد، شغل های نامنشان را باز هم ناامن تر می کند و مزد های ناچیزشان را ناچیزتر، و به همان حکم جهانشمول بر آنها بیش از پیش تبعیض می راند. از سوی دیگر کاهش بودجه آن بیکر نحیفی که به نام خدمات عمومی موجود است همراه با قطع یا تحدید یارانه ها باز هم حلقه محاصره را بر معیشت آنان و خانواده هایشان تنگ تر می کند. به علاوه این که با دشوار تر شدن شرایط کاری و زیستی و تحت فشار های اقتصادی خشونت

های خانگی هم بالا می گیرد و زنان از این سو هم باید تاوان بحران را در خانه هایشان بپردازند. در مجموع با تنگ تر شدن فشار های ناشی از بحران اجتماعی بر حجم آسیب های اجتماعی هم افزوده می شود و این ها با فاجعه افزایش کودکان خیابانی و دختران فراری و روسپی گری تکمیل می شود. همه این هاست که زن کارگر در ایران را از یک سو در مرکز تلاقی همه مصائب اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار می دهد، و از سوی دیگر موقعیت ویژه ای نیز به او می دهد که در برآیند جنبش های کارگری و زنان قرار گیرد. در این میان یک نکته روشن است و آن این است که هیچ نوع اصلاح منطبق با منطق سودزائی سرمایه مشکل زنان کارگر و زحمتکش در ایران را چاره نمی کند و هر جنبشی که قرار باشد منافع اکثریت زنان کارگر و زحمتکش را نمایندگی کند راهی جز دست بردن به بنیان های نظام سرمایه داری و چالش کلیت آن را ندارد. و این نیز روشن است که هر تحرکی در میان زنان کارگر به جنبش زنان سمت و سوی طبقاتی و رادیکال می دهد.

در گام بعد هم محتمل است که پیامدهای عمیق اجتماعی مجموعه این شرایط ناشی از بحران های اقتصادی درونی و بیرونی در جریان برای کارگران و زحمتکشان بانی جنبش نیرومندی شود که نظام سیاسی و اقتصادی موجود را بر زمینه بحران سیاسی عمیقی که یک سالی ست در جامعه سر باز کرده، از بنیان چالش کند. چنین شرایطی می تواند به طبقه کارگر، از زن و مرد آن، این امکان را دهد که روند تشکل سازی اش را به سرانجام برساند و به چالش نظم حاکم از هر جنبه توانا گردد؛ یعنی این روند را با سمت و سوی تحول در روابط اجتماعی و دست بردن به بنیان اقتصاد سرمایه داری و برقراری سازمان اجتماعی تولید و توزیع، عمومی کردن آموزش و بهداشت و درمان و بیمه های سالمندی و بیکاری و مراکز نگاهداری از کودکان، به پیش برد. در این صورت بی تردید زنان کارگر در صدر برندگان این نبرد جای خواهند گرفت.

رزا: از نظر شما مهمترین معضلات وموانع موجود بر سر فعالیت های زنان کارگر و تشکل یابی ایشان تا به اکنون چیست؟

رزا: با توجه به پاسخ به سوال شماره ۲ آیا امکان فراروی از این موانع پیش. رو در شرایط فعلی وجود دارد؟

این بحث حائز اهمیت زیادی ست. چرا که تشکل های زنان کارگر فصل مشترک تشکل توده ای کارگری و تشکل توده ای زنان اند، اهرم هایی هستند که دو جنبش بزرگ اجتماعی را بهم متصل می

طبقه کارگر ضروری ست و برای تحقق این امر باید تا جای ممکن موانع پیش روی آن را برداشت.

این که ستم جنسی و مردسالاری با ضرورت های سیستم سرمایه داری به اشکال مختلف همراه است و شکاف جنسیتی در سازمان اجتماعی کار در سرمایه داری، با تاکید ویژه ای در مورد کشوری چون ایران، در جهت افزایش سود سرمایه نه تنها تداوم می یابد بلکه تقویت نیز می گردد رازی نیست، و این نیز عیان است که پراتیک مجموعه جنبش کارگری نسبت به امر ستم و تبعیض جنسی از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.

آن چه که در پیشروان جنبش کارگری در ایران مشاهده می شود برخورد مناسب و موثر آنها به مسئله ستم جنسی است. واقعیت این است که در این چند ساله اخیر مسئله زنان کارگر در جنبش کارگری به فراموشی سپرده نشده است، و رشد ادبیاتی که در باب شرایط زنان کارگر انتشار یافته یکی از معیار هائی ست که می توان با آن میزان توجه به این مسئله را ارزیابی نمود. مهم تر از همه در اول ماه مه امسال و سال گذشته (که به ابتکار تشکلهای کارگری و بدون اجازه از دولت برگزار شدند) شاهد طرح برابری جنسیتی در بیانیه هائی که خواست های فوری کارگری را اعلام می کنند بوده ایم و این خود نشان دهنده اهمیت برخورد به مسئله تبعیض و ستم جنسی در میان پیشروان جنبش کارگری ست.

اما آنچه ضرورت دارد توجه ویژه به این است که مشارکت فعال زنان کارگر، به عنوان تحت ستم ترین گروه اجتماعی در میان کارگران- و همچنین در میان زنان- در جهت تغییر عینی شرایط اجتماعی شان و همچنین برای تقویت هویت طبقاتی شان، در جنبش کارگری ضروری است. یکی از ابزار های عملی کردن چنین مشارکتی می تواند تشکل های زنان در محل کار باشد به این معنا که ظرف گردهمائی آنان را در جهت پاسخ دادن به نیازهای مشترک شان بسازد و به این ترتیب زمینه شرکت فعال شان در عرصه اجتماعی و کارگری را فراهم کند، فضائی ایجاد کند که در آن بتوانند راه حل ها و ابتکارات خود را برای حل مسائل و پیشبرد مبارزه شان به میدان آورند و اعتماد به کار جمعی خود را در این قالب تقویت کنند. در یک کلام زنان کارگر به چنین تشکل هائی نیاز دارند تا بتوانند در جنبش کارگری هم به شکل موثرتری مشارکت نمایند و نقش بازی کنند.

موانعی یا دشواری های ایجاد تشکل در میان زنان کارگر را قطعا فعالین این عرصه بهتر از هر کس دیگر می شناسند و با استفاده از تجربیات جنبش کارگری تلاشهای ممکن را برای پشت سر گذاشتن آنها بکار می برند. من با توجه به مجموعه اطلاعاتی که در دست دارم تنها می توانم نکاتی را که از دور به نظرم می رسد در این باب طرح کنم و قطعا ادعای جامع و کامل بودن آنها را ندارم.

در میان موانع یا دشواری هائی که به شکل عام کل طبقه کارگر را از ایجاد تشکل منع می کند در درجه اول اختناق و سرکوب در جمهوری اسلامی قرار دارد. اما خود تشکل سازی چالشی ست بر سرکوب و استبداد حاکم و تلاش برای تشکل یابی خودش یعنی عقب راندن اختناق. به هر رو در مورد رابطه میان آزادی های دموکراتیک و تشکل کارگری صحبت های زیادی شده و مجموعه ای از ادبیات در این زمینه در دسترس هست.

اما در مورد مشخص تشکل زنان در محل کار موانع دیگری از جنس اقتصادی و اجتماعی هم نقش بازی می کنند. بنا به آنچه که در مورد تقسیم جنسیتی بازار کار ایران و مدل اشتغال زنان کارگر و

تراکم آنان در ساختار هائی که بلاواسطه شرایط ایجاد و ادامه کاری تشکل را دشوار می کند (و این جا صحبت من به طور مشخص در باره کارگران در بخش تولید است) مثل کار با قراردادهای موقت یا سفید در واحد های تولیدی کوچک (که به آن باید کار مقاطعه ای ایزوله را هم اضافه کرد). زنان کارگر شاغل در کارگاههای کهنه ابزار و تولیدات کاربر عموما تحت پوشش قانون کار نیستند و علاوه بر این که در بدترین شرایط کاری هستند و با نازل ترین مزدها کار می کنند، در ناامنی مطلق شغلی قرار دارند. تراکم عرضه نیروی کار در این شغل های ساده و غیرتخصصی باعث سهولت جانشینی می شود و در نتیجه آنها به کوچکترین بهانه ای در معرض از دست دادن کار خود قرار می گیرند، و چنین حرکتی از سوی کارگران می تواند با اخراج جواب گیرد. چنین شرایطی بخشی از دشواری ایجاد تشکل را در میان کارگران این گونه واحد ها توضیح دهد.

دشواری های مشابه در کارخانجات و واحد های بزرگ تر تولیدی نیز وجود دارد. در این بنگاهها مرتبا از تراکم زنان کارگر کم می شود. آنها به شکل عمده در راس بیکار سازی های سال های اخیر قرار داشته اند و در این واحدها گرایش به جایگزین کردن نیروی کار زن با مرد است. به علاوه این که از شمار قراردادهای دائم در میان زنان شاغل در این بنگاهها مرتبا کاسته می شود و اکنون عمدتا شکل قراردادی، روزمزد یا فصلی، تُرم استخدام است و شرایط استخدامی "امن" تر به زنان سرپرست خانوار تعلق می گیرد. در بسیاری از همین کارخانجات است که مزد ها به مدت چندین ماه به کارگران اعم از زن یا مرد پرداخت نشده است. حتی در کارخانه ها و واحدهای بزرگتر نیز زنان کارگر (به عنوان مثال روی باند و یا در بسته بندی) در بخش مجزا از مردان سازماندهی می شود. و این قطعا تنها مربوط به انشقاق جنسیتی بازار کار و ملاحظات صرفا اقتصادی نیست بلکه سیاست اپارتاید و جداسازی جنسیتی متداول در جمهوری اسلامی در آن نقش مهمی بازی می کند.

به این ها باید کار قطعه ای خانگی را هم اضافه کرد. این کارها توسط دلان و مقاطعه کاران یا مستقیا توسط کارفرمایان (رسمی یا غیر رسمی) سازماندهی می شوند که در آمار ها جا ندارند. و روشن است که در مورد کارگران حاشیه ای و منزوی شده در خانه های خود باید به انواع دیگر از تشکل فکر کرد.

همانطور که پیشتر هم گفته شد از مدل غیر مختلط از کار، چه به لحاظ تراکم در مشاغل زنانه و چه به لحاظ تجمع در اماکن و پست های کار زنانه، این نتیجه هم حاصل می شود که تشکل های کارگران زن در عمده مراکز کار به شکل دوفاکتو تشکل های زنانه خواهد بود. همین واقعیت در مورد واحدهای نیمه مختلطی که زنان اکثریت کارگران را تشکیل می دهند صادق است. حتی در جایی که زنان در اکثریت نباشند، می توان اقداماتی در جهت تسهیل مشارکت جمعی آنان در تشکل های عمومی اتخاذ کرد. شکی نیست که در صورت فراهم آمدن شرایط ایجاد تشکل های زنان کارگر در هر کجا جنبش کارگری و تشکل ها و نهادهای ی موجود کارگری با حمایت خود به برپا کردن آن یاری خواهند رساند.

به هر رو همانطور که پیش از این گفته شد آنچه در مورد دشواری های (از جنس اقتصادی و اجتماعی) ایجاد تشکل زنان کارگر در محل کار گفته شد تنها از یک منظر عمومی حرکت کرده است و گرنه مشکلات و موانع را خود فعالان کارگری دست اندرکار می توانند به درستی ارزیابی کنند و قطعا پراتیک و بکارگیری تجربیات تاریخی ست که روند غلبه بر موانع شکل گیری تشکل ها را

تعیین می کند.

کارگری را تشکیل داده اند.

به عنوان مثال توسعه این نوع تشکل ها به شبکه ای از ابتکارات اجتماعی و فرهنگی و هم یاری بی نظیر پس از جنگ اول شهر وین را به وین سرخ تبدیل کرد و در فرانسه در دهه سی از محلات کارگر نشین در حاشیه شهرها گنجینه ای از تجربه سازماندهی زندگی اجتماعی معروف به حومه های سرخ ساخت، و در روسیه در شکل گسترده تعاونی های مصرف یک شبکه تکامل یافته از توزیع را در دست طبقه کارگر و شوراهای او نهاد.

در میان زنان نیز تشکل هایی از این خمیره هستند که در کنار تشکل محیط کار جنبش توده ای کارگری را به پیش می رانند و جنبش زنان را اجتماعی می کنند، و زنان زحمتکش را هم به حل مشکلات خود توانا می سازند و هم به ایفای نقش در امور اجتماعی و عمومی سوق می دهند.

این نوع فعالیت های پراکنده در محلات در شرایط اختناق و استبداد، یا در "آرامش" هم می توانند انجام گیرند، و تا جایی که به فعالیت های زنان زحمتکش در محلات برخی شهرهای ایران مثل تهران بر می گردد می توان نطفه های این نوع تشکل یابی را هم دید مانند ایجاد صندوق های همیاری و آشیزخانه عمومی و کلاس های آموزش حرفه ای و سواد آموزی. در نقاطی هم شاهد مبارزات فعالانه زنان زحمتکش برای حل مسائل روزمره شان از قبیل آب و برق و کرایه خانه بوده ایم (که پیش از این در مواردی شرکت فعال آنان در خیزش های محلی را موجب شد. اشاره به طور مشخص به خیزش شاد شهر است که با دخالت سبعمانه نیروهای سپاه و بسیج سرکوب شد).

به هر رو، بر متن بحران اقتصادی و اجتماعی پیش رونده و بر مبنای بحران سیاسی و برآمد اعتراضات و خیزش توده ای می توان انتظار داشت که موانع موجود در برابر شکل گیری چنین ساختارهایی به سرعت از راه برداشته شوند؛ می شود امید داشت که در شرایط انقلابی چنین تشکل های توده ای گسترده شوند و به نوعی اداره امور محلات را در دست گیرند و به عنوان مثال توزیع آذوقه، سوخت و مواد مورد مصرف عموم را سازمان دهند، و زنان زحمتکش با تکیه بر آن ها به سازماندهی عمومی امور در سطحی وسیع تر سوق داده شوند و نقش برجسته تری در فعالیت های اجتماعی بر عهده گیرند.

رزا: نظر شما در مورد تقسیم بندی میان حقوق بورژوازی زنان و حقوق زنان کارگر چیست؟ این تقسیم بندی چه اثرات و تبعاتی بر جنبش زنان، فعالین سوسیالیست و زنان کارگر خواهد گذاشت؟
اگر منظور از حقوق بورژوازی همان حقوق فردی و سیاسی ست، می شود تقسیم بندی بالا را به صورت تقسیم بندی میان حقوق مدنی، سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی (برای زنان کارگر و زحمتکش) ارائه کرد.

در ایران امروز هیچ نیروی که خود را به سوسیالیسم نزدیک بداند نمی تواند به خواست های مربوط به برابری در حقوق برای زنان، هم چنانکه مطالبه حقوق مدنی برای همه افراد و آزادی های دموکراتیک، بی توجه باشد یا به آن کم بها دهد به این دلیل که این ها خواست های سوسیالیستی یا مختص به کارگران نیستند. کسب موقعیت برابر با مردان برای زنان در وجوه مختلف به همان ترتیب که تحقق حقوق مدنی و سیاسی برای کل شهروندان در جامعه امری حیاتی ست. اما مسئله این است که از کدام راه و با کدام نیرو می توان این خواست ها را به تحقق خود به شکل پایداری نزدیک کرد. بورژوازی حتی در ایده آل ترین هیئتش و در کامل ترین پلانقرمش قادر به چنین کاری نیست به این دلیل که تضمین چنین حقوقی در ایران بدون تحول در بنیاد های اقتصادی و اجتماعی میسر نیست. بورژوازی خودش امروز، همانطور که پیش از آن هم به آن اشاره شد، برای تامین سودآوری اش به

از سوی دیگر باید بر این نکته تاکید کرد که مشکلات ذکر شده در شرایط "متعارف" یعنی زمانی که بحران اجتماعی بالا نگرفته باشد برجسته میشود. در دورانهای متحول که جامعه دستخوش تکان های سیاسی-اجتماعی ست در صورت آمادگی جنبش کارگری و پیشرفت های آن به دلایل روشن این موانع به سرعت در نور دیده خواهند شد. یعنی اگر حضور طبقاتی کارگران و پیش روی جنبش کارگری نظم حاکم را که هم ابزارهای سیاسی و سرکوبش بی خاصیت شده باشد و هم پایه های اقتصادی اش به لرزه افتاده باشد عقب بنشانند و توده های کارگر از زن و مرد را به حرکت در آورد، هم به مداخله مدیریتی و کنترل کار در واحد های کوچک و بزرگ توانا می شود و هم پتانسیل این را هم دارد که امر تشکل یابی کارگری را به عالی ترین سطوح خود ارتقا دهد.

شاخه دیگر از تشکل های کارگری و اجتماعی زنان در خارج از محیط کار و در دل محلات با شرکت زنان دار یا شاغل کارگر و زحمتکش است. با این نوع تشکل یابی ست که زنان زحمتکش و کارگر نیروی ابتکارات و فعالیت جمعی خود را به میدان می آورند، به اتفاق هم راههای ایجاد بهبود در زندگی شان را پیدا می کنند و با هم یاری یکدیگر در فعالیت جمعی به مسائل جاری شان جواب می دهند و زندگی شان را از هر جنبه برپار تر می کنند.

این گونه تشکل یابی زنان در محلات و مراکز تجمع خانواده های زحمتکش پیش از هر چیز به وجه اقتصادی زندگی روی دارد و بر محور حل مسائل روزمره آنان انجام می گیرد اما هیچ یک از وجوه دیگر زندگی و مبارزه را دستکم نمی گیرد به ویژه کار فرهنگی و آموزشی را؛ و اهمیت آن در این است که چیزی بیش از یک نهاد مطالباتی ست، یعنی تنها بر مبنای طرح های مطالباتی از دولت عمل نمی کند بلکه خودش دست بکار ساختن نهادهای مورد نیاز و سامان دادن به زندگی اجتماعی اش، در سطح قابل دسترس خود، می شود و در تداوم کار آنها را به هر ارگانی که لازم باشد تحمیل می کند. این چنین تشکل هایی که بیشترین توده های کارگر و زحمتکش و تهیدست را متحد می کنند تا به مدد همین اتحاد و همبستگی زندگی شان را از هر جنبه ارتقا دهند خصلت نمای جنبش سوسیالیستی و اجتماعی ست. روشن است که چنین ساختاری اختصاص به زنان ندارد بلکه یکی از انواع این جنس از تشکل در جنبش اجتماعی توده ای ست که کارش عبارت است از ایجاد رفرم و بهتر کردن وضعیت جاری و روزمره همین توده ها و جواب دادن به نیازهای متنوع آنها به نیروی هم یاری خودشان و با تکیه بر ابتکارات و خلاقیت هایشان.

روشن است که این نوع تشکل های توده ای مکمل تشکل های اقتصادی طبقه کارگر اند، وجه دیگری از زندگی این طبقه را در خارج از کارگاه و کارخانه می سازند. در تاریخ جنبش کارگری در غرب زنجیره ای از این تشکل ها از روزمره ترین جنبه های زندگی تا تکامل یافته ترین نیازهای اجتماعی را موضوع کار خود قرار داده اند؛ و در اشکال مختلف از سازمان ها و انجمن ها و تعاونی ها و باشگاههای فرهنگی و هنری و ورزشی و اتحادیه ها و دیگر نهاد های اقتصادی طبقه کارگر را تکمیل کرده و ابزار همبستگی کارگری در جامعه بوده اند، زندگی اجتماعی گروه های بزرگ از آنان را سامان داده اند، و به کرات با تامین نیازهای مصرف خانواده های کارگران پشت جبهه اعصابات

تحقق نیافتن این حقوق مدنی و بورژوائی کمک می کند و حتی در احیای سنت های ماقبل سرمایه داری و پیشامدرن نقش بازی می کند.

دسته ای از این حقوق را، حتی در غرب حول و حوش یک قرن پیش و بیشتر را نه خود او بلکه جنبش سوسیالیستی کارگری کسب کرده است. از آن جا که در مورد زنان صحبت می کنیم می توان به حق (بورژوائی) رأی به عنوان یک نمونه اشاره کرد. جنبش زنان در اروپا که از قرن نوزدهم با جنبش کارگری و حرکات سوسیالیستی همراه بود و فعالیت روزمره اش را مبارزه برای تحمیل خواست های اجتماعی و رفاهی به سرمایه داری تشکیل می داد، توانست پیش قراول مبارزه زنان برای آزادی سیاسی گردد و سرانجام حق رأی را برای آنان بدست آورد. و بر خلاف روایت های ایدئولوژیکی که برخی لیبرال های ما در مورد اقدامات مستبدانه سوسیالیست ها در جنبش زنان بافته اند، بزرگترین خواست سیاسی (و خصلتا بورژوائی) زنان در اوج قدرت جنبش سوسیالیستی و به همت نیروهای فعال در آن کسب شد.

حال امروز که بورژوازی از موقعیتی هم که دو قرن پیش در مقابل مناسبات کهن داشت بسیار دور است و اساساً تضمین سودآوریش، بویژه در کشوری چون ایران، به زیر پا گذاشتن بسیاری از همین آزادی های مدنی بستگی دارد چگونه می توان از آن انتظار داشت که نقش پیشگامی در روند کسب حقوق دموکراتیک مدنی و احیاناً سیاسی برای بازی کند؟

در ایران امروز که بخش بزرگی از جامعه مرکب از زن و مرد زیر خط فقر زندگی می کند بدون تامین میزانی از رفاه عمومی یعنی بدون تعرض به سودجویی سرمایه داری نمی شود حقوق و آزادی های فردی را تامین کرد. و تلاشهای بورژوائی و لیبرالی از آن جانی که ضرورت جاودانه اقتصاد سرمایه داری را مفروض دارد نمی تواند شرایط عمومی خواست های مدنی زنان را هم پاسخ دهد، و در بهترین حالت تنها در پی برابری جنسیتی صوری ست و با محتوای آن کاری ندارد.

چگونه می توان از تحقق واقعی برابری حقوقی زن در خانواده صحبت کرد وقتی که تنها زنانی می توانند از حق طلاق و حضانت و ولایت برخوردار شوند که تمکن مالی شان اجازه تامین زندگی خود و سرپرستی از اولادشان را به آنها می دهد، در حالی که اکثریت زنان که امکانات مناسب برای یک زندگی مستقل و شرافتمندانه را ندارند از دایره حقوق خانوادگی بیرون گذاشته می شوند. چگونه می توان دم از حضور برابر زن در بازار کار زد وقتی او امکان ارتقای مهارت حرفه ای ندارد، زمانی که خدمات خانوادگی و نگاهداری از فرزندان و احیاناً سالخوردگان بر دوش زن است و ساختار اجتماعی برای بر عهده گرفتن این وظایف وجود ندارد و یا ناکافی ست. حق برابری در تحصیل و همسرگزینی برای شمار عظیمی از دختران این خطه بی معناست تا زمانی که خانواده در اضطراب نان شب از خیر تحصیل فرزند دختر می گذرد و در اولین فرصت ممکن او را به خانه شوهر تحمیلی می فرستد و ...

چنین است که خواست های مدنی و آزادی خواهانه زنان هم در جریان مبارزه برای این که سامان اقتصادی مبتنی بر همبستگی و تعاون و متوجه به رفاه و منافع عموم جامعه به جای ساز و کارهای سرمایه داری قرار گیرند جواب می گیرند.

بنا به همه دلایلی که آورده شد این که جنبش بورژوائی برود به دنبال خواست های بورژوائی و جنبش

سوسیالیستی به دنبال خواست های کارگری تقسیم کار بامعنائی در جامعه ای چون ایران معاصر نیست. نه در سطح جامعه و نه در حوزه زنان (که در مورد زنان به شکل ساده تر شده اش می شود این که زنان بورژوا بروند مسئله حجاب اجباری یا حق طلاق را حل کنند و زنان سوسیالیست هم تنها دنبال مشکل شیرخورگاه برای زنان کارگر باشند). حقوق عمومی زنان را هم نمی شود به این بهانه که مدنی اند و در عرصه ای مستقل سیر می کنند از دالان های تو در توی روابط اقتصادی و اجتماعی در بُرد.

به ثمر رسیدن خواست های (بورژوائی) مدنی و سیاسی زنان در گرو این است که ساختار اقتصادی دستخوش تغییر و تحولات لازمی شود که امکان تحقق واقعی حقوق شهروندی را میسر کند، و بدین معنا این هم کار جنبش سوسیالیستی ست.

۵) یکی از مسائلی اساسی در تدوین استراتژی مبارزات زنان ایران مساله تعیین اولویت میان مساله کار زنان و فتح بازار مردانه از یک سو و مبارزه برای رفع تبعیض و استثمار و کار زنان از سوی دیگر است. در فرمول بندی لیبرالی از این مساله، از آنجا که معضل اصلی زنان بیکاری و عدم اشتغال ایشان شمرده می شود، اولویت مبارزاتی، در حوزه اقتصادی، بر کسب استقلال زنان قرار می گیرد و این استقلال شرط لازم برای رسیدن به برابری ارزیابی می گردد. در منطق این رویکرد، برای آنکه بتوان اشتغال زنان را از منظر بهره وری اقتصادی توجیه کرد و بر بازار کار مردانه فائق شد، از مساله استثمار کار زنان چشم پوشی می شود و در توجیه این چشم پوشی، پرهیز از " شیون سالاری" را طرح می نمایند.

اما برای فعالین سوسیالیست، چشم پوشی از مساله استثمار کار زنان نه ممکن است و نه مطلوب. و اساساً تعیین چنین اولیوی می تواند ماهیت مبارزاتی زنان با رویکرد سوسیالیستی را به چالش کشد. شما به عنوان فعال و صاحب نظر این عرصه، چه راهکار و استراتژی آترناتیوی ارائه می دهید تا از افتادن در دام گزینش لیبرالی میان مبارزه برای استقلال اقتصادی و استثمار کار زنان بر حذر باشد؟ به عبارتی راهکار مبارزاتی سوسیالیست ها برای رفع بیکاری زنان در کنار مبارزه برای الغاء یا تخفیف استثمار کار زنان چه باید باشد؟

بی تردید برای زنان در ایران امر اشتغال به عنوان عامل کارساز در مبارزه با مردسالاری، کسب استقلال و ورود به عرصه اجتماعی اهمیت فراوان دارد، اما این قطعاً کافی نیست. برای زنان نه تنها کسب شغل بلکه بهبود شرایط کار و زیست هم اهمیت حیاتی دارد و به این مسئله در ادامه بحث بر می گردم. اما ابتدا باید به این اشاره کنم که مسئله اشتغال و همزمان بهبود شرایط کار و مزد، مستقل از جایگاهی که در امر استقلال و اجتماعی شدن زن دارد، برای کل کارگران و مزد بگیران معتبر است.

برای سرمایه داری این عصر، حتی زمانی که در رکود عمیق اقتصادی هم نیست، بیکاری ساختاری یکی از معضلات غیر قابل حل است. در کشورهای اروپایی هم امنیت شغلی در خطر جدی ست و مشاغل موقت در فاصله دوران های دراز مدت بیکاری نصیب بخش بزرگی از مردم است. از دید مدافعان سرمایه داری میلیون ها تن از نیروی کار فعال که به این روز اقتاده اند بازندگان طبیعی مسابقه کار و زندگی اند و هر فرد برای باقی ماندن در این مسابقه مجبور است هر شرایطی را برای فروش نیروی کار خود بپذیرد. بدیهی ست که در کشورهای موسوم به جهان سوم جمعیت رانده شدگان از کار که غالباً قربانی سیاست های خصوصی سازی و تعدیل های پی در پی شده اند به مراتب متراکم تر از غرب است. آحاد طبقه کارگر در همه جا ناچارند برای زنده ماندن هم که شده با

وقتی مسئله این باشد که افزایش اشتغال زنان را به بهای انعطاف بیشتر نیروی کار زنان ممکن کنند، شغل های فوق موقت و حاشیه ای سهم زنان باشد و در ایران و کشورهای دیگری شبیه به آن بخش بزرگی از آنها را از قانون کار هم بطور کامل کنار بگذارند؛ این جا دیگر ایجاد چنین شغل هایی به معنای حق و حقوق دادن و استقلال مالی بخشیدن به زنان نیست، به معنای ایجاد مشاغل دور انداختنی و گسترش ناامنی شغلی در تمام جامعه و نازل نگه داشتن سطح مزد برای همه مزدگیران، به معنای گسترش نابرابری اجتماعی ست. این جاست که سرمایه داری در کشورهای "در حال توسعه" ظرفیتش را در توسل به تبعیض های جنسی و اجتماعی برای تامین و تضمین سوددهی سرمایه اش تا حد اکثر ممکن بخوبی نمایش می دهد.

به این معنا روشن است که افزایش اشتغال در خود و در چنین شرایطی نمی تواند تنها شاخص برای بهبود شرایط اجتماعی و استقلال زن هم قلمداد شود و برای این امر باید عوامل دیگر اجتماعی را در کنار اشتغال قرار داد. همان طور که باز هم پیش از این گفته شد اشتغال زن در کنار حقوق و خدمات اجتماعی معیار تعیین کننده برای ارزیابی شرایط او به حساب می آید. استقلال اقتصادی زن به حضور او در شرایط برابر در بازار کار و امکان کسب مهارت حرفه ای، به دستمزد مناسب و بیمه بیکاری و بیماری و سالمندی، به خدمات اجتماعی رایگان یا ارزان بسته است.

و جواب مشخص به "شیون ستیزان"، یا به عبارت دقیق تر سودسالاران، این است که برای همه این ها تشکل های کارگری متکی به توده کارگران یک نیاز عاجل است تا با تکیه به نیروی خود برابری شرایط و مزد زنان و مردان را ممکن کند و در قراردادهای دسته جمعی مقررات عمومی و دستمزدها را به نحوی مقرر نماید که کارگران شغل خود را حفظ کنند و شرایطشان را نیز بهبود دهند و هر سیاست اقتصادی را که به این امر یاری می رساند از جمله ارتقای بارآوری کار با بهبود فنی و مدیریتی به میدان آورند.

راه مبارزه با بیکاری، برای اشتغال و نیز بهبود شرایط کار و مزد نیز از ایجاد تشکل می گذرد. ایجاد تشکل های پر جمعیت از کارگران، متکی به نیروی کارگران و در جهت برآورده کردن منافع کارگران.

به علاوه این که در دوران هایی که شرایط انقلابی و متحول فرا می رسد طبقه کارگر راه حل های دیگری چون خلع ید و کنترل کارگری برای رها کردن اشتغال و فعالیت اقتصادی از شر سوداگران سرمایه دارد، هم چنانکه در جریان انقلاب ۵۷ شاهد چشمه ای از آن بودیم. خوب است که "شیون ستیزان" و سود سالاران ما این را نیز در محاسبات خود وارد کنند.



مسئله بیکاری دست و پنجه نرم کنند و دائما در تلاش این باشند که خریداری برای نیروی کار خود بیابند، اما در عین حال این مسئله طبقه کارگر را در هیچ کجا از مبارزه برای بهبود شرایط فروش نیروی کارش باز نمی دارد. در هیچ جا جنبش کارگری متشکل و صاحب سنت از تلاش و مبارزه برای بهبود مجموعه شرایط کار، یا دستکم نگاهداری دستاوردهای کسب شده در این زمینه، دست نشسته به این دلیل که بیکاری ساختاری وجود دارد، هر چند این مسئله قدرت مانور او را محدود تر کرده باشد. و در جایی که تشکل های کارگری قدرتمند و بر توده های کارگر متکی باشند مبارزه هم علیه بیکاری و هم برای بهبود شرایط کار و تخفیف استثمار به شکل موثرتر و هماهنگ تری به پیش برده می شود.

در ایران امروز هم همه از این واقعیت تلخ آگاهیم که چند میلیون نفر از طبقه کارگر یا در بیکاری تمام عیار به سر می برند و یا در بیکاری پنهان و "مشاغل" از امروز به فردا زندگی خود را می گذرانند؛ و در میان شاغلینش بخشی کار مفت و مجانی می کنند تا بالاخره روزی مزدهای ماه ها عقب افتاده شان را دریافت کنند و به جرگه بیکاران نپیوندند. این در حالی ست که میلیونها کارگر در کارگاه ها از زیر پوشش قانون کار خارج شده اند و ... میلیونها با قانون یا بی قانون کار با مزدهای زیر خط فقر مشغول تولید ثروتند.

آنهاست که مبارزه زنان برای بهبود شرایط کار خود را "شیون سالاری" می نامند همانهایی هستند که چنین اوضاعی را عادی می دانند و ادعا می کنند ارتقای سطح دستمزد های زیر خط فقر در ایران را باید به مکانیزم بازار آزاد و اشتباهی سرمایه داری ایران در سودبری سپرد. و به این معنا راه حل های نولیبرالی برای حل مسئله اشتغال و دستمزد را تنها سرنوشت محتوم کارگران و زحمتکشان از هر جنس می دانند.

به مسئله اشتغال زنان برگردیم. شکی نیست که اشتغال زن عامل اساسی در استقرار موقعیت او در جامعه است و اساسا اشتغال است که جایگاه اجتماعی زن را در عصر مدرن تعیین کرده است. تاکید بر اشتغال به عنوان عامل استقلال و آزادی زن درست است اما برای سرمایه داران و سخنگویان آنها اشتغال زنان تنها از آن جایی مطلوب می شود که سیالیت فراوانی دارد و می شود آن را به شکل تکه وقت، در کنج خانه و در حاشیه بازار کار با نازل ترین بها خرید.

برای همین بهتر است که این "شیون ستیزان" تا آخر منطق خود بروند و صراحتا با برابری زن و مرد در بازار کار (از برابری مزد برای کار برابر تا برابری حضور در این بازار) مخالفت کنند چون این موجب می شود که اشتغال زن دیگر برای سوداگران کار جذابی نباشد. ما برخلاف ایشان فکر نمی کنیم که این تقدیر اکثر زنان کارگر و زحمتکش باشد که مجبور به انتخاب میان گرسنگی و شرایط کار باور نکردنی باشند. از نگاه ایشان اولی به معنای "تسلیم شدن به بازار کار مردانه" است و دومی معادل با "فایق شدن بر بازار کار مردانه"!

سرمایه داران و سخنگویانشان همیشه طرح خواست های کارگری را به بهانه های مختلف مورد عتاب و خطاب قرار داده اند. به زعم آنها برای حفظ شغل باید فوق سودآوری سرمایه را پذیرفت و بر خواست های مبنی برای بهبود مزد و شرایط کار چشم فرو بست. و اکنون سرنوشت زنان کارگر در ایران این است که با مزدهای مادون نازل، شرایط کار شاق، ساعات کار فوق نامتعادل و کار اولترا حاشیه ای، با ناامنی مطلق شغلی، با فقدان کامل پوشش های اجتماعی و ... بسازند و شیون سالاری نکنند تا صاحبان سرمایه به اندازه ای که دوست دارند سود ببرند و کارخانه و کارگاه را تعطیل نکنند.

به مناسبت ۸ مارچ روز جهانی زن

کمیته مرکزی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

بنابراین رهائی زن از ستم روا داشته شده تاریخی به او و در کل جنبش آزادیخواهی در افغانستان زمانی می تواند به معضل ستم و ایدئولوژی جنسی پاسخ گفته باشد که خود در عمل با سنت و فرهنگ و تبیین غالب مرز آش را روشن تعریف کرده و زنان را حول مطالبات روشن سازمان داده باشد. پیشرفت جنبش زنان در این جدال اجتماعی و سیاسی نه تنها در گرو جدال نظری با افکار و آراء کهنه، ارتجاعی و عصرحجری است بلکه شکل دادن به یک جنبش سوسیالیستی با افق روشن و نقد رادیکال نظام موجود می باشد.

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان برای شکل بافتن و سازمانیابی چنین جنبشی و برای رهائی زنان از ستم جنسی تلاش و بیکار می نماید و از همه زنان و مردان آزادیخواه می طلبد تا برای تحقق این امر شریف و انسانی به آن بپیوندند.

فرخنده باد همت مارچ، روز جهانی مبارزه بشریت آزادیخواه برای رفع ستم جنسی!

زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

۷ حوت ۱۳۸۷ = ۲۵ فروری ۲۰۰۹



امسال همچون سالهای پل در حالی به پیشواز روز جهانی زن، روز مبارزه دادخواهانه بشریت آزادیخواه علیه تبعیض و نابرابری جنسی، می رویم که در حاکمیت اسلامی- قومی حاکم بر مقدرات مردم افغانستان زن همچنان نیمه پنهان، تحقیر شده، برده جنسی مرد، اسیر در چنبره بلورهای مردسالارانه ناتی از حاکمیت قوانین شرع و سنت های بدوی و محروم از آزادی و حقوق فردی اجتماعی است. در جمهوری اسلامی افغانستان و هماتطور در بخش وسیعی از جهان از برکت حاکمیت نظام سرمایه داری و همسوئی و همدمی آن با ارتجاعی ترین آراء و افکار، ستم جنسی و بیحقوقی زن در اشکال خشن تری تداوم یافته است.

امسال همت سال پس از به حاکمیت رسیدن دارو دسته های اسلامی- قومی و حضور گسترده نیروهای امپریالیستی، وضع زنان همچنان رهگیر است. فقر، قحط، جنگ و امتزاج سرمایه و مذهب همیا با سیادت بلافصل افکار مردسالار از زنان افغانستان قریبی می گیرد. زنان در افغانستان و اکثریت قریب به اتفاق از مردم در این کشور در فقر و تنگسختی کامل بسر می برند؛ فقدان امنیت، بیکاری گسترده ملیونی، عدم دسترسی به ابتدائی ترین امکان درمانی و تحصیل و جدال خونین کمپ ارتجاع امپریالیستی قبل از همه از زنان و کودکان قریبی می گیرد. نهبسختی و جنگ از یک جانب و سلطه بلورهای مردسالار از جانب دیگر آسیب های التیام ناپذیری را به نصف از شهروندان جامعه وارد آورده است که حاصل آن تن فروشی، خودسوزی، خودکشی، گدائی، قتل های ناموسی و ازدیاد خشونت در حریم خانواده ها و خرید و فروش زنان و دخترها بعنوان متاع و مایملک مردان است.

با وجود امکانات عظیم مالی سرازیر شده در افغانستان، بجز ایجاد اداره تزئینی وزارت امور زنان و شرکت چند چهره زن طرفدار حاکمیت یوسالی در پارلمان و ادارات دولتی که بخشاً مربوط به جریان های اسلامی-قومی هستند، کاری در زمینه تضمین حقوق و حرمت اجتماعی زنان صورت نگرفته است. بلکه این دولت و حامیان امپریالیست آن با میدان دادن به جریان های اسلامیت درون حاکمیت در وجود "جبهه متحد" به رهبری ربانی و مهره های چون سیاف، مجددی، محقق، محسنی و ... از یکجانب و تلاش در جهت سزاش و جلب حزب اسلامی و طالبان از جانب دیگر به سلطه افکار زن سئیز مبتنی بر شرع اسلامی مهر نائید زده است؛ تحولات اخیر در پاکستان و جاری شدن قوانین شرع اسلامی در بخشی از این کشور و قبول ضمنی آن از جانب دست اندرکاران قدرت سیاسی در ایالات متحده امریکا و غرب خود چراغ سیزی دیگری است به ارتجاع اسلامی در شکل دادن به نوعی دیگری از "امارت اسلامی" و انفاذ قوانین شرع. این همسوئی کمپ ارتجاع امپریالیستی و تحکیم سلطه آنها به سرنوشت جامعه، بدون شک قبل از همه از زنان قریبی خواهد گرفت و سیادت افکار مردسالارانه را نهادهی تر از پیش خواهد ساخت.

اما با دریغ و درد، با وجود ستم و ایدئولوژی روا داشته شده به زنان افغانستان، جنبش برابری طلبی و آزادیخواهانه زنان برای برابری و رفع ستم جنسی هنوز مسیری درازی در پیش دارد تا بعنوان یک جنبش اجتماعی نیرومند و یک حرکت فراگیر در جهت تضمین برابری، رفاه و آزادی از عبودیت نظام مبتنی بر ستم وارد بیکار و جدال اجتماعی شود؛ جریان هائی هم که در این زمینه فعال اند از آن میان فمینیسم اسلامی و "لیبرال" فمینیسم، ربطی به امر جنبش رهائی زن از ستم جنسی و تحقق آرمان های برابری طلبانه آن ندارند، این نیروها با استفاده از مسگه و معضل ستم جنسی بیشتر مشغول جلب امکانات برای پیشبرد امری دیگری هستند. اغلب این نیروها خود با افکار و آرائی که ایدئولوژی ستم جنسی مشروعیت اش را از آنها کسب می کند تنها مرزبندی و مشکلی ندارند، بلکه خود مجری، عامل و حامل آن در عرصه های سیاسی و اجتماعی هستند و از آن بلورها بعنوان ارزش، مدن و فرهنگ خودی مدافع بر خواسته و می خیزند. این نیروها، چنانچه تا اکنون و بلحاظ تاریخی شاهد مجاهدات و فعالیت های شان بوده ایم، نمی توانند جنبش و بدیلی برای رفع تبعیض و ستم جنسی باشند. بدون تردید گرایش ها و نیروهای اجتماعی فعال در این عرصه بسته به ماهیت طبقاتی و سیاسی شان راه حل های متفاوت و متضادی را در برابر سیر تحول آن بعنوان یک جنبش می گذارند.

استراتژی جنبش زنان و مطالبات اقتصادی

موقعیت جنبش زنان و کمپین یک میلیون امضا

جنبش زنان در ایران به دلیل وجود حکومت و قوانین اسلامی از یکسو و از سوی دیگر به دلیل فرهنگ مردسالارانه موانع زیادی را پیش روی داشته و دارد و برای پیشروی خود ناچار است در جبهه های متعددی مبارزه نماید. جمهوری اسلامی از همان ابتدای به قدرت رسیدن، تهاجم گسترده ای را به دست آوردن زنان و حتی حقوق ابتدایی آنان آغاز نمود. حجاب اجباری را به زور چماقاران به کرسی نشاند و البته از باورهای مذهبی مردم نیز حد اکثر بهره را برد. البته با وجود همه این ابزارها مقاومت زنان در سالهای ۵۸ و ۵۹ قابل توجه بود و مانع آن بود که این سیاست ارتجاعی کاملاً حاکم شود. تظاهرات زنان در سال ۵۸ مقاومت بزرگی در این رابطه بود و در واقع رژیم تا سال ۶۰ که تهاجم همه جانبه ای را به کل جامعه آغاز کرد، نتوانست آنطور که می خواست جنبش زنان را به عقب براند. زنان که در جریان انقلاب ۵۷ شرکت گسترده ای داشتند و بخش از آگاهی سیاسی نسبی برخوردار بودند، در جریان تهاجم سالهای ۵۸ و ۵۹ به راحتی تن به عقب نشینی ندادند و صدای اعتراض آنها به گوش مردم می رسید. اما با شروع جنگ ارتجاعی و در جریان سرکوبیهای کم سابقه در تاریخ، در مقطع سال ۶۰ جنبش زنان نیز شدیداً مورد تهاجم قرار گرفت و سرکوب شد. نه تنها حجاب اجباری بلکه دیگر قوانین ضد زن به شکل وسیعی حاکم شدند. طی نو دهه سرکوب، کشتار، سانسور و خفقان شدید، جنبش زنان نیز روزنه ای برای ابراز وجود دوباره نداشت. اما با پیشروی گام به گام مبارزات کارگری و دیگر مبارزات مردم از ابتدای سال ۸۰ جنبش زنان نیز جان گرفت و بار دیگر به میدان آمد.

جنبش کارگری با مطالبات اقتصادی، جنبش دانشجویی با مطالبات آزادی خواهی به میدان آمدند و فعالین جنبش زنان عمدتاً با مطالبه تغییر قوانین اسلامی گام به جلو برداشت. طی چند سال گذشته این فعالیت شکل انسجام یافته تری به خود گرفت و در قالب کمپین یک میلیون امضاء متبلور شد.

اگر تا قبل از شکل گیری کمپین یک میلیون امضاء، صفت بندی درونی گرایشهای فعالین جنبش زنان آشکار نبود، با شکل گیری کمپین حد اقل یک صفت موقعیت و استراتژی خود را مشخص کرد. گرایش لیبرالی که فقط خواهان تغییر بخشی از قوانین ضد زن، آنها با اتکا به حمایت آبیکی چند آیت الله به میدان آمد، قادر نیست مطالبات زنان را در وسعت گسترده و همه جانبه ای نمایندگی نماید. اما در مقابل به دلیل عدم وجود گرایشی که بتواند به تمامی در راستای رهایی زنان گام بردارد، کمپین یک میلیون امضاء قادر شد یکه تازی نماید و بخشی از فعالین را دیکال جنبش زنان را تحت تاثیر قرار دهد. اما اگر گرایش سوسیالیستی بخواهد در جنبش زنان جای پای خود را محکم نماید و هم در راستای منافع طبقه کارگر و هم در راستای رهایی واقعی زنان به میدان بیاید، ضروری است نه تنها به نقد همه جانبه از کمپین (گرایش راست و لیبرالی) بپردازد، بلکه باید آلترناتیو و مطالبات مشخص خود را در این مقطع با توجه به شرایط و با توجه به منافع کارگری بطور مشخص بیان نماید. پیش از هر چیز بیان مطالباتی که بر بستر واقعیات وجه مشترک جنبش زنان و جنبش کارگری در این مقطع است، می تواند به انسجام نظری گرایش کارگری زنان کمک نماید. واقعیت این است که مطالبات نظریه پردازان کمپین یک میلیون امضاء به ظاهر بخشی از مطالبات عمومی همه زنان در ایران است. ویژگی های حکومت اسلامی جامعه ما باعث گردیده تا ابتدایی ترین حقوق انسانی زنان پامال گردد و در نتیجه مطالباتی مثل حق حضانت و یا حق طلاق و ارثیه برابر و ... به مطالبات عمومی زنان تبدیل گردد. در صورتی که بسیاری از این مطالبات در دیگر کشور های سرمایه داری منتهای میدی است که تحقق یافته و تثبیت شده اند. بر این مبنا گرایش راست و لیبرال زمینه بیشتری برای اتکا به مطالبات عمومی زنان دارد و بر پایه این ماتریال جناح چپ جنبش زنان که از انسجام لازم برخوردار نمی باشد را بیشتر در موضع ضعف و آشفتگی نظری قرار داده است.

اگر به مطالبات زنان صرفاً از دید تبعیض نگریسته شود بعضاً با مطالبات انسانی، بشر دوستانه و سوسیالیستی در تناقض می افتد. مثلاً در همین جریان یک میلیون امضاء خواست دیه براب مطرح است. که خود دیه چه برابر چه نا برابر از نوع مجازات های عصر حجر است. مثلاً وجود به اینکه زنان همانند مردان می توانند حاکم شرع، دانستان و وزیر این حکومت بشوند به این معنی است که زنان در جامعه ما نمی توانند به اندازه مردان بکشند. ما منتقد وجود بعضی از شغل ها هستیم و صحیح نیست که بعنوان سوسیالیستها خواهان رفع تبعیض در این موارد مشخص شویم. از این نظر باید به مطالبات یک میلیون امضاء دقت کرد و آن "حقوق" غیر انسانی که مردان دارند را برای زنان نخواهیم و باید کل این "حقوق" را زیر سؤال ببریم.

برای بسیاری از فعالین سوسیالیست جنبش زنان هنوز پاسخهایی در این مورد که آیا جنبش زنان جنبشی مستقل باید باشد و یا متحد جنبش کارگری حل نشده است. جناح لیبرال کمپینی با طرح مسئله به این شکل که جنبش زنان نباید به هیچ جنبشی وابسته باشد و برای استقلال خود نوری از جنبش کارگری را به اجرا گذاشته و با ویژه نشان دادن مسئله زنان تا درجه ای و برای مبارزه طبقاتی جاری سعی دارد زنان را از شرکت در مبارزه طبقاتی منع نماید و صرفاً مبارزه آنان را در کتال مبارزه علیه مردسالاری و قوانین مردسالارانه خلاصه نماید. با طرح این مسئله که ویژگی های جنبش زنان آنها را و برای روابط طبقات قرار می دهد از جنبش بسیاری از نظریه پردازان لیبرال و راست در جنبش زنان به شدت تبلیغ می گردد. آنها سعی می کنند با طرح مسئله به این شکل که استقلال جنبش زنان به معنای نوری و جدایشان از جنبش کارگری باید تفسیر گردد و در نتیجه درگیر شدن زنان را در روند مبارزه طبقاتی عملاً بی فایده و یا در درجه اهمیت نسته چندم قرار می دهد، استراتژی است که کاملاً سم و سوی لیبرالی دارد که سعی در نادیده گرفتن مطالبات اقتصادی جامعه و بطور مشخص مطالبات اقتصادی زنان دارد. وجود آنکه مطالبات طبقاتی در جامعه ما بشدت افزایش یافته اند و در این رابطه اکثریت زنان بیش از همه تحت فشار قرار دارند، مسئله ایست که فعالین کمپینی با تمام نیرو سعی در نادیده گرفتن آن داشته و دارند. کمپینی هاسعی دارند با کاتالیزه نمودن مبارزات زنان فقط در بعد حقوقی

و آنها بطور کاملاً ناقص، از یکسو و از سوی دیگر با طرح استقلال جنبش زنان با تعریف جدایی از جنبش کارگری و روند جاری مبارزه طبقاتی، جنبش زنان را به جنبشی در چارچوب اصلاح طلبی و لیبرالسم خلاصه نمایند.

استقلال جنبش زنان

استقلال هر جنبشی در جامعه از زاویه نگاه هر گرایش و جریانی در جامعه متفاوت است. آنطور که بسیاری از لیبرالها سعی دارند آنرا تفسیر نمایند، کلمه استقلال مترادف و مساوی با جدایی و نوری از هر جنبش و جریان سیاسی دیگری معنا می یابد، در صورتی که این تفسیر از زاویه واقعیهایی اقتصادی و اجتماعی صحیح نیست. یک جنبش اکتیو در جامعه ضمن حفظ ویژگی ها و اهدافش، نیاز به ارتباط و اتحاد در زمینه منافع مشترک با دیگر جنبشها دارد. این دو مسئله نه تنها در تضاد با هم قرار ندارند، بلکه کاملاً مکمل و تقویت کننده یکدیگرند. نمونه بارز آن را در رویکرد جنبش دانشجویی و بطور مشخص دانشجویان سوسیالیست می توان دید. جنبش دانشجویی ضمن فعالیت و مبارزه فعال در راستای اهداف این جنبش که نمود قابل توجهی در جامعه داشته و دارد، سیاست خود را در اتحاد با جنبش کارگری و در نهایت در راستای دگرگونی های اجتماعی قرار داده است. نگاه سکتاریستی که در جنبش دانشجویی عمل می کرد و در حال حاضر در موضع ضعف قرار گرفته دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب. دیدیم که چگونه بر جنبش دانشجویی لطمه وارد نمود. هر چند شکل و نوع عملکرد آنها با گرایش لیبرالی در جنبش زنان متفاوت بوده و هست، اما در محتوا با جدا کردن خود از جنبش کارگری و نادیده گرفتن روند جاری مبارزه طبقاتی بپراکنده ای را در مقابل جنبشهای فوق قرار داده و می دهند که با هم وجه تشابه دارند. کمپینی ها با نادیده گرفتن ضرورت پیوند و ارتباط بین جنبشهای موجود در جامعه که هر یک در نوع خود و در حد و اندازه خود می توانند و باید در راستای دگرگونی بنیادی جامعه حرکت نمایند و این آن چیزی است که گرایش راست جنبش زنان سعی در نادیده گرفتن آن دارد. مبارزه جنبش دانشجویی و با جنبش جوانان و با جنبش زنان در پیوند خود با یکدیگر و بطور مشخص در پیوند با جنبش کارگری است که یک جنبش فراگیر اجتماعی را می تواند شکل دهند.

ویژگی ها و مطالبات خاص هر جنبشی و از جمله جنبش زنان مانع حرکت آنها در راستای همکاری با دیگر جنبشها نیست و اساساً با این اتحاد و قرار گرفتن در راستای یک جنبش اجتماعی، می توانند موقعیت خود را تقویت نمایند و از این زاویه نیز در راستای اهداف ویژه خود قوی تر گام بردارند. استقلال هر جنبشی در دوری از دیگر جنبشها معنا نمی یابد بلکه بر مبنای عملکرد و اهدافش می تواند معنا یابد. مبارزه طبقاتی که در تمام عرصه ها و تاروپود جامعه خود را نشان می دهد و هر روز بر ابعاد آن افزوده می شود چیزی نیست که اراده گرایانه بخواهیم از آن مبرا باشیم و جنبشی بدون ارتباط و تخیل در آن ایجاد نماییم. موضعی که خود را مبرا از مبارزه جاری طبقاتی بیند، عملاً در سنگر دشمنی قرار می گیرد که سعی دارد مبارزه پایینی ها را نادیده بگیرد و آنرا تحقیر نماید. مبارزه ای که رهایی زنان را بدون ارتباط با مکانیسمهای ممکن دگرگونی جامعه بررسی می نماید در واقع مانعی برای دگرگونی می تراشد، چرا که افراد را از شرکت در این مبارزه منع و به راهی ذهنی سوق می دهد.

استقلال بلنبده ای انتزاعی و ویرای تضادهای طبقاتی نیست. چنین نگاهی نگاه قشر مرفهی است که بدون در نظر داشتن ضرورتهای دگرگونی های اقتصادی و اجتماعی و بطور مشخص این ضرورتها در رابطه با جنبش زنان، سعی در پیشبرد منافع خود در چارچوب همین مناسبات دارد. این واقعیت که در مورد مطالبات حقوقی زنان در جامعه ما به ظاهر فصل مشترک بین زنان کارگر و حتی زنان مرفه بالای جامعه وجود دارد (مثل مطالبه لغو حجاب، حق طلاق و...)، اما هیچیک از این اشتراکات نمی تواند جنبش زنان را بی نیاز از اتحاد و ارتباط با دیگر جنبشها قرار دهد. حتی در چارچوب همین مطالبات مشترک نیز حمایت و همراهی با دیگر جنبشها موقعیت جنبش زنان را تقویت می نماید. بنا بر این استقلال هیچ جنبش و جریانی بر اساس اتحاد و اشتراکات با دیگر جنبشها زیر سؤال نمی رود و نگاه کمپینی ها به مسئله استقلال تنها از زاویه محصور مانند در چارچوب اصلاحات نیم بندی است که هیچ تمایلی به فراتر رفتن زنان از آن ندارند.

مطالبات اقتصادی زنان

جنبش زنان واقعیتی در دل واقعیت بزرگتری، یعنی تضادهای طبقاتی قرار دارد. چه کسی می تواند این واقعیت را نادیده بگیرد که بیکاری، فقر و استثمار شدید معضله اکثریت زنان در جامعه ما است. تنها ۱۷ درصد زنان در جامعه ما شاغل هستند. و این یک واقعیت وحشتناک در مورد موقعیت اکثریت زنان در ایران است. فقر و تنگ دستی میلیونها نفر در ایران را شدیداً تحت فشار قرار داده است که زنان بخش قابل توجهی از آنها هستند. استثمار میلیونها کارگر چگونه ممکن است با موقعیت اکثریت زنان مربوط نباشد؟ بخشی از کارگران زنان کارگر هستند و بخش دیگری خانواده های کارگرنی هستند که با پوست و گوشت خود فقر و استثمار را به همراه مردان خود حس می کنند. اگر بیکاری در ایران بیاد می کند و میلیونها انسان و کارگر از آن رنج می برند، زنان نه تنها بخشی از این بیکاران هستند، بلکه به دلیل فرصتهای شغلی بسیار محدود در جامعه ما از پدیده بیکاری بیشتر رنج می برند و تحت فشار بیشتری قرار دارند. اما آیا همه اینها شرایط یکسانی برای همه زنان است؟ بخوبی می دانیم که در همین ایران اسلامی نیز زنان سرمایه داری داریم که مالک کارخانه و شرکت هستند یا تاجر بزرگی می باشند و یا حد اقل از خانواده های سرمایه داران هستند. در چنین شرایطی آنها نیز مثل هر سرمایه دار دیگری به چیزی جز افزایش سود خود فکر نمی کنند. زنان سرمایه دار در ایران اگر در زمینه های حقوقی مثل حجاب اجباری و نداشتن حق طلاق و حضانت و ... با دیگر زنان وجه مشترکی دارند در بعد اقتصادی شدیداً با دیگر زنان در تضاد قرار دارند. این واقعیتی بزرگ است که اگر زنان سرمایه دار و مرفه با زنان کارگر و اکثریت زنان ده درصد مطالبه مشترک داشته باشند، بیش از نود درصد در تضاد آشتی ناپذیر قرار دارند. تضادی که هر روز بر صق و شدت آن افزوده می شود و در چارچوب تضاد کار و سرمایه در نهایت جامعه را دستخوش دگرگونی و تحول خواهد کرد. بنا بر این مطالبات اقتصادی زنان کاملاً وابسته به موقعیتهای طبقاتی است و نمی توان آنها را یک کاسه کرد، و نه ممکن است آنها را نادیده گرفت. بطور مشخص مطالبات اقتصادی زنان که حتی در این جامعه می توان و باید برای آنها مبارزه کرد، صفت آنها را از گرایش لیبرال کمپینی ها کاملاً جدا می کند. مورد اشاره شده فرصتهای شغلی نابرابر که در جامعه ما چنین برابر بیشتر از بسیاری از کشورهای سرمایه داری است، به هیچ وجه مورد اشاره لیبرالها در جنبش زنان نبوده و نیست. فعالین سوسیالیست جنبش زنان با پرداختن به این واقعیت بزرگی می توانند خواهان برابری فرصتهای شغلی برابر باشند و از این زاویه مبارزه ای را سازمان دهند که هم مبارزه ای ویژه اکثریت زنان جامعه ما است و هم مبارزه ایست که از مبارزه طبقاتی جدا نیست. اکثریت زنان ایران شدیداً از پدیده بیکاری آسیب دیده و می بینند.

را نیز تا حدودی در بر می گیرد اما به مثابه یک معضل اساسی برای اکثریت زنان جامعه ما وجود دارد. این زنان کارگر و دیگر زنان غیر مرفه هستند که امکان داشتن خدمتکار خانگی را ندارند. اکثریت زنان جامعه ما در مقایسه با زنان خانواده های سرمایه داران از امکانات بسیار کمتری برخوردارند. فقر و محوودیت های مالی این اجازه را به اکثریت زنان نمی دهد تا با اتکا به امکانات بار کار خانگی خود را کاهش دهند و برای جبران فقر تمهیلی ناچارند هر چه بیشتر با کار بیشتر صرفه جویی نمایند. بسیاری از خانواده های سرمایه داران با در اختیار داشتن خدمتکار، پرستار و راننده مشکشان را در این زمینه حل کرده اند، و چند بار در هفته در بهترین رستورانهای شهر غذا میل می کنند، اما خانواده های کارگری روز بروز فشار کار بیشتری را باید تحمل کنند. نباید منکر آن شد که در خانواده های سرمایه داران و مرفهین نیز فرهنگ مردسالارانه وجود دارد و بر همین مبنا تبعیض هایی اعمال می گردد، اما این تبعیض ها با وضعیت اکثریت زنان جامعه ما از زمین تا آسمان متفاوت است و اختلاف بسیاری بین آنها وجود دارد.

این تفاوتها چیزی نیست جز فاصله طبقاتی که موقعیتهای متفاوتی را در جامعه برای همه، و از جمله زنان بوجود می آورد. چگونه ممکن است که ما فاصله طبقاتی و موقعیتهای متفاوت اقتصادی و اجتماعی را در نظر نگیریم. این واقعیات خوشایند لیبرال فمینیستها نیست و در نتیجه با هر توجیهی سعی در نادیده گرفتن آن و یا وارانه جلوه دادن آن دارند. بنا بر این، مبارزه علیه کار بی اجر و مزد خانگی به معنای واقعی و عمیق آن، مبارزه اکثریت زنان جامعه و در رأس آنها زنان کارگر، در مقابل سیستم سرمایه داری است. این مبارزه ایست که هم ویژه جنبش زنان است و هم منافع جنبش کارگری ایجاب می نماید تا از آن حمایت نماید.

مطالبات اقتصادی جنبش زنان می تواند صف گرایش کارگری این جنبش را از صف لیبرالها جدا نماید و بدون ملاحظاتی لیبرالی چند گام این جنبش را جلو ببرد. نباید بیش از این اجازه داد، که گرایش راست جنبش زنان را در چند مطالعه حقوقی و عمومی خلاصه نماید و بدین شکل جنبش زنان را به مبارزه ای اصلاح طلبانه محدود نماید. جنبش زنان می تواند و باید گامهای بزرگتری را در راستای تحقق منافعش بردارد و بر این مبنا ضروری است هم در موارد ذکر شده و هم با استراتژی مشخصی صف خود را از گرایش لیبرالی جدا نماید.

استراتژی جنبش زنان کارگر

مبارزان سوسیالیست جنبش زنان، اگر با طرح مطالبات اقتصادی و تمایز قائل شدن بین صف بندی های طبقاتی، قادر گردند صف گرایش کارگری را در جنبش زنان متمایز نمایند، قدم بزرگی در راه رادیکال نمودن این جنبش برداشته اند. اما تا زمانی که استراتژی این گرایش مشخص نباشد و به عبارتی دیگر، فعالین سوسیالیست جنبش زنان، هدف این جنبش را مشخص نکنند و راه رهایی واقعی و قطعی زنان را مشخص نکنند و نتوانند آنها را در سطح وسیعی در جنبش زنان طرح نمایند، قادر نخواهند بود به مثابه یک گرایش سوسیالیستی جنبش زنان را به جنبشی اجتماعی و راستی دگرگونی های جامعه سوق دهند. برای زنان این مسئله باید روشن گردد که در نهایت رهایی کامل آنها از بین رفتن همه تبعیضات جنسی در این جامعه ممکن است یا نه؟ آیا این جنبش با شرکت در مبارزه طبقاتی در نهایت به نتیجه خواهد رسید؟ واقعیت این است که گرایش لیبرال کمپینبی استراتژی خود را مشخص نموده و تحقق اهداف خود را از طریق رفرف در این جامعه و یا هر جامعه سرمایه داری دیگری، امکان پذیر می داند. البته مطالبات لیبرال کمپینبی ها چنان محدود به پاره ای مسائل رونیایی است، که ممکن است با تغییرات رونیایی در یک جامعه سرمایه داری تحقق یابند و البته در این راه و در زمینه مطالبات رونیایی فعالین سوسیالیستی نیز ضروری است در حد بسیار کامل تر و گسترده تری برای این رفرمها نیز مبارزه نمایند، اما مسئله بر سر این موضوع است که لیبرال خواهد یا اساسا همه گرایشهای لیبرالی در جنبش زنان بیچ وجه نه می خواهند و نه می توانند از این محدوده فراتر روند، چون در این صورت باید هر آنچه را سز و مانع رهایی زنان است زیر سؤال ببرند و آن چیزی نیست جز جامعه سرمایه داری. افق جنبش زنان اگر فقط به تغییرات رونیایی در این جامعه دل خوش کند هرگز رهایی واقعی را بندست نخواهد آورد چرا که در این جامعه دالما تبعیض از کنال عوامل اقتصادی باز تولید می گردد. چگونه ممکن است فقط ۱۷ درصد زنان در جامعه شاغل باشند و تبعیض وجود نداشته باشد. در چنین شرایطی مگر ممکن است که اکثریت زنان به مردان وابسته نباشند. نیروی کار ارزان زنان در همه کشورهای سرمایه داری سود سرشاری را به جیب سرمایه داران سرازیر می کند، در نتیجه بسیار سطحی نگر ی خواهد بود اگر فکر کنیم فقط با تغییرات رونیایی و لیبرالی ممکن است مشکلات زنان از بین برود. در دیگر کشورهای سرمایه داری نیز به انحاء مختلف اکثریت زنان مورد تبعیض و استثمار قرار می گیرند. در دیگر کشورهای سرمایه داری نیز روز بروز استفاده کالایی از زنان گسترش می یابد و باندهای مافیایی سود سرشاری از این طریق به جیب می زنند. بنا بر این نه فقط تغییرات رونیایی در تحت رژیم جمهوری اسامی بلکه حتی با تغییر این رژیم به رژیمی دیگر از نوع سرمایه داری ممکن نیست که زنان رهایی یابند و بر برای رهایی دست یابند.

امروزه هر کسی که با اقبای قفوقمندی های جامعه سرمایه داری آشنا باشد می داند که رهایی جامعه در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر است. این حقیقت روز بروز بیشتر و بیشتر در میان پیشروان جامعه جا می افتد و در واقع یکی از مسائل اصلی جنبش کارگری است. فقر بیکاری گرانی و هزارو یک پدیده سیاه در جامعه سرمایه داری بر وضعیت زنان بطور مستقیم و غیر مستقیم تاثیر می گذارد و در این رابطه جریان راست با تمام توان سعی در پوشاندن این واقعیات دارند. آنها می خواهند مبارزه زنان در راه رهایی که روز بروز گسترده تر می گردد را از تقابل با سرمایه داری دور نگه دارند.

استراتژی جنبش زنان در راه رهایی، از طرف فعالین سوسیالیست باید با وضوح و روشنی بیان گردد و مشخص شود که این جنبش چگونه و از چه طریقی در نهایت می تواند به رهایی زنان منجر گردد. باید این واقعیت هر چه بیشتر نشان داده شود که مبارزه برای مطالبات ویژه زنان نه تنها تناقضی با مبارزه علیه سرمایه داری ندارد، بلکه کما لعل بر عکس این مبارزات مکمل هم و در یک راستا می توانند انجام شوند. مبارزه جنبش زنان اگر به گز راه نرود و به سکوی پرشی برای رهایی تبدیل نگردد، خود جزئی از مبارزه گسترده علیه سرمایه داری است که می تواند به مثابه متحد جنبش کارگری، برای رهایی همه جامعه و از جمله زنان مبارزه نماید. باید این واقعیت را به وسیعترین شکلی ثابت نمود که رهایی زنان در گرو انقلاب کارگری است.

مبارزه برای فرصتهای شغلی برابر با مردان، مبارزه ایست که سرمایه داران به دلیل استفاده از نیروی کار ارزان زنان که در گیر بیکاری مضاعفی هستند، در مقابل آن قرار دارند. به عبارتی دیگر سرمایه داران که در تمام دنیا از نیروی کار ارزان زنان سود بیشتری می برند، در ایران به دلیل ابعاد گسترده بیکاری زنان از این هکتر سود سرشاری به جیب می زنند. ضمن اینکه بطور غیر مستقیم نیز هر چه بیشتر کار بی اجر و مزد خانگی را بپوش زنان انداخته اند. طی سالهای اخیر داشتن شغل برای نه تنها زنان کارگر بلکه برای میلیونها زن فارغ التحصیل نیز به مشکل بزرگی تبدیل شده است و بر این اساس بخش اعظمی از زنان هر چه بیشتر با این مطالبه اقتصادی به طبقه کارگر نزدیک شده اند و مبارزه ای همسو را پیش می برند. فعالین رادیکال جنبش زنان نباید از کنار این واقعیت بزرگ که بخش قابل توجهی از جامعه را درگیر کرده است به راحتی بگذرند به راستی چرا این معضل اساسی از طرف فعالین جنبش زنان در جامعه ما نادیده و یا کم رنگ دیده شده است. آیا بغیر از اینکه لیبرال کمپینبی ها بر روی اینگونه مطالبات سر بوش می گذارند و طرح اینگونه مطالبات خشایند آنها نیست دلیل دیگری وجود دارد؟ راستی چرا هر مبارزه ای که در جنبش زنان مبارزه ای همسو با جنبش کارگری و یا مطالبه ای اقتصادی باشد خوشایند، لیبرال فمینیستها نیست؟ آیا بجز اینکه منافع طبقاتی خاصی پشت آن نهفته است دلیل دیگری دارد؟ آیا از مطالعه برابری فرصتهای شغلی برای زنان و مردان، فعالین کارگری می نتوانند حمایت نمایند و یا بل عکس چون این مطالبه ایست که فعالین رادیکال جنبش کارگری نیز می توانند از آن دفاع نمایند نباید فعالین جنبش زنان از آن حمایت نمایند؟

دستمزدا بر برابر زنان و مردان یکی دیگر از نابرابری های جامعه سرمایه داری است که در ایران چند برابر بیشتر از دیگر کشورها به زنان جامعه ما تحمیل می شود. بیکاری مضاعف باعث گردیده تا بخشی از زنان ناچار گردند تا با دستمزدهایی بسیار ناچیز نیروی کارشان را به سرمایه داران بفروشند، بسیاری از ما، زنان کارگر را می شناسیم که در کارگاههای کوچک و یا در فروشگاهها و مطب ها... با دستمزدهایی بسیار ناچیز که حتی نمی توان نام دستمزدا بر آن گذاشت کار می کنند و شیدنا استثمار می شوند. چگونه ممکن است کسانی که خود را پیشرو جنبش زنان می دانند در مقابل این پدیده بی تفاوت باشند. بسیاری از زنان کارگر در فروشگاهها و یا کارگاه های کوچک دستمزدهای ۵۰ و ۶۰ هزار تومان در ماه دریافت می کنند و در این شرایط حتی نمی توان ابتدایی ترین امکانات زندگی را فراهم نمود. در این مورد نه قانون کاری وجود دارد و نه منعی. استثمار بیشتر شبیه دوران برده داری است و واقعا چیزی که به این کارگران زن پرداخت می شود را نمی توان دستمزدا نامید. بر این مبنا بسیار ضروری است که فعالین رادیکال جنبش زنان در این زمینه مبارزه و افشاکری نمایند. این عرصه ای بزرگ از مبارزه ای است که نه فقط زنان کارگر بلکه اکثریت زنان در این مبارزه منافع دارند. بسیاری از زنان شاغل متخصص نیز با وجود کار برابر دستمزدا کمتری از مردان دریافت می کنند و این مسئله در جامعه ما پررنگتر از دیگر کشورهای سرمایه داری است. منافع اکثریت زنان در این عرصه از مبارزه در مقابل تقسیم کار جامعه سرمایه داری قرار دارد و نادیده گرفتن این مبارزه چیزی جز آب به آسیاب سرمایه داری ریختن نیست. دستمزدا نابرابر در جامعه سرمایه داری یکی از راهکارهای کسب سود بیشتر است، که بنسبه به شرایط و سطح مبارزه طبقه کارگر سرمایه داران از آن بهره می برند. هر چقدر که مبارزه طبقه کارگر بطور کلی و مبارزه در این زمینه بطور مشخص فعال باشد و با ضعیف سرمایه داران نیز در این مورد سود بیشتری کمتری به جیب می زنند. در جامعه ما هر چند مبارزات کارگری نقش نسبتا قابل توجهی در مبارزات سیاسی داشته و دارد، اما مبارزه در این مورد مشخص کم رنگ و ضعیف است. مبارزه طبقه کارگر مبارزه ای مردانه نیست و نه تنها به این دلیل که طبقه کارگر متشکل از زنان و مردان است، بلکه به این دلیل که مطالبات اقتصادی ذکر شده زنان هر چند دارای بعد ویژه خود است اما نمی تواند از مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری جدا باشد. از یکسو این مطالبه اکثریت زنان است و از سوی دیگر طبقه کارگر در این مبارزه باید شریک باشد و ضروری است کارگران پیشرو از این مبارزات حمایت نمایند. کارگران نمی توانند این بخش از مبارزه علیه سرمایه داری را نادیده بگیرند و بدون وارد شدن به این عرصه ها در عرصه مبارزه طبقاتی موفقیت کاملی داشته باشند. نتیجه نادیده گرفتن این مبارزات و مطالبات، همانا غلبه گرایشهای مثل لیبرال کمپینبی ها خواهد بود و صرفا با نقدهای محدود از آنها نمی توان گرایش سوسیالیستی زنان را تقویت نمود.

کار بی اجر و مزد زنان دیگر پدیده ایست که نتیجه تقسیم کار تا علائقه در جامعه سرمایه داری است که به زنان تحمیل شده است. بخش قابل توجهی از کاری که باید در جامعه با پرداخت دستمزدا انجام شود بدون هیچ دستمزدا در خانه انجام می شود. میلیونها و شاید میلیاردها زن در دنیا به شغل خانه داری مشغولند و هیچ دستمزدا در قبال آن در یافت نمی کنند. تصور نمایند که در قبال اینهمه کار قرار باشد دستمزدا پرداخت گردد. سرمایه داری بر مبنای تقسیم کار طبقاتی، از این طریق سود کالنی به جیب می زند. مراقبت از کودکان، طبخ غذا و... بطور تکراری و روزمره و بدون تعطیلی، امری است که در همه جا طبیعی به نظر می رسد. نیروی کار میلیونها زن صرف کارهای تکراری و دالنی می شود که از ابتدای جوانی تا لحظات پیری به آنها تحمیل می گردد. این تقسیم کار هر چند از نظر فرهنگی نیز برای عموم جامعه طبیعی است و فرهنگ مردسالارانه ای در این مورد وجود دارد، اما در واقع این فرهنگ منقول و اقلیت تقسیم کاری است که هر از آن سال وجود داشته و جامعه سرمایه داری به زیرکانه ترین شکلی آنرا با "دوران مدرن" مطابقت داده است. بسیاری از لیبرال فمینیستها تلاش دارند تا این پدیده را صرفا یک موضوع فرهنگی و مردسالارانه جلوه دهند، اما همانطور که اشاره شد کار بی اجر و مزد ریش در منافع عظیم و سود آوری برای سرمایه داری دارد که بر این مبنا از همان ابتدا تقسیم کار به ارث رسیده از جوامع ماقبل سرمایه داری محفوظ نگاه داشته شده است. دنیایی سرمایه داری در هر آنچه را که صرفا با منافع در تضاد قرار داشت دگرگون نمود و برای شرایط جدید باز سازی کرد، اما در موارد دیگر مقولات و روابط آنچه که از گذشته نیاز داشت کاملا حفظ کرد و به آن رنگ و لعاب جدید زد. فرهنگ یک عامل رونیایی است که تنها بر پایه ماتریال زیربنایی خود می تواند پایدار بماند. اساسا در جامعه ای که اکثریت مردان از صبح تا شب باید برای لقمه نانی در بیرون خانه کار کنند چگونه ممکن است، کار خانگی را کسی به جز زنان انجام دهند. این تقسیم کار جامعه سرمایه داری کار بی اجر و مزد را به زنان تحمیل نموده و طبیعی است که فرهنگ آن نیز فرهنگ حاکم باشد. از میان برداشتن این فرهنگ بدون تغییر تقسیم کار جامعه سرمایه داری ممکن نیست و البته این به این معنا نیست که نباید با این نوع تقسیم کار در این جامعه مبارزه کرد. مبارزه با تمام عوامل و روندهای جامعه سرمایه داری در این جامعه ضروری است، به این دلیل که بخشی از مبارزه عمومی و افشاکره ای علیه سرمایه داری است. همانطور که برای افزایش دستمزدا مبارزه می شود ولی هرگز اصله دستمزدا در این مبارزه ای ممکن نیست از میان برود، در مورد مبارزه علیه کار بی اجر و مزد نیز مسئله به همین شکل است و مبارزه در این زمینه را در عرصه مبارزه جنبش زنان نباید دست کم گرفت و نباید آنرا صرفا بر اساس دیدگاهی راست به مسئله فرهنگی خلاصه کرد. مبارزه در این عرصه نیز تا حدود زیادی طبقاتی است. یعنی هر چند این فرهنگ لایه های بالای جامعه



جنبش زنان و تشکلهای طبقتهای

اما با وجود تمام مباحث فوق، هنوز این سؤال بی پاسخ است که زنان سوسیالیست و یا زنان کارگر در چه نوع تشکلهایی باید متشکل گردند؟ در یک تشکل ویژه زنان با رویکردی کارگری؟ یا در تشکلی کارگری همراه با بیان مطالبات زنان؟ واقعیت این است که نمی توانیم از جامعه را بخاطر زن بودن فقط در تشکلهایی خاص خود سازمان داد. و از طرف دیگر نیز صرفاً متشکل شدن زنان در تشکلهایی کارگری و سیاسی، جای فعالین سوسیالیست و کارگر را در جنبش زنان تضعیف می نماید. در نتیجه نه تنها تناقضی بین حضور زنان در تشکلهای کارگری و تشکلهای زنان وجود ندارد بلکه بالعکس موقعیت زنان را در عرصه مبارزه طبقاتی و پیشبرد مطالبات ویژه آنها به مراتب بهبود می بخشد. عبارتی دیگر مبارزه اکثریت زنان در عرصه های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برآیند حضور آنها در همه عرصه های ضروری مبارزه طبقاتی است. به طریق اولی جنبش کارگری بدون اکثریت زنان و جنبش انقلابی زنان بدون زنان سوسیالیست درون آن، غیر ممکن است.

ماهیت تشکلی که زنان در این جنبش و حتی حول مطالبات ویژه خود ایجاد می کنند بدون سمت و سوی طبقاتی خاصی، نمی تواند نه تنها برای جامعه بلکه برای زنان نیز مفید باشد. تنها با داشتن سمت و سوی طبقاتی مشخص تشکل ویژه زنان راه را برای رادیکالیسم در این جنبش باز خواهد کرد. داشتن استراتژی شفافی که از آن صحبت شده، در جریان پراتیک طرف خود را نیز نیاز دارد. همانطور که کمیونی ها قطب لیبرالی جنبش زنان هستند زنان سوسیالیست و رادیکال نیز می توانند افق خود را در جنبش زنان نشان دهند و هم زمان در جنبش کارگری و تشکلهای مربوطه آن نیز فعالیت نمایند. همانطور که تناقضی بین حضور یک کارگر در تشکل اتحادیه ای و حزبی نیست، بر همین مبنا نیز تناقضی بین حضور یک فعال سوسیالیست در تشکل زنان و تشکل کارگری وجود ندارد. آنچه از اهمیت بسیاری در این رابطه بر خوردار است واقف بودن به فعالیت در هر موقعیت مشخصی است. طبیعتاً تعریف و شرح وظایف یک تشکل فعال در جنبش زنان با تشکلی کارگری تا حدودی متفاوت است و نباید جایگاه هر یک را نادیده گرفت.

از یک زاویه این موضوع مجدداً به مقوله استقلال جنبش زنان باز می گردد. چه تناقضی بین زنی که در یک حزب سیاسی فعالیت دارد و تمایل به شرکت در تشکلهای جنبش زنان نیز دارد هست؟ حضور یک فرد در چند تشکل و موقعیت، بر مبنای تفاوت های آنها دچار تناقض نمی گردد، چنین نگاهی، مبارزه هر جنبشی را با دیوار چین از یکدیگر متمایز می نماید و نگاه همه جانبه ای به مبارزه طبقاتی ندارد. طبیعتاً تشکلهای کارگری و تشکلهای جنبش زنان تفاوت های ساختاری زیادی دارند، اما تعیین کننده در هر شکل آن مضمون طبقاتی آنها است. سمت و سوی طبقاتی مشترک هر تشکل اجتماعی می تواند فرمهای متفاوتی داشته باشد که در خدمت عرصه های مختلفی مبارزه قرار دارند و هر یک عرصه ای را پیش می برند. اشکال مختلف مبارزه نیازمند ظرفیهای متفاوتی هستند که می توانند مکمل یکدیگر باشند.

احمد شافقی

به نقل از به پیش! ۳۶ دوشنبه ۵ اسفند ۱۳۸۷، ۲۳ فوریه ۲۰۰۹

و این منم زنی تنها ...

سهراب صبح
یکم

با اعلام تسلیم زودرس و همعاجبه در برابر شلیک پیش‌دورانه‌ی همی کساتی‌که از مطالعه‌ی یک کتاب یا مقاله به همان چند صفحه یا سطرهای نخست اکتفا کرده و قضاوت خود را بر همین مبناء قرار می‌دهند می‌خواهم بپرسم: چرا "روز زن" در کنار روز کارگر، پرستار و غیره در سطح جهانی پاس داشته می‌شود اما سخنی از گرامی داشت "روز مرد" در کار نیست؟ مضاف به این‌که چرا ژانرها و نطله‌های مختلف چپ که در ادبیات‌شان "تساوی و برابری زن و مرد" نهاده شده است، به سخنی روز جهانی زن (۸ مارس) را ارج می‌نهند، بدون این‌که داخل جنبش‌های فمینیستی موج دوم و سوم و ... هزارم شوند؟

به همین سادگی و با پیش‌کش بیشترین شادباش‌های خود به همی زنان قربانی ناترازی‌های طبقاتی، نژادی، جنسی و ... می‌خواهم وارد ریل اصلی بحث شوم. شاید بهتر باشد برای تکاندن غبار ابتدایی کلام؛ از آغاز تکان دهنده‌ی کتاب "جسم‌انداز و تکالیف" - که تا هنوز هم می‌تواند خواننده شود - عبارتی را وام بگیرم که به شیواترین شکل ممکن زندگی تلخ زنان کارگر و زحمت‌کش اسپر بربریت سرمایه‌داری را به تصویر کشیده است:

«در روزهایی که مشغول آخرین تصحیحات کتاب حاضر بودم، تصادفاً مصاحبه‌ی تلوویزیونی با جگدیش باگواتی - پروفسور دانشگاه کلمبیا و یکی از کاندیداهای امسال جایزه‌ی نوبل - را دیدم. مصاحبه‌گر در مورد تأثیرات منفی گلوبالیزاسیون در کشورهای فقیر جهان سوم سوال می‌کرد و شخصاً به دست‌مزدهای ناچیز و شرایط کار دشوار زنان کارگر در فیلیپین اشاره داشت. در پاسخ، باگواتی در مورد میزان دست‌مزدها و شرایط کار حرفی نزد، تنها گفت که تحقیقات شاگردان او نشان می‌دهد که پس از تعطیل یکی از این واحدها، اغلب دختران دهقانی را که در آن کارگاه شاغل بودند خانواده‌هاشان برای امرارمعاش به فحشا گماشتند و نتیجه گرفت که جز پذیرش شرایط گلوبالیزاسیون، این مردم کار دیگری نمی‌توانند بکنند. راه دیگری وجود ندارد.» (ایرج آذرین ۲۰۰۱، پیش‌گفتار)^۱

هشت سال بعد، صاحب این قلم در یادداشتی کوتاه بر حاشیه‌های بی‌کارسازی ناتسی از بحران سرمایه‌داری نئولیبرال به ایجاز از همین ماجرای هول‌ناک سخن گفتم^۲ و نشانی "خاتمه سیاه" - به تعبیر فروغ - زنان کارگر بی‌کار شده‌ی ایران را در بازارچه‌ی فحشای دویی و کلاً صنعت سکس آسیا نشان دادم. دیگر نمی‌توان این فاجعه را منحصر به فیلیپین و ایران کرد. شکم گنده و متعفن سرمایه‌داران؛ و استنهای تهوع‌آور و سیری-

نایبیر سرمایه که با سوراخ شدن حباب‌های بورس و سقوط صنایع، دنیا را به گند کشیده است؛ به تاسی از رهنمودهای نظریه‌پردازان پست فطرتی همچون باگواتی، کثیف‌ترین ماسک استثمار را از صورت شوم خود برداشته و در برابر زنان بی‌کار شده‌ی کشورهای فقیر تنها یک آلترناتیو را نشانده است. فحشا! این همان فرهنگ متمدن سرمایه‌داری پیشرفته است که طقت رسوایی سازمان جهانی غذا (FAO) به زمین سخت گرسنگی میلیارد‌ها انسان در مانده افتاده و جنتملن مآبی ماده‌ی ۴ (رهایی از بردگی و داد و ستد بردمگان) و ماده‌ی ۱۶ (حق ازدواج و حمایت از خانواده) و سایر مواد و مصوبات حقوق بشری‌اش به زشت‌ترین و ضد انسانی‌ترین شیوه‌ی ممکن بردگی جنسی و بی‌حقوقی مطلق انجامیده است. در چنین شرایطی است که می‌توان از کوتاه شدن شعاع دایره‌ی امنیت جنسی زنان - و به ویژه زنان کارگر و زحمت‌کش - سخن گفت و روز جهانی زن را به مکانی برای مبارزه‌ی طبقاتی علیه سرمایه‌داری تبدیل کرد.

دوم

از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ یعنی ۲۴۴۰ هفته، در کره‌ی زمین فقط سه هفته جنگ وجود نداشته است. با وجودی که مشارکت مسلحانه‌ی زنان و دختران در جنگ‌های مختلف فوق‌العاده کم بوده است. اما با این همه صدماتی که به ایشان وارد آمده است - به ویژه به صورت تجاوز و بهره‌مکنی جنسی - بسیار فراوان و خشن بوده است.

بر اساس گزارش یونیسف (تحت عنوان "پیشرفت ملل") در سال ۱۹۹۷ خشونت علیه زنان و دختران شایع‌ترین شکل نقض حقوق بشر را رقم زده است. واقعیت این است که جامعه‌ی بین‌المللی با تمام نهادهای پر قیل و قالش تا سال ۱۹۹۳ به هیچ اقدام - حتا ظاهری - در خصوص پیش‌گیری از صور مختلف "زن‌گشتی" - که کثیف‌ترین آن یعنی "ختنه" هنوز نیز به کرات مشاهده می‌شود - دست نزده بود. در این سال مجمع عمومی ملل متحد اعلامیه‌ی "رفع خشونت علیه زنان" را با سلام و صلوات به تصویب رساند. تا این برهه اکثر دولت‌ها تمایل داشتند خشونت علیه زنان را تا حدود یک منازعه‌ی شخصی و حداقلی قومی یا خانواده‌گی تقلیل دهند و به عنوان مشکلی؟! شایع در زمینه‌ی حقوق بشر، امری عادی جا بزنند. این اعلامیه با تمام آلاف و اولوف خود خشونت علیه زنان را به یک سطح نازل جنسی فرو می‌کشد و کم‌ترین صحبتی از خشونت در محیط کار و خشونت‌های رایج کارفرمایان (اعم از بی‌کارسازی، شرایط فحیح زمینه‌ی کار، دو راهی کار ارزان یا فحشاء و ...) نمی‌کند. به موجب این اعلامیه "هر عمل مربوط به خشونت مبتنی است بر جنسیت که منجر به صدمه‌ی جسمی، جنسی، روانی یا رنج به زنان می‌شود. از جمله تهدید به انجام اعمال فوق، تحمیل یا محروم کردن خودسرانه از آزادی، خواه در حیات عمومی یا خصوصی". در اعلامیه همچنین از "تجاوز سیستماتیک و منظم بردگی و حاملگی اجباری زنان" سخن رفته و از وضعیت مناقشات مسلحانه به عنوان بستر ساز نقض حقوق زنان یاد شده و در نهایت "خشونت علیه زنان" به سه بخش تقسیم

گردیده است:

الف. خشونت در خانواده.

ب. خشونت در جامعه.

پ. خشونت توسط دولت یا نادیده گرفتن خشونت توسط دولت.

در مورد الف. متن تفسیری اعلامیه به نتایج مطالعه بانک جهانی استناد جسته است!!! بر مبنای این مطالعه ۲۵ تا ۳۰ درصد زنان در همه جهان از سوء رفتار جسمی توسط همسر خود آزار می‌بینند. حدود ۶۰ میلیون دختر به خاطر ترجیح داشتن پسر جان خود را از دست داده‌اند و بسیاری دیگر مورد غفلت (کودکان سرراهی و پرورشگاهی) قرار گرفته‌اند. طبق همین برآورد، بیش از دو میلیون دختر در حداقل ۲۸ کشور به وسیله سنت وحتیانه ختنه ذبح قومی و شرعی شده‌اند. در بسیاری از جوامع سنتی و عقب‌مانده، دختران در سنین کودکی و پیش از بلوغ جنسی به ازدواج‌های مرگبار تن داده‌اند.

بررسی درباره‌ی بند ب نشان می‌دهد که در بخش‌هایی از جهان تجاوز هنوز یک جرم شایع است که باعث شرمساری و نکوهش قربانیان بی‌گناه (زنان) می‌شود!! قربانیان تجاوز جنسی غالباً با روان پریشی، معلولیت جسمی و حتا مرگ بر اثر خودکشی مواجه می‌گردند. دامنه‌ی قاچاق زنان و دختران در داخل کشورها و بین کشورها به ابعاد نگران‌کننده‌ی - به ویژه در کشورهای آسیایی و اروپای شرقی - رسیده است. همچنین جهان‌گردی جنسی به مقصد کشورهای عقب‌مانده (مثلاً امارات) به یک صنعت بسیار سازمان یافته در کشورهای غربی پیشرفته مبدل شده است.

در ذیل مطالعات مربوط به بند ب گفته می‌شود خشونت توسط دولت یا خشونت‌هایی که دولت نادیده می‌گیرد فزونی یافته است. مقامات پلیس و زندان که قاعداً باید حامی زنان در برابر خشونت باشند غالباً خود مرتکب سوء رفتارهای جنسی می‌شوند. (نمونه‌ی بارز و علنی این فاجعه درباره‌ی خاتم‌ها دکتر زهرا کاظمی و دکتر زهرا بنی یعقوب (در سال ۱۳۸۷) در زندان اتفاق افتاد و به قتل ایشان انجامید). هزاران زن که در بازداشت پلیس به سر می‌پرند به طور مکرر در بازداشتگاه‌های سراسر جهان توسط پلیس مورد تجاوز قرار می‌گیرند و یا توسط نیروهای امنیتی به سنجیدن‌ترین شکل ممکن شکنجه می‌شوند. نمونه‌ی این آزارهای جنسی در جریان قتل عام سال‌های ۶۸-۶۰ اتفاق افتاده است. به صورت ازاله‌ی بکارت دختران و غیره! امری که حتا در خاطرات حسین‌علی منتظری نیز به آن اشاره شده است.

تقریباً در تمام مناقشات مسلحانه، از تجاوز به زنان به عنوان تاکتیکی برای مرعوب‌سازی رقیب یا دشمن استفاده می‌شود. اشکال مختلف این فاجعه در جنگ ایران - عراق، مناقشات رواندا، و جنگ‌های داخلی منطقه‌ی بالکان با بس‌آمد فراوان به چشم آمده است. (Human Right Today, 2000, pp. 14-83)

اعلامیه - شاید به دلیل زمانی - به سوء استفاده‌ی تروریست‌های اسلامی از دختران و زنان در عملیات انتحاری اشاره نکرده است.

سوم

محرومیت زنان از مشاغل سیاسی اقتصادی و فرهنگی - به ویژه در سطوح بالای مدیریتی - امری قطعی و بلامنزاع است. مری رایینسون (رئیس‌جمهور سابق ایرلند و کمیسر عالی ملل متحد برای حقوق بشر) مدعی است:

«سازمان ملل همواره تاکید کرده است که ترویج حقوق بشر زنان بایستی منجر به رفع کلیه‌ی اشکال تبعیض براساس جنسیت شود و زنان را قادر به مشارکت کامل در زمینه‌های حیات مدنی سیاسی اقتصادی اجتماعی و فرهنگی نماید.» (Ibid. p. 83)

اما به واقع در سال‌های گذشته چنین نبوده است و چنین نیست اکنون نیز! به شهادت اعتراف صریح ماده‌ی ۱۶ اعلامیه‌ی مورد نظر، که به ساده‌گی می‌گوید:

«اگرچه زنان اکثریت جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، اما هنوز هیچ جامعه‌ی نیست که در آن زنان از مساوات کامل با مردان برخوردار باشند. برای نمونه در سال ۱۹۹۶ زنان فقط ۷ درصد پست‌های وزارت را در حکومت‌های جهان به عهده داشتند. ارقام مربوط به تعداد زنان در مشاغل بالای تجاری و آموزش عالی نیز در همین سطوح است. زنان هنوز هم در معرض تبعیض گسترده در زندگی روزمره هستند و غالباً دچار مشکل عدم نمایندگی کافی در حیات اجتماعی کشورهای در حال توسعه و نیز کشورهای توسعه یافته می‌باشند.» (Ibid. p.35)

از یک منظر ریشه‌های این نابرابری را باید در مناسبات فئودالی و بارآوری کمتر نیروی کار زنان نسبت به مردان جست‌وجو کرد. به همین سبب نیز تاریخ همه کشورهای تاریخی منکر است. نماد بارز این منکرمداری در شعر و ادبیات کشوری مانند ایران - که به صنعت!! ادبی‌اش می‌نزد - به وضوح قابل مشاهده است. از نقش مبهم رابعبنت‌کعب‌قزداری در شعر کهن و تاثیر گذاری زنده یاد فروغ فرخزاد بر شعر و سینمای مستند معاصر که بگذریم، عرصه‌ی فرهنگ و هنر مردسالار ایرانی همواره از حضور جدی زنان سترگون بوده است. و شگفت این‌که "محتشوقه"ی چنین فرهنگ و ادبی نیز همواره "مرد" بوده است! در تمام سابقه‌ی عریض و طویل شعر فارسی از عشق‌پورزی به زنان کم‌ترین اثری نیست و به جای ایشان یا نوجوانان و پسر بچه‌های نوحط (مخچه‌ها) نشسته‌اند (مانند ایازین اویماق در شعر مولانا و عطار و ...) یا عشق به مرد (همجنس‌گرایی اومانیتستی که البته با همجنس بازی متفاوت است) جابخوش کرده است. مانند عشق مولانا به شمس تبریزی و زerkوب و چلی. و این میحتی فراتر از مراد و مریدبازیست. از ادبیات و سنت‌های دینی (اسلامی) - جایی که محل طرح داغ‌ترین احادیث اروتیک است - که بگذریم وصف زن از سوی جناب آقای حکیم نوس چنین ترسیم شده است:

- زن و ازدها هر دو در خاک به وزین هر دو ناپاک جهان پاک به

- زنان را ستایی سگان را ستای که یک سنگ به از صد زن پارسای

فخر فروختن به چنین فرهنگ و تمدنی برآستی شرم آور است!

از سوی دیگر بورژوازی نیز که با ایدئولوژی آزادی و برابری نژادی، جنسی، قومی و فردی از فنودالیسم خلع ید کرد، پس از گذشت بیش از سه و نیم قرن - چنانکه گفته شد - هنوز از تأمین حداقل آزادی‌ها و حقوق برابر برای زنان عاجز مانده است و این عجز را بیش از هر عرصه‌ای در مراکز تولید صنعتی به نمایش نهاده است. جنبش‌های فمینیستی در تمام امواج اول و دوم و سوم خود، که به طرز آشکاری انحراف از مبارزه‌ی واحد طبقاتی زنان علیه استثمار و ستم بورژوازی محسوب می‌شوند در حداکثر زورآزمایی خود به رفرم‌های بسیار سطحی در تأمین حقوق برابر زنان دست یافتند. این جنبش‌ها - که می‌باید در جای مناسب - تری مورد ارزیابی‌های ساختار شناسانه قرار گیرند - در آخرین کنفرانس جهانی زنان (یکن ۱۹۹۵) به زعم خود کلیه‌ی اشکال تبعیض علیه زنان را به طور دقیق بحث و بررسی کردند و به این نتایج شبه رفرمیستی رسیدند:

- حقوق زنان جز و حقوق بشر است [!?! - شگفتا عجب کشفی] که به خصوص از لحاظ خشونت جنسی و بهداشت تولید مثل بایستی مورد حمایت واقع شود.

- زنان بایستی حقوق مساوی از لحاظ ارت بردن زمین و اموال داشته باشند. (توضیح داخل پرانتز این‌که اخیراً ارت بردن زنان از زمین توسط علمای عظام مغایر با شرع مقدس دانسته شده است!!)

- زنان دارای نقش ویژه در خانواده و جامعه هستند و حاملگی نباید مانع مشارکت کامل آنان در مسائل جاری جامعه شود همچنین نباید زنان به خاطر سقط جنین غیر قانونی مجازات شوند! (این بیانیه چهار سال پیش از موضع گیری رفیق سابق‌مان منصور حکمت درباره‌ی سقط جنین صادر شده است!!)

- تجاوز جنسی در شمار جنایات جنگی است و در برخی موارد [!?!] طبق حقوق بین‌الملل بشر دوستانه مشمول اعمال مربوط به کشتار جمعی است. (و باز هم داخل پرانتز این کلاه بوقی "برخی موارد" خیلی جالب است! به فهم ناقص من اگر سربازان آمریکا در عراق، افغانستان یا هر جای دیگری دست به تجاوز جنسی بزنند مشمول این "موارد" نمی‌شوند!)

با وجودی که کلیه‌ی مصوبات این اعلامیه به مراکز و زیر مجموعه‌های سازمان ملل متحد از جمله سازمان جهانی کار (ILO) دفتر کمیسر عالی ملل متحد برای پناهنده‌گان (UNHCR)، سازمان بهداشت جهانی (WHO)، اداره‌ی پیشبرد زنان (DAW)، صندوق توسعه‌ی ملل متحد برای زنان (UNIFEM) و غیره ابلاغ شده است، اما در همین اندازه‌ی حداقلی نیز، هیچ تمهید عینی برای ارتقای حقوق زنان لحاظ نگردیده است.

چهارم

یکی از مهم‌ترین اسناد این مدعا در ابتدای سخن به نقل از حضرت جگندیش باگوانی ارائه شد و اگر رعایت اقتصاد کلام اجازه می‌داد، صدها نمونه‌ی دیگر نیز از این افاضات گهربار به (بی) دادگاه جهانی زنان تقدیم می‌شد. افاضاتی فاضلانه که زنان کارگر و زحمت‌کش را به پذیرش اجباری یکی از دو شرط ساعات کار طولانی، شرایط بدکاری؛ تقلیل دست‌مزدها از یکسو و فحشا در همان سو مخیر کرده است. این همان کادوهای دموکراتیک سرمایه‌داری است که در یکی دو قرن گذشته برای نیمی از جمعیت جهان (زنان) بسته‌بندی شده است. گیرم که نیم دیگر (کارگران مرد) نیز کم و بیش کادوهای مشابهی دریافت کرده‌اند. با این همه وضع زنان همواره در قیاس با موقعیت مردان کارگر به مراتب وخیم‌تر و فاجعه‌آمیزتر بوده است. اگرچه در کشورهای مثل بولیوی، زنان مانند مردان در کارهای سنگین و سخت - مانند معدن - به کتیف-ترین گونه‌ی ممکن استثمار می‌شوند، اما در مجموع زنان به دلیل وضع بیولوژیک خود جذب آن دسته از مراکز تولیدی می‌گردند که صرف نظر از سطح تکنولوژی و میزان بارآوری کار؛ تناسب بیشتری با توانایی‌های آنان دارد.

در ایران اکثریت مشاغل خدمتی نظیر آموزش و پرورش؛ بهداشت و درمان؛ امور دفتری ادارات و شرکت‌های دولتی و خصوصی؛ بخش فروش و بازاریابی در اختیار زنان است. تمام سنت‌های زن ستیزانه‌ی اسلامی نیز نتوانسته است مانع از مشارکت گسترده‌ی زنان در سازمان‌های پیش‌گفته شود. علاوه بر این‌ها غالب کارگران کارخانه‌های نساجی، پوشاک، کفش، بسته‌بندی و غیره زن هستند. واقعیت این است که ادغام اقتصادی کشور در بازار جهانی گروه عظیمی از این صنایع را به ورشکستگی - در نتیجه‌ی زیان‌دهی - و به تبع آن بی‌کارسازی زنان کشانده است. انتقال برخی از مراکز صنعتی (برای نمونه لاستیک‌سازی) به کشور چین، که از ارتش صدها میلیونی ذخیره‌ی کار ارزان و تکنولوژی برتر - نسبت به ایران - بهره‌مند است، گواهی از همین واقعیت تلخ است. مضاف به این که فقیرتر شدن مردم بر اثر رکود تورمی حاکم بر کشور عملاً به رونق پوشاک دسته چندی موسوم به "تاناکورا" انجامیده است. در کنار این‌ها عدم توجه حاکمیت به بخش دولتی آموزش و پرورش و بهداشت و درمان - که به شکل کسری بودجه‌ی ۶ میلیارد دلاری آموزش و پرورش و تعویق حقوق معلمان جلوه یافته است - و خصوصی‌سازی‌های گسترده فقط و فقط رفاه نسبی لایه‌ی بلریکی از زنان معلم و پرستار را رقم زده است. امری که حتا زنان کارگر از آن هم بی-بهره مانده‌اند.

پنجم

روز جهانی زن به طور معمول از سوی گروه‌های مختلف سیاسی - اعم از رادیکال‌ترین جریان‌های چپ تا دسته دستجات راست - پاس‌داشته می‌شود. تا آنجا که به تفکر معطوف به سوسیالیسم کارگری مربوط می-شود، هر شکلی از فعالیت زنان که بر مبنای کسب آزادی‌های سیاسی به میدان آمده است، تنها از طریق هم-



سویی با یک جنبش وسیع اجتماعی کارگری می‌تواند به راهی امیدوار باشد. کما این‌که توده‌ی شدن سوسیالیسم کارگری نیز به شدت نیازمند حضور همجانبه‌ی زنان چپ و کارگر در عرصه‌ی مبارزه‌ی انقلابی علیه‌تمام طبقه‌ی بورژوازی است. تاکید من بر کلمه‌ی تمام به طور مشخص‌تر به مفهوم وارد شدن تمام طبقه‌ی کارگر به همه‌ی حوزه‌های این مبارزه است. عصر عریض‌نویسی برای پارلمان و امضاءهای "یک میلیونی" و صد میلیونی دست‌کم دویست و پنجاه سال پیش با اضمحلال جنبش‌های چارتریستی در انگلستان به سرآمده است. به همان درجه که توده‌ی شدن سوسیالیسم کارگری منوط به وجود آزادی‌های گسترده‌ی سیاسی است به همان درجه نیز آزادی زنان در گرو تبدیل سوسیالیسم کارگری به یک جنبش وسیع اجتماعی است. هیچ گروه ابر فمینیستی با اتکاء به حرکت‌های انتزاعی قادر به آزادسازی زنان از بند استعمار طبقه‌ی نیست. وقتی که به یاد می‌آوریم همه‌ی سازمان‌ها و نهادهای به اصطلاح حقوق بشری لیبرال در برابر به خاک و خون کشیده شدن رفقای کارگر ما در خاتون‌آباد به نحو بوی‌ناکی سکوت کردند، وقتی که به یاد می‌آوریم کلیه‌ی سینه‌چاکان معترض به بسته شدن فلان دفتر وکالتی در تهران؛ جهان را به غوغا می‌کشند و به خاطر عبور چند مگس از پشت بام فلان خاتم برنده‌ی جایزه‌ی خروس قندی گرد و خاک راه می‌اندازند در همان حال نسبت به شلاق خوردن رفقای زن کارگر ما در سندانج خاموش می‌نشینند و بیش از هر زمان دیگری به ضرورت تبدیل سوسیالیسم کارگری به یک جنبش وسیع اجتماعی ضد سرمایه‌داری باور می‌آوریم.

هرگونه بحث واقعی درباره‌ی آزادی زن تنها در چنین فضایی عینیت پذیر است. فضایی که با سه نوک نیز پیکان خویش از یکسو لیبرالیسم و فرمیسیم ایوزیمیون و سبه ایوزیمیون را کنار می‌زند، از سوی دیگر در برابر کل جناح‌های حاکم جمهوری اسلامی صف می‌بندد و در عین حال "چشم‌انداز تکالیف" پیگیری اهداف سوسیالیسم کارگری را سرلوحه‌ی مبارزات خود قرار می‌دهد.

ذیل نوشت‌ها

* "و این منم زنی تنها / در آستانه‌ی فصلی سرد!" ابتدای شعر بلند "ایمان بی‌لوریم به آغاز فصل سرد" زنده یاد فروغ است.

۱. آذرین ایرج (۲۰۰۱) چشم‌انداز و تکالیف، سوئد: رودبار

۲. صبح . مهراب (۲۰۰۹) ب مثل بحران، مثل بی‌کارسازی [یادداشت] به پیش، ش: ۳۵

نقش زنی که زندگی اش را در اینجا می خوانید، نمی توان فقط مختص به یک نفر دانست، این یک روز از زندگی هزاران کارگر زن است.

تقدیم به تمامی زنان کارگری که همه روزه در یک جنگ نابرابر برای زندگی در سخت ترین شرایط دست و پنجه نرم می کنند. با امید به روزی که همین زنان هر چه بیشتر نقش سخنگویان و رهبران کارگری را در مبارزات کارگری به عهده بگیرند.

ساعت چهار و نیم صبح از خواب بیدار شده، هول هول مشغول تهیه صبحانه می شوم. شوهرم را بیدار می کنم، سالم کرده و بهش می گم: " بلند شو، دیرت می شود." او با قیافه جدی و آرام که سعی می کند اضطراب و خشم و ناامیدی خود را از من پنهان کند از جایش بلند شده و به حیاط می رود. به اتاق که بر می گردد، چشم به چشم من نمی اندازد، باهام صحبت که می کند، به شانه هایم نگاه می کند و با یز اینکه خیلی عجله دارد چند لقمه نان می خورد. الان مدتی است که اینطور است تقریباً یک سال بیشتر است. وقتی هم از خانه بیرون می رود بدون اینکه به پشت سر نگاه کند می گوید: " شب دیر میام، تو بخواب، من خودم شام چیزی می خورم."

یانش بخیر هشت سال پیش که تازه زندگی مشترکمان را شروع کرده بودیم، چقدر لذتبخش بود وقتی صبح ها بیدار می کردم به صورتی که تنها نگاه می کرد، بلکه یک دستی هم می کشید و می گفت: "اوای که تو چقدر صورت نرمی داری." لعنت به این زندگی، که چه به روزگار ما آورده!

از آن وقت که بیکار شده و ناامید از کار پیدا کردن، روزگار ما اینطور است. او صبح کله سحر از خانه بیرون می زند، به امید اینکه یک کاربنایی، نقاشی، حمالی... چیزی پیدا کند در میدان انقلاب، راه آهن، گمرک و دیگر نمی دانم کجاها می پلکد، گاهی کوبن های دوست، آشنا و فامیل را می فرود تا تهش یک چیزی برایش بماند. شوهرم آنم زرنگ و دست پا داری است.

بعد هم دخترم نازنین را از خواب بیدار می کنم صبحانه اش را که دادم و حاضرش کردم، بهش سفارش می کنم که ساعت هفت و نیم در اتاق را ببندد و به مدرسه برود. از آنوقت که آخرین بار صبح خوابش برده بود، بعد هم بخاطر اینکه دیر شده بود جرات نکرده بود به مدرسه برود، به همسایه مان سپرده ام سر وقت یک سری به او بزند تا ببیند آیا روانه مدرسه شده است یا نه. پسرش را همانطور در خواب لباس می پوشانم و همین حاضر شدن خودم، سفارشاتم را به نازنین می کنم، که از مدرسه یکسر خانه بیاید، در راه با غریبه ها حرف نزند، مشقت را بنویسد و خانه بماند تا من بیایم، بعد از خوردن غذا سفره را روی چهار پایه بگذارد که مورچه ها به سراغ نان نروند...

هول هول پسرش را زیر چادر می زنم و روانه ایستگاه سرویس می شوم. تقریباً می دوم که از سرویس جا نمانم، اگر دیر کارت بزنم غیر از جریعه، می بایست غر غرو بد و بیراه سر کارگر را هم تحمل کنم. به یاد زهرا خانم می افتم که همین چند وقت پیش صبح در راه سرویس خود و کودک نوزادش رامشین زیر گرفت و جان سالم بدر نبردند، با احتیاط از چهار راه رد می شوم با خودم فکر می کنم بیچاره زهرا خانم بخاطر چند غرغز می بایست جانش را بدهد و اگر برای من این اتفاق می افتاد چه بر سر دخترم نازنین می آمد. به کارخانه که می رسم سریع ناصر پسرش را همانطور با لباس تو مهندکدک سرجایش می گذارم و می دوم که کارتم را بزنم. بعد یک سری کوتاه به ناصر می زنم، همانطور در خواب مرتبش می کنم و میروم سالن بسته بندی. ما در روز می بایست ۶۰۰، ۷۰۰ جفت جوراب کنترل و بسته بندی کنیم. بعضی از ما تند هستند و تا ساعت یک و نیم، یک ربع به دو

کارشان را تمام می کنند، چند تایی را همانطور روی میز می گذارند که سرکارگر نفهمد و خودش می روند این سالن و آن سالن می چرخند، و بعضی از ما کند هستند و تا آخر وقت باید سر میز هایشان بمانند.

بچه ام که گریه می کند یکی از طرف مهد کودک می آید و من را خبر می کند که سراغش بروم، می روم و او را شیر می دهم، وقتی کمی آرام شد، سریع به سر کارم برمی گردم که نکند سرکارگر دوباره الم شنگه به پا کند.

وقت ناهاری شروع می کنیم با هم گپ زدن، هر کدام از بلبختی هلمان می گویم، گاهی هم چیزهایی محض خنده تعریف می کنیم. در کارخانه همیشه یک خبری، بچ بچی هست، چند وقتی است که حرف این است: " اگر ما بتوانیم نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنیم، شاید مثل بعضی جاها که به یک حق و حقوقی رسیده اند ما هم بتوانیم یک کاری برای خودمان بکنیم." هر کدام از خواسته هایمان می گویم و اینکه چه کسی می تواند نمایندده خوبی باشد، بهتر از همه می تواند حرف دل ما را بزند."

با خودم فکر می کنم که آنگه کمی حقوقمان بالا برود من می توانم لاقل یک روز در میان برای بچه هایم شیرتیه کنم، دیگر لازم نیست به ناصر که دیگر بزرگ شده و با دندان هایش تکه تکه ام می کند خودم شیر بدهم، شاید هم بشود ماهی چند بار غذای گوشتی درست کرد.

حتودا ساعت سه و نیم، چهار به خانه می رسم. کمی چایی شیرین و نان می خوریم و استراحت می کنیم. بعد هم خانه را تمیز و مرتب می کنم، پای صحبت های نازنین می نشینم، کمی به درس و مشقت نگاه می کنم. روانه میدان تره بار می شوم که ببینم چه می توانم تهیه کنم. من چونکه معمولاً شب جمعه ها بهشت زهرا می روم و از آنجا همیشه با دست پر به خانه برمی گردم، سیب، حلوا، خرما، شیرینی... که معمولاً برای یک هفته کافی می آید، بخاطر همین چیز زیادی خریداری نمی کنم. بعضی خرید ها را هم که شوهرم می کند و شب با خود به خانه می آورد.

دم غروب که می شود، مشغول گپ زدن با در و همسایه می شوم، با خبر می شوم که در غیبت من در محل چه خبر بوده، از بچه هایمان، معلم هایشان، شوهر هایمان که بی کاری اماتشان را بریده، از اعتیاد که ببندد می کند، از اینکه همه چیز دائم دارد گرانتر و گرانتر می شود، ...

اما از آن وقتی که من در خانه برای مردم خیاطی و بافتنی می کنم که کمک خرجمان باشد دیگر وقت کمتری برایم می ماند. شبها هم بعد از اینکه شام بچه ها را داده و می خوابانمشان، با ناامیدی کمی منتظر شوهرم می شوم و بعد می خوابم. گاهی نصفه شب ها که چراغ را روشن می کنم می بینم که آمده است، در جایش دراز کشیده و با چشم های باز بیت زده به سقف نگاه می کند، می ترسم که دیوانه بشود.

این زندگی هر روزه ما است و روزگار ما، از صبح که پا می شویم وقت سرخاراندن نداریم اصلاً نمی فهمیم که چطور روز شب می شود. با این وجود دائم با این نگرانی دست و پنجه نرم می کنیم که روزگار ما و بچه هایمان چه می شود، کرایه خانه سال دیگر، مدرسه بچه، کیف، کتاب، اگر مریض شویم...

با اینهمه زحمتی که می کشیم و رنجی که می بریم نمره بی بغیر از بی حرمتی، خاری نمی بینیم.

به نقل از به پیش! ۳۷ یکشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۸۷، ۱ مارس ۲۰۰۹

مزد برابر در ازاء کار برابر زن و مرد

سیما افروز

کالاهای تولید شده توسط زنان از دو جنبه برای صاحبان سرمایه سودآوری دارد و مقرون بصرفه است. اول اینکه اینها کالاهایی هستند که برای تولیدشان کار زیادی صرف می شود، همچنین در کشورهای جهان سوم مزد کارگر کمتر از کشورهای صنعتی است. دوما دستمزد کارگران زن از دستمزد کارگران مرد پایین تر است. به گفته سوزان جوکیز یکی از محققین موسسه مطالعات توسعه اقتصادی " دستمزد زنان دوسوم مردان است. " جوکیز در گزارشی که برای دفتر توسعه سازمان ملل متحد تهیه کرده است، می گوید " یکی از موفقیت های چشمگیر کشورهای در حال توسعه که محصولات تولیدی آنها صادر میشود، ناشی از دستمزد ارزان زنان است که در مقایسه با استانداردهای بین المللی بسیار پایین است. " در بعضی از کشورهای دیگر دستمزد کارگران زن بطور غیر قابل تصویری پایین است، در هند، ویتنام،... میزان حقوق کارگران زن لباس دوزی یک بیستم دستمزد کارگران مشابه در کشوری مثل انگلیس است. با این تفاوت که شرایط کارهم در آن کشورها بمراتب وحشتناکتر از کشور انگلیس می باشد. اما زنان ناچارند این کارها را بپذیرند. جوکیز یک گزارش از کارخانه امریکایی تهیه توپ بیس بال در تاهیتی میدهد او می گوید " در این کارخانه کارگران با آوردن نیمکت و چهارپایه خودشان تمام روز بطور نشسته نخ های زبر و زمخت را با دست بشکل یک توپ سفت به هم می پیچند و سپس رویه چرمی آن را می دوزند جوکیز اشاره می کند " که همه آنها دستهای پینه بسته دارند. " * (نقل قولها از: ماهنامه اوری وومن نوشته: کیت دو سلین کورت.)

در حالیکه زنان کارگر در کشورهای پیشرفته با اتکاء به حق تشکل و مبارزات حق طلبانه، با طرح خواسته ها و مطالباتشان توانسته اند دستاوردهائی کسب نمایند و موقعیتشان را تا حدودی بهبود بخشند، در کشورهای در حال توسعه وضع اسفناک است. اگر بخواهیم مشخصا به وضع طبقه کارگر ایران اشاره نمایم بعلت حاکمیت سپاه سرمایه جمهوری اسلامی و سرکوب شدید، کارگران در امر تشکیل تشکلهای واقعی اشان، از بهبود بخشیدن به شرایطشان محروم بوده اند، در چنین جامعه ای که پایه ای ترین حقوق و خواسته های انسان به شدید ترین شکلی سرکوب می گردد و زنان بعنوان نیمی از جمعیت جامعه از بیحقوقی کامل رنج می برند، استثمار زنان به عنوان نیروی کار ارزان ابعاد و عمق بیشتری بخود می گیرد. زنان مجبور به کار در رشته هایی می شوند که اصولا هیچ قانونی بر آن حاکم نیست و کارفرمایان آسانتر آنها را استخدام می کنند(بخش بیشتر زنان کارگر در کارگاههای تولیدی و کوره پزخانه ها کار میکنند، که هر دوی اینها مشقت بار ترین شرایط و کمترین دستمزدها را دارند.)

در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و مناسبات سرمایه داری زنان هر روز به گونه ایی از عرصه فعالیتهای اجتماعی دور می شوند، روزی با بستن در کارگاههای کوچک روانه خانه میشوند و دیگر روز به بهانه کمبود مواد اولیه و پائین آمدن تولید در کارخانه های بزرگ اخراج می گردند، و اولین اخراجیها شامل مادرانی می شود که دارای فرزندان شیرخوارگاهی و مهد کودکی هستند. مدیریت کارخانه ها با کاهش دادن هزینه مهد کودکیها اولین قربانیان بیکارسازیها را زنان قرار داده است.

چه سرنوشتی با بیکارشدن زنان در انتظار آنها قرار میگیرد، و چه کسی مسئولیت مصائب ناشی از آنرا به عهده خواهد گرفت؟ راندن زنان کارگر به کنج خانه یک عامل مهم کاهش معیشت و تقلیل سطح زندگی کارگران میباشد. آنها به معنایی حق حیات و هویت اجتماعشان را از دست داده و از اولیه ترین حقوق شهروندی محروم می شوند. حتی بیمه بیکاری به آنها تعلق نمی گیرد. زنان کارگر اخراجی از کارخانه های بزرگ ناگریزند به کارهای پائین و دشوار جامعه از جمله کار خانگی، کار

در جوامع سرمایه داری امروزه میلیونها زن و مرد کارگر در کارخانه ها، کارگا هها، مزارع و صنایع خانگی سود سرمایه می آفرینند. یکی از شاخصهای مهم این بردگی مزدی تقسیم کار بین مرد و زن و نابرابری دستمزد بین آنها است. کار فرمایان استخدام کارگران زن را در بسیاری موارد به کارگران مرد ترجیح میدهند (بشرطی که مخارج مرخصی زایمان و شیرخوارگاه و مهد کودک و ... را نداشته باشد)، عملاً و آگاهانه با مشاهده یک سری ویژگیها در کارگران زن به این تمایز بین کارگران زن و مرد دامن میزنند. آنها کارگران زن را از آن جهت ترجیح میدهند که منظم تر هستند و احتمالاً به شرایط نامناسب کار راحتتر تمکین می نمایند و با مزد کمتر از مردان کار میکنند. با هر پیشرفتی در صنعت و تکنولوژی از نیروی زنان کارگر برای سود آوری سرمایه بیشتر استفاده شده و در اغلب مواقع از وجودشان علیه کارگران مرد که مزد بیشتری به آنها تعلق می گیرد استفاده میشود. مناسبات بورژوازی باعث شده که در تقسیمات کار، زنان کارگر در شرایط یکسانی با مردان قرار نگیرند و لاجرم دستمزد پایین تری به آنها تعلق گیرد. میانگین دستمزد زنان در تمام کشورهای دنیا از میانگین دستمزد مردان پایین تر است. میزان تفاوت دستمزدها در اقصی نقاط جهان بستگی به درجه تشکل و آگاهی طبقه کارگر به منافع طبقاتیش دارد. کارگران، در کشورهایی که برای احقاق مطالباتشان به تشکلهای کارگری اتکاء دارند با توسل به سلاح تشکل برای افزایش دستمزد، سرمایه داران را مجبور کرده اند مطالبه " مزد برابر در ازاء کار برابر" را برسमित بشناسند. مبارزات طبقه کارگر فاکتور مهمی است که در طول بیش از یک قرن باعث شده که مطالبه " مزد برابر در ازاء کار برابر" در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و برخی کشورهای در حال توسعه به بورژوازی تحمیل شود. در بسیاری موارد که بورژوازی با عدم تحمیل این امر مواجه شده، براحتی از آن سربازده است.

به علت رشد اقتصادی سریع و قابل توجهی که امروزه در کشورهای آسیایی صورت میگیرد، شاید بتوان به صورت کنکرت تری به بعضی کشورها از جمله هنگ کنگ، تایوان، کره، مالزی،... اشاره نمود. رشد اقتصادی این کشورها سه برابر رشد اقتصادی کشورهای صنعتی تخمین زده شده است. این آهنگ سریع رشد اقتصادی از قبل استثمار نیروی کار ارزان ممکن شده است. در این کشورها نیروی کار زنان بخش بزرگی را در بازار کار تشکیل میدهد. شکوفایی سرمایه داری بر مبنای استثمار نیروی کار ارزان زن به این معنا است که زنان در برابر استثمار و ستم سرمایه داری کم حقوق تر و بید فاع ترند وزنان و مردان کارگر از یک اتحاد مشترک طبقاتی برای تحقق برابری برخوردار نیستند.

در مجموعه ای از این کشورها فعالیتهای اقتصادی بر محور صادرات است و تولیدات صادراتی بالاترین رقم سودآوری را برای سرمایه داران رقم میزنند. بیشتر کارگران تولید کننده این اجناس زن می باشند. در کشورهای کارائیب تمام کارگران کارخانه های تولید صادراتی زن هستند، در تایوان، مالزی، باریادوس، سری لانکا و اندونزی بین ۸۰% تا ۹۰% کارگران را زنان تشکیل میدهند، در کارخانجات تولید لباس ۷۵% کارگران زنان هستند، در واحدهای تولیدی که دستگاههای الکترونی میسازند زنان بین ۸۰% تا ۹۰% کارگران را تشکیل میدهند.* (آمار و ارقام از ماهنامه اوری وومن نوشته: کیت دو سلین کورت.)

مقابله با این نابرابری تحکیم بخشیدن به وحدت طبقه کارگر است. مطالبه " مزد برابر در ازاء کار برابر" خواستی است که به کل طبقه کارگر مربوط می شود. این خواسته ایست که فرمیسم در جنبش کارگری نمیتواند به آن گردن گذارد چرا که خود بر تفکیک منافع بخشهای مختلف طبقه کارگر و امتیاز برخی از آنها بر دیگران استوار است. تحقق این خواسته در گرو مبارزه طبقاتی کارگران، با اتکاء به تشکلهائی است که منافع کل طبقه کارگر را نمایندگی میکنند. همچنین بمیدان آمدن توده های کارگر زن و مرد به مثابه یک طبقه، شرط پیروزی مبارزه ایست که گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری ایران برای ایجاد تشکلهای طبقاتی در پیش گرفته است. نتیجه اینکه تحقق مطالبه " مزد برابر در ازاء کار برابر" به تشکل متکی بر منافع طبقه کارگر در کلیت آن یعنی تشکل طبقاتی نیاز دارد، و این تشکلهای بنوبه خود با تجمع کارگران حول چنین مطالبات فراگیری بسمت توده ای شدن پیش میروند.*



در کارگاههای بافندگی، خیاطخانه ها ، کارهای بسته بندی و کوره پزخانه ها روی بیاورند. وحشیانه ترین شیوه استثمار را می توان در اینگونه مشاغل مشاهده نمود. کارگران از بیمه اجتماعی برخوردار نیستند، کار کنتراتی است، دستمزدها به شدت پایین است، مهد کودک و شیرخوارگاه موجود نیست. مبنا رقابت شدید بین کارگران است. استانداردهای مشخصی برای ارزیابی تساوای کار موجود نیست. اتحاد و همبستگی بین کارگران، کمتر وجود دارد. این نوع استثمار وحشیانه زنان با دستمزدهای پایین باعث شده سرمایه داران از این فرصت استفاده نمایند و دستمزد بقیه بخشهای طبقه کارگر را هم تقلیل دهند. در این دوره ننگین حکومت سرمایه جمهوری اسلامی ما شاهد بیکارسازی کارگران زن، در چند نوبت و در سطح وسیعی، از کارخانجات بزرگ از جمله کفش ملی- پارس الکترونیک- داروپخش- مینو- جوراب آسیا و... بوده ایم . با تحمیل بیکاری اجباری بنام تعدیل نیروی کار به کارگران زن، زندگی مشقت باری به آنها تحمیل نموده اند. زنان بیکار شده با تورم سرسام آوری که در ایران موجود است با فقر و فلاکت شدیدی دست بگریبانند. اکثر آنها خواهان بازگشت به سر کار هستند و معتقدند که با از دست دادن شغلهايشان ضمن متحمل شدن بار سنگین هزینه زندگی، از کلیه فعالیتهای اجتماعی محروم شده و استقلال اقتصادی و فکری اشان را از دست داده اند، آنها شاغل بودن و حضور داشتن در صحنه اجتماعی را حق مسلم خود می دانند و بر این عقیده اند از این طریق بهتر می توانند اتحاد و همبستگی اشان را با هم طبقه ای هایشان حفظ کرده و به اعتراض و مبارزه حول خواسته ها و مطالباتشان بر علیه کارفرماها و سرمایه داران بپردازند. در شرایطی که کارگران فاقد هر گونه تشکل و سازمانیایی هستند، این بیکارسازیها باعث پراکندگی بیشتر صفوف کارگران بویژه صف کارگران زن و مرد از هم می شود. آنها بیکارسازی کارگران را یکی از عامل های اساسی پراکندگی صفوف کارگران و در هم شکستن مقاومت آنها بر علیه کارفرماها می دانند.

با خا نه نشین شدن زنان، کار خانگی " شغل" آنان محسوب میشود، بدون اینکه این بعنوان شغل واقعی تلقی گردد. سرمایه داری از کار خانگی آنها استفاده نموده و هیچگونه دستمزدی در قبال آن پرداخت نمی کند. کار خانگی اساس و پایه اقتصادی استثمار زنان است. چرا کار خانگی را فقط باید کار زنان دانست و چرا زنان باید بیکار باشند؟ زنان هیچگونه مسؤلیتی در بیکار شدن خود ندارند، این مناسبات نابرابر جامعه سرمایه داری است که به آنها اجازه هر کاری مثل مردها را نمی دهد. در اغلب مواقع خانه نشین شدن زنان کارگر تأثیر مستقیم روی مناسبات خانوادگیشان می گذارد، پایین بودن سطح درآمدها و بالا بودن هزینه زندگی فشار زیادی را به خانواده های کارگری وارد آورده و در بسیاری موارد سبب تفرقه بین زن و مرد شده و یا باعث توسل زن به خودفروشی میشود.

تنها آلترناتیو رهایی از این فلاکت و مشقت این است که کارگران زن و مرد بطور متحد و متشکل برای بازگشت بر سر کارهای خود و سهم شدن در تولید اجتماعی مبارزه نمایند. در دستور کار خود مطالبه اجتماعی شدن کار خانگی، واگذاری پرورش اطفال به نهادها و موسساتی که از طرف جامعه اداره می شوند را خواستار شوند.

در سالهای اول بعد از قیام با تشکیل مجامع عمومی و شوراهای کارگری مطالبه " مزد برابر در ازاء کار برابر برای زن و مرد کارگر" در دستور خواستهای اساسی قرار گرفت. یورش به این دستاوردها و سرکوب کارگران سبب شد که این در حد یک مطالبه باقی بماند، در نتیجه تغییری در وضعیت کارگران داده نشد و این خواسته مانند دهها خواسته دیگر همچنان در دستور کار کارگران قرار دارد. بورژوازی برای ادامه حیات خود به نابرابری بین زن و مرد و تفرقه انداختن در صفوف کارگران دامن زده و آنرا بعنوان ابزار مهمی برای استثمار هر بیشتر کارگران را بکار می گیرد. تنها راه

به نقل از به پیشا شماره ۲۸ پنجشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۸۶، ۶ مارس ۲۰۰۸

برای پرداختن به ستم جنسی و طبقاتی بر زنان در نظام سرمایه داری لازم است، که ابتدا نگاهی هر چند کوتاه به زمینه های تاریخی آن بیاندازیم، و سپس منشاء و عواملی که در بوجود آوردن این ستمها نقش داشته را بررسی کنیم. دیدگاههای متفاوتی در رابطه با این ستم موجود است. مذهبپون، ستم بر زن را اصلاً به رسمیت نمی شناسند. نظر گاه دیگری، که رابطه جنسی و ستم بر زنان را به تفاوتهای بیولوژیکی احاله می کنند. دیدگاهی که منشاء این ستم را کاملاً طبقاتی دانسته و رفع این ستم و جلوگیری آن را در چهارچوب سیستمی که بر جامعه حاکم است، بررسی میکند. مارکسیستها مالکیت خصوصی را اساس و منشاء ستم بر زنان می دانند. مالکیت خصوصی که با پیدایشش و تکاملش در دوره ها و نظامهای مختلف تاریخی در گذشته و حال در ستم و انقیاد کشیدن زنان نقش بسزایی داشته و دارد. چون در جامعه سرمایه داری کنونی، طبقات مختلفی موجود است، بررسی مسلیه زن تنها میتواند یک بررسی طبقاتی باشد و به منشاء طبقات برگردد، یعنی به آن جایی که بنای ستم زن امروزی گذاشته شده است.

انگس در اثر معروف اش " منشاء خانواده و مالکیت خصوصی و دولت"، نشان میدهد که ستم بر زن در دوره ایی که طبقات وجود نداشته است یعنی شکار و جمع آوری خوراک انجام می گرفت وجود نداشت. در این جوامع، تولید در رابطه با نیازها صورت می گرفت و چون ابزار تولید بسیار ابتدایی و ساده بود، اضافه تولیدی وجود نداشت. زنان و مردان در گروههای قبیله ایی ۴۰-۵۰ نفری زندگی می کردند و از استقلال کامل برخوردار بودند. در این گروهها یا جوامع، تصمیم گیری ها در رابطه با مسائل روزمره، بطور فردی و مستقل صورت می گرفت. مواد غذایی بطور یکسان بین اعضای قبیله تقسیم میشد. و تنها تقسیم کاری که موجود بود، تقسیم کار طبیعی بر اساس مسایل بیولوژیکی بود. زنان به کار جمع آوری خوراک که در آن موقع از شکار اهمیت بیشتری داشت می پرداختند. که با نقش تولید مثل زنان هماهنگی داشت: به دلیل اینکه مرگ و میر و نیاز قبیله به جمعیت بیشتر بالا بود سبب میشد که زنان در تمام دوران باروری خود یا حامله باشند یا بچه کوچکی همراه داشته باشند، که این مسیله خود شرکت زنان در شکار را با مشکل مواجه میکرد. مردان به شکار می رفتند و ابزار شکار و احشام شکار شده را در اختیار داشتند، به علت سادگی ابزار شکار، موقعیت چندانی برای مردان نداشت، و به موقعیت ویژه ای برای آنها منجر

نمیشد. به همین دلیل، این تقسیم کار تبعیض بین مرد و زن ایجاد نمیکرد. کودکان به قبیله تعلق داشتند و بطور دسته جمعی مراقبت می شدند و چون مادران کودکان معلوم بودند، آنها نسب از مادر می بردند. در کل، زنان بخاطر نقش مهمشان در تولید مثل و هم جمع آوری خوراک بر مردان برتری داشتند.

بمرور با تکامل یافتن ابزار تولید، دارایی مردان بیشتر شد. کشاورزی که توسط زنان کشف شده بود، به کار مردانه تبدیل شد و جنگهایی که در آن موقع بوقوع پیوست سبب به کارگیری اسرای جنگی شد. در نتیجه نیازهایی که به شکل جمعیتی انجام می گرفت تقلیل یافت. با زیاد شدن ثروت و دارایی، مناسبات اجتماعی جدیدی به وجود آمد. مرد در موضعی برتر از زن قرار گرفت. زمانیکه زن در موضع برتر بود مساله ای را ایجاد نمیکرد، اما بر عکس تغییر شرایط به نفع مرد که مالکیت او بر ثروت و دارایی به همراه داشت تغییرات اساسی در جامعه بوجود آورد. حق مادری از بین رفت. کودکان دیگر نسب و توارث از پدر به ارث می بردند. بدین شکل، " مالکیت" مینای تغییرات گشت و نه " طبیعت جنسی" مرد. این تغییرات بنا به هر دوره و نظامی، کل تاریخ گذشته تا به حال را رقم می زند.

توارث از طرف پدر نیاز به مشخص بودن پدر کودک داشت. در نتیجه، تک همسری برای زنان بوجود آمد، مرد علاوه بر همسر اختصاصی خود برای تولید فرزندان ارث بر، محدودیتی در استفاده جنسی از زنان دیگر نداشت. بدین ترتیب، تک همسری برای زن و چند همسری برای مرد بوجود آمد. چیزی که بعدها توسط ادیان بویژه اسلام مورد تقدیس قرار گرفت. مساله ی اجتماعی که ریشه در مالکیت خصوصی داشت، تحت عنوان حق الهی تثبیت و به رسمیت شناخته شد.

در این راستا، اداره امور خانه خصلت عمومی خود را از دست داد و به شکل یک خدمت خصوصی در آمد و زن در رده اولین خدمتکار خانگی قرار گرفت، تا کتون در بسیاری از نقاط دنیا پایرجاست و تا جایکه نقش مهمی در باز تولید نیروی کار دارد، مورد نیاز و حمایت نظام سرمایه داری است.

در جامعه سرمایه داری " ازدواج و خانواده" در زمره ارکان دولت هستند. بین جهت کسی که ازدواج و خانواده را مورد انتقاد و خطاب قرار دهد هم به جامعه وهم به دولت حمله کرده است."

یکتا همسری، در جامعه سرمایه داری فقط در انتقال ارث به وارث و مالکیت بورژوازی خلاصه میشود.

از مسایل پیچده ایی که امروز زنان بطور واقعی با آن دست به گریبانند. مسیله ازدواج و خانواده میباشد. خانواده ای که کهنه و سرکوبگر است. برای زنان، حل مسیله خانواده از اهمیت کم تری نسبت به کسب برابری سیاسی و استقلال اقتصادی برخوردار نیست. امروزه در خانواده، که ساختار آن توسط آداب و رسوم و قوانین تایید می شود، زن نه به عنوان یک شخص بلکه به عنوان یک همسر و مادر سرکوب میشود.

حتی در کشورهای پیشرفته، قوانین مدنی، زنان را از منظر موقعیت (اجتماعی) کم و بیش وابسته به همسر قرار دادند. و به مرد نه تنها حق دسترسی به دارایی زن و بلکه حق تسلط معنوی و فیزیکی بر وی را هم می دهد.

امروزه در حکومت سرمایه جمهوری اسلامی، که ازدواجهای اجباری در مورد زنان انجام میگیرد. کهنه ترین آداب و رسوم و سنتهای آمیخته به ارتجاع اسلامی زندگی میلیونها زن ایرانی را در چهار جوب خانواده و جامعه به اسارت و بردگی کتاند است، مقررات و قوانین ارتجاعی سرمایه داری حاکم هیچگونه حقی برای زنان قایل نیست. از لحاظ مناسبات خانوادگی، زن حق طلاق و جدایی یک جانبه از مرد را ندارد؛ مرد حق دارد چند زن اختیار کند. زن به تنهایی خانواده محسوب نمی شود؛ زن اگر از خانه رانده شد بی پناه، و بدون خانه و کاشانه خواهد ماند. زن حق تکفل فرزندان را ندارد. اگر طلاق داده شود هیچ اختیاری نسبت به فرزندان نخواهد داشت و هیچگونه حقی در سر پرستی آنها برای وی برسمیت شناخته نمی شود. در مواردی حتی در انتخاب همسر و شریک زندگی خود آزاد نیست. بلحاظ حقوق اجتماعی زن حق قضاوت ندارد، زن نصف مرد محسوب میشود آنچه را که هم قوانین و مقررات موجود به وی واگذار میکند، نصف مرد است. قوانین حاکم او را کم عقل قلمداد میکند، قوانین یوسیده مذهبی زنان را بزییر جادر و مقننه کتاند است، و اگر زن از این " خانواده مقنس" یا فراتر بگذارد، همسرش را دوست نداشته باشد و رابطه خارج از خانواده با مرد دیگری برقرار کند به جرم زنا سنگسار میشود. هر روز زنان بیشتری از کار بیکار شده و خانه نشین میشوند. نه تنها از نظر اقتصادی به همسرانشان وابسته میشوند، بلکه کار خانگی بیشتری به آنها تحمیل شده، کار خانگی که اساس و پایه اقتصادی استثمار زنان است، در این راستا هم از فعالیتهای اجتماعی و سیاسی محروم میشوند.

در جامعه ای مانند ایران که ساختار خانواده ها کاملاً متأثر از فرهنگ عقب مانده مذهبی و مناسبات سرمایه است، سرکوب شامل همه زنان متعلق به اقشار و طبقات، از زنان بورژوا گرفته تا زنان طبقات متوسط و کارگر میشود.

در ایران حکومت سرمایه اسلامی، هم بعنوان دولت طبقاتی یعنی نیروی سرکوب و هم خود بعنوان بخشی از طبقه ای که وسایل تولید مادی جامعه را در اختیار دارد، وسایل تولید ذهنی را هم کنترل میکند. و با نهادینه کردن سنت و خرافات و اخلاقیات یوسیده مذهبی در درون جامعه و بویژه خانواده سعی نموده است زنان را در اذهان اقشار مختلف جامعه در موقعیت درجه دوم تثبیت نماید. و با سرکوب هر روزه زنان تحت قوانین اسلامی چه در خانواده و چه در سطح جامعه میخواهد به موجودیت و تثبیت خویش در پناه مالکیت خصوصی و نظام سرمایه داری ادامه داده، و فرهنگ حاکم و مسلط مرد سالارانه را حفظ نماید.

حتی در کشورهای پیشرفته، قوانین مدنی، زنان را از منظر موقعیت (اجتماعی) کم و بیش وابسته به همسر قرار دادند. و به مرد نه تنها حق دسترسی به دارایی زن و بلکه حق تسلط معنوی و فیزیکی بر وی را هم می دهد.

امروزه در حکومت سرمایه جمهوری اسلامی، که ازدواجهای اجباری در مورد زنان انجام میگیرد. کهنه ترین آداب و رسوم و سنتهای آمیخته به ارتجاع اسلامی زندگی میلیونها زن ایرانی را در چهار جوب خانواده و جامعه به اسارت و بردگی کتاند است، مقررات و قوانین ارتجاعی سرمایه داری حاکم هیچگونه حقی برای زنان قایل نیست. از لحاظ مناسبات خانوادگی، زن حق طلاق و جدایی یک جانبه از مرد را ندارد؛ مرد حق دارد چند زن اختیار کند. زن به تنهایی خانواده محسوب نمی شود؛ زن اگر از خانه رانده شد بی پناه، و بدون خانه و کاشانه خواهد ماند. زن حق تکفل فرزندان را ندارد. اگر طلاق داده شود هیچ اختیاری نسبت به فرزندان نخواهد داشت و هیچگونه حقی در سر پرستی آنها برای وی برسمیت شناخته نمی شود. در مواردی حتی در انتخاب همسر و شریک زندگی خود آزاد نیست. بلحاظ حقوق اجتماعی زن حق قضاوت ندارد، زن نصف مرد محسوب میشود آنچه را که هم قوانین و مقررات موجود به وی واگذار میکند، نصف مرد است. قوانین حاکم او را کم عقل قلمداد میکند، قوانین یوسیده مذهبی زنان را بزییر جادر و مقننه کتاند است، و اگر زن از این " خانواده مقنس" یا فراتر بگذارد، همسرش را دوست نداشته باشد و رابطه خارج از خانواده با مرد دیگری برقرار کند به جرم زنا سنگسار میشود. هر روز زنان بیشتری از کار بیکار شده و خانه نشین میشوند. نه تنها از نظر اقتصادی به همسرانشان وابسته میشوند، بلکه کار خانگی بیشتری به آنها تحمیل شده، کار خانگی که اساس و پایه اقتصادی استثمار زنان است، در این راستا هم از فعالیتهای اجتماعی و سیاسی محروم میشوند.

در جامعه ای مانند ایران که ساختار خانواده ها کاملاً متأثر از فرهنگ عقب مانده مذهبی و مناسبات سرمایه است، سرکوب شامل همه زنان متعلق به اقشار و طبقات، از زنان بورژوا گرفته تا زنان طبقات متوسط و کارگر میشود.

در ایران حکومت سرمایه اسلامی، هم بعنوان دولت طبقاتی یعنی نیروی سرکوب و هم خود بعنوان بخشی از طبقه ای که وسایل تولید مادی جامعه را در اختیار دارد، وسایل تولید ذهنی را هم کنترل میکند. و با نهادینه کردن سنت و خرافات و اخلاقیات یوسیده مذهبی در درون جامعه و بویژه خانواده سعی نموده است زنان را در اذهان اقشار مختلف جامعه در موقعیت درجه دوم تثبیت نماید. و با سرکوب هر روزه زنان تحت قوانین اسلامی چه در خانواده و چه در سطح جامعه میخواهد به موجودیت و تثبیت خویش در پناه مالکیت خصوصی و نظام سرمایه داری ادامه داده، و فرهنگ حاکم و مسلط مرد سالارانه را حفظ نماید.



زنان در مقابل این همه ستم جنسی و طبقاتی ساکت ننشسته اند و با مبارزه بی‌گیر و اعتراضات مداوم در اشکال مختلف سعی در مقابله با حکومت سرمایه‌اسلامی نموده اند. اما زمانی زنان می‌توانند موفق از ادامه مبارزات خود بیرون بیایند، که نیروی خود را در یک جنبش قوی زنان با اتکاء به نیروی طبقاتی طبقه کارگر و جنبش کارگری برای لغو مالکیت خصوصی که اساس و بنیان تمام این ستمها و نابرابریها است متشکل و متحد نموده و هدف نهایی خود را بر انداختن مناسبات سرمایه‌داری و جایگزینی سوسیالیسم قرار دهند. به امید هر چه قوی‌تر شدن جنبش توده‌ای زنان که یکی از مسایل اساسی و مهم در نابودی سرمایه و برپایی روزی است که همه زنان خود را آزاد و برابر بیایند



میزان آزادی زن معیار آزادی جامعه است

کارل مارکس